



شماره دوم

مجله است ماهوار، علمی، ادبی، اجتماعی، تاریخی

ادرس

محل اداره محالہ: — انجمن ادبی، روح شمالی
 نگارنده: — (سرور گویا)
 محاررات نامدیر انجمن (محمد اور سسل) است
 عنوان نگراف: —



۱۲ ایمانی

» ۱۴

نیر پوند انگلیسی

راجا

صبت میت

کابل

ولایات داخله

» خارجیه

طلبة معارف وطن که حاضر نمبره های ۱، ۲، ۳،
 باشد و کسانیکه کمک قلمی مینمایند
 سائر طلبة معارف وطن

۲ صسر ۱۳۵۰ = ۱۵ سرطان ۱۳۱۰ هس = ۷ جولای ۱۹۳۱ میلادی

فهرست مندرجات

ردیف	نویسنده	مضمون	نمره :
۱ الی ۶	م کریم فاضی راده	عادت و نمود آن	: ۱
۸ » ۱۰	هاشم شائق	میه اسلوب	: ۲
۱۰ » ۱۲	میرعلام محمد عیار	کاروان ورد	: ۳
۱۳ » ۱۴	سرور گویا	کامی کالی	: ۴
۱۵ » ۱۶	علام حبر شائق	اسرار بچویش	: ۵
۱۷ » ۳۸	علام حیلانی اعظمی	ارماہیر رحال وطن	: ۶
۳۹ » ۵۱	میرعلام محمد عیار	امماستان و نگاہی تاریخ آن	: ۷

آصاو:

۱ : ویوی علیحبر عاری

۲ : » مطرۃ عمومی شہر کابل



بقلم میرغلام محمد (افغانستان ونگاهی بتاریخ آن)

(۱)

مملکت ها برای ملت ها حکم خانه را دارند برای پایله ها . چنانیکه تنظیم حیات در یک خانه بالیداهه محتاج است به معرفت در ودیوار وساختن خانه و جوار ، شناختن جغرافیای ممالک برای ملل همان احتیاج را وارد مینماید . از جغرافیا که میگذریم وظیفه ثانویه ملت ها فهم قضایا و حوادثی است که در ایام ماضی برساکنین یک مملکت تطبیق شده . محفظه های این قضایا و حوادث را (تاریخ) نامند .

عدم تاریخهای ماضیه سررشته امور وانتظام حیات ملت ها را ، درحالت موجود واستقبال ژولیده وپریشان میسازد . چونکه حیات عبارت است ازیکسلسله تغییرات و حرکاتی که تابع حوادث زمان است ، ولهذا کیفیت اغلب حرکات حال را میتوان درعلل محرکه ماضی جستجو ونتایج مطلوبه زندگی را ازان استخراج نمود . ویا زمینه مساعدی برای انتاج مقاصد حیاتی جهت مستقبل آماده کرد . خود میدانیم اگر فی المثل آدمی قوه حافظه دماغ خویشرا امروز معطل کرده ، وازمساعی واعمال دیروزه فراموش میکند ، ولابد آنقسمت اعمال دیروزه او ، که برای انتاج مطالب امروزه ویا فردا مقدماً بصحنه شهودآمده ، عقیم وبی نتیجه مینماید .

بعلاوه تاریخهای گذشته ملل آینه سراپا نمای اعمال اسلاف بوده ، ومساعی نافعه ومضره ماضی را ، برای تشویق و تحذیر اخلاف ، درانظار مجامع بشریه بمدیم میکند .

باندازه تقدم مدنیة جهان ، احساس تاریخ شناسیهای ام عمیقتر میگردد .

از نجاست که امروز نه تنها صحایف و اوراق کتب ، بلکه دستگاه های وجود بشری ، آلات و افزار سنگی و کلی ، معارهای تنگ و تاریک دنیا ، مورد استفاده تاریخ شناسان انسان گردیده است . آری سینه خاک را میشکافند و از قلب اموات قصه های پریشان روزگار گذشته استماع مینمایند .

درین میانه ملت و مملکت افغانستان متأسفانه هنوز مراحل دور افتاده تیرا طی میکند ، و در عالم تاریخ فقر شدیدی را دوچار است . بحدیکه اگر اهمیت مقام و عظمت حوادث گذشتگان این مملکت در فضای دنیا انعکاس نمی نمود ، و بعد از قرنها امروز کوچکترین صدای رسای آنخاطرهای فراوش ناشدنی ، از دهان دوردست ترین نقاط جهان - تمدن بگوش هوش نپرسید ، و یا آثار بهت آور مدنیت های قویم او هنوز در دل خاکها و کوه های وطن ، صئون عن الزوال نمی ماند ، لاجاله مملکت از تذکار های درخشنده این سرزمین ، مأیوس و محروم همیشه گمی میبود . چونکه گردش روزگارها و یغما های بیابانه اجانب سفاک ، برای احما و افنای جاه و جمال این مملکت از قرنهای صرف و منهمک بوده اند .

اهمال هموطنان از قرنهای درازی ، در عدم ترتیب و تدوین تاریخهای ملی ، ممکن است مورد انتقاد قرار گیرد . ولی سیر در تاریخ سرگذشته های خونین و محاربات سنگین و انقلابات عظیم افغانستان ، تا اندازه معاذیر مشروعه در مقابل این ااهمال تقدیم میکند . با آن میتوان گفت گذشته گان مملکت اگر گاهی وقتی یافته و فرصتی جسته اند ، دستی یازیده و ارایضای این وظایف نفیسه مضایقه و دریغی نموده اند ، و هنوز آثار ، مؤرخین بلخ و فزنی ، هرات و کابل ، غور ، و قندهار بیادگار آنخدمات ظریف باقی و پایدار است .

اما چه باید کرد ؟ تاریخهای این مؤرخین در زمان و مکانی تحریر و تدوین

یافته که از کلاسیکی کلاسیک‌تر حتی مینا لوزی تری بصفحه عیان برآمد است ، و لهذا درد های امروزه ما را نمیتواند دوا کرد . متأسفانه معاصرین با اطلاع نیز گذاشتند تاریخهای ملی را حکومت ها تدوین نمایند ، چونکه تدوین این تواریخ محتاج است به مؤسسه های جغرافی ، تاریخی ، نژاد و زبان شناسی ، حفريات سنگین و غیرها ، اینها هم محتاج بودند بظروف زمان و مصارف عمرها و سرمایه های کافی ، که رویهم رفته از دایره قدرت و توان افراد با اطلاع معاصر بحال خارج بود . از دیگر طرف حکومت بالطبع مجبور و محتاج تر بودند باصلاحات و ترقیات ماده مملکت ، و چون تاریخها درصفت ادبیات و در عقب احتیاجات ماده قرار دارد ، لامحالہ همیشه حواله باستقبال گردیده است .

این قضایا سبب شد که بعلاوه ترا کم جهالت عمومی در تاریخهای ملی ، اجانب و بیگانگان موقع مفصلتری یافتند ، و کافی السابق به تحریر تاریخهای ما پرداختند ، و هر یک بسوائی مختلفه بلکه متضاده بلیتیک ، اقتصاد ، مذهب ، رقابت و غیره آنچه خواستند در حق ما گفتند . و نوشتند . بحدیکه میتوان گفت امروز در هجوم مطالب معموله این تاریخهای بوقلمون اجانب ، نزدیک است روح تاریخ ملی بمیرد ، و بیم آن است که حتی تریبیه شده گان ما در داخله و خارجه از هویت و موجودیت ملی خود در تردد و اشتباه افتند . چونکه تاریخهای هند و فارس ، تورک و مغول ، روس و انگلیز هر یک بمیل خود پانزده میلیون نفوس داخله و خارجه افغانستان را بصد ها قبایل و عشایر متفاوت النسل متباین اللسان پارچه پارچه کرده و سلسله انساب آنها را از هند و یهود گرفته تا بشجرهای تورک و منگول مربوط و منسوب داشته اند . وضعیت اراضی و جغرافیای طبیعی این مملکت قدیم را که از فرانسه بزرگتر ، و اینک در عرصه شهود و عیان هویدا و آشکار است ، باندازه

فشرده و به ممالک دیگر چسبانده اند که حتی از وجود آن در عالم کون و فساد بایستی انکار نمود . از مدینت های مششع تقریباً سه هزار ساله این مهد و منشأ نژاد آریا ، خود چگوئیم که هیچ یادی از آن نکرده ، وظالمانه طفرها زده اند .

ولی با این مراتب ایمان بحقیقت امید میدهد که حق و حقیقت هیچگاه از میان نبرد ، وبکلی مغلوب اباطیل و اغراض سیئه نمیگردد . امروز و یافرداست که نور علم و حقیقت زوایای تاریک وطن را روشن ، و از هر گوشه و ککنار ویرانه های اینسر زمین ، آثار برجسته و قیدتدار نهرن و افتخار قدیم را ظاهر و مبرهن خواهد نمود .

امیدواری ما زیاده تر میشود ، وقتیکه درصفحات تاریخهای ملل مختلفه جهان از آثار هیرودوت *Herodoti* یونانی گرفته تا کورزن انگلیسی *G. M. Curzon* نظری افکنیم ، درعین تراکم اغراض سیئه مورخین خود خواه ، باز هم مصنفین منصف و حق پرستی می یابیم که گاهی برده های اشتباه را از روی مملکت قدیم افغانستان برداشته ، و حقایق را تا اندازه بی حجاب درانظار عالم عرضه داده اند . حتی می یابیم که بعضاً مورخین متعصب اجنبی هم ، درضمن تحریرات پلتیک آمیز خویش ، گاهی بی اختیار گردیده و نتوانسته اند از حقایق بکلی چشم به پوشند .

درزمانه حال نویسنده واجب میدانند خاطر نویسندگان با اطلاع مملکت را ، درین زمینه فریضه ملی جلب و بخدمات قلمیه تاریخیه دعوت نماید . تا بدیشتتر از آنکه مجامع ملیه و حکومت ها ، مقتدر به تدوین تاریخهای اساسیه و عمومیه مملکت گردد ، در سایه خدمات قلمیه افراد با اطلاع اقللاً ذخایر تاریخیه نفیسی تدوین و آماده

گردد . مایقین میکنیم تحریر و نشر رساله های کوچک و مختصری ولو ناقص باشد ، بنام سلسله های مشاهیر علمی ، ادبی عسکری ، و نکات تاریخی عسکری ، سیاسی ، اقتصادی ، یا مضامین جغرافی و فهرست های کتب مؤلفه مؤلفین و مصنفین افغانستان و امثالها ، در راه توسیع معلومات هموطنان از بهترین خدمات نویسندگان وطن بشمار خواهد رفت .

بارعایت همین مطلوب است که ما در اینجا آغاز کردیم به تحریر مختصری از جغرافیا و تاریخ قدیم افغانستان . و لازم میدانیم قبلاً متذکر شویم این محررات ناچیزانه ما رو به مرفته مستنداست ، بر نوشته های مؤرخین و سیاحین محقق مغرب زمین از یونان و آلمان گرفته تا روس و انگلیز . که ما از اقوال آنها تانداره مطالب تاریخی را استخراج ، و با تاریخ ها و جغرافیای وطن خویش تطبیق و ترتیب داده ، اینک بمطالعه هموطنان محترم تقدیم مینمائیم و در بیان مقالات خویش ماخذ مذکور را آشکارا میکنیم و بسببیکه این نوشته های مایک رشته مقالات است نه یک سلسله رسالات در اختصار آن میکوشیم .

افغانستان جغرافی :

افغانستان در چهار هزار سال بیشتر (تخمیناً) از طرف اقوام آریائی که از سواحل سیحون و جیحون در افغانستان هجرت کرده و بدوآ ولایت هرات را مسکن قرار داده بودند ، بمناسبت نام مهاجرین آریائی آریانا نامیده شد . تقریباً در سه هزار سال قبل هنگامیکه این نژاد آریائی در ولایت باخ به تشکیل سلطنت پرداختند ، افغانستان موسوم به باکتريا گردید و در اثر تبدلات طبیعی اسم باکتريا بود که ولایت بزرگ مشرقی افغانستان باکتيا و متعاقباً باکتيا خوانده شد ، و ساکنین آن با اسم باکتين مشهور گردیدند ، بکتون

و بکتانه یا پنخون و پنخانه (که در حصه غربی افغانستان ، خ سخت آن به ش ملازم تبدیل شده ، مثل خز (زن) شز ، پشتون وجع آن پشته تلفظ شد) از همان اسم پاکتیا و پکتین گرفته شده و بعدها اسم ملی افغانستان گردید ، و اجازت و هندوها پشته را به پتهان مبدل ساختند ، که ما در قسمت تاریخی خود ازین و جوه اسمای ملی جدا گانه بحث خواهیم نمود . و الحاصل یونانیان مجموع افغانستانرا اکسیمیا نام یدند . و هندوها اورا باه لمکا گفتند ، و بعد از چندی راجهای هنود افغانستانرا آلهیک دیس خواندند . فارسی ها در اوایل افغانستانرا بنام آریا ورتا میشناختند و در اواسط بنام نیروز و بعد ها زابل یاد میکردند . شاهی ها با اندک تبدیل از اسم با کتر قدیم با ختر تلفظ مینمودند . اعراب با ین مملکت خراسان نام نهادند . و در بعض از منه بشایر تشکیلات مختلفه سیاسیه ، افغانستان بنامهای متعدده ولایات خود یاد میکردید . بالاخره از دو نیمقرن پیشتر افغانستان اسم عمومی وملی مملکت گردید . که ما از وجه تسمیه افغان در قسمت تاریخی آن سخن خواهیم گفت .

این افغانستانی که گفتیم در عالم تاریخ سیاسی کتر اتفاق افتاده است که با وضعیت اراضی یعنی جغرافیای طبیعی خود تشکیلات سیاسیه را متساویاً دارا باشد . غالباً اقتدار وساطه سلطنت های افغانستان تا داخل بلاد ممالک همجوار کشیده شده ویک امبرا طوری وسیدی را متشکل ساخته است . گاهی هم جغرافیای سیاسی این مملکت طوری قرار گرفته است که اکثر اراضی طبیعی وملی او خارج دایره حکومت ها مانده وجزو ممالک همجوار بشمار رفته است . مثلاً در عهد حکومت تهای یونانیان بلخ در قبل المیلاد یا دوره های سلاطین کوشانی

و هیاطله ها در بعد المیاد ، و هکذا در زمان سلطنت های غزنویه و غوریه در بعد الاسلام ، حتی در عهد عروج ابدالیان در دو قرن پیشتر ، مملکت افغانستان دارای چنان تشکیلات عظیمه امپراطوری بود که حدود سیاسیه اش بعلاوه افغانستان طبعی شامل ممالک ماوراء النهر ، خوارزم ، قسماً فارس و هندوستان بوده ، و گاهی هم تعداد اتباع امپراطوری افغانستان بیکصد میلیون میرسید .

افغانستان امروزه در رقبه سه صد هزار مربع میل با اتمداد تقریباً ده میلیون نفوس ، در آسیای جنوبی باشکل بی قاعده واقع شده ، و از جهات مختلفه خود محدود است به ممالک ماوراء النهر و تورکستانات و سلسله کوههای هالیایا و چترال و جین و سلسله کوههای سلیمان و ممالک بلوچستان و فارس . و محل وقوع این مملکت در بین ۳۹ درجه ۳۰ دقیقه و ۳۸ درجه ۳۵ دقیقه عرض البلد شمالی و ۶۰ درجه ۵۰ دقیقه و ۷۴ درجه ۵۰ دقیقه طول البلد شرقی میباشد ، که شرقاً غرباً طول افغانستان بالغ میشود بر ششصد میل .

برای آنکه خواسته باشیم جغرافیای طبیعی افغانستان را خوبتر ظاهر نماییم لازم است بگوئیم ، افغانستان در صفحات شرقی و شمال خود فرورفته گیمهای دارد که حدود طبیعی او را از یکطرف تا دریای سند و از دیگر طرف تا دریای آمو و ریگستانهای خوارزم میرساند ، حصص باقیمانده مملکت سطوح مرتفعه میباشد که در عهد سوم تشکیلات ارضیه بوقوع پیوسته است . افغانستان دارای سلسله کوهها و جبال متعدده است که در تشکیلات ارضیه و ساختمان وادیا و جریان رودها عامل و مؤثر یگانه مملکت بشمار میروند .

و از آن جمله است سلاسل متعدده و طویلی که از شمال شرقی بجنوب غربی و از شرق به

مغرب مملکت امتداد یافته ، وادیهای ولایات هرات ، قندهار ، کابل ، نورستان و دریا‌های کرم ، هلمند ، ترنگ ، ارغنداب ، ارغستان را تشکیل و تقسیم مینمایند ، که ما مجالاً از آنها بحث نمیرانیم و خواننده را در هجوم مطالب جغرافیائی سرگردان نمیسازیم . فقط از دو سلسله کوه های مهمه هندوکش و پامیر و سلسله سلیمان در آینده نزدیک سخن خواهیم گفت ، چه این دو سلسله بزرگ است که هیئت عمومی افغانستان یعنی جغرافیای طبیعی او را تشکیل و تعیین میکند . اما دریا‌های افغانستان عموماً بسه قسمت متقسم میشوند : - قسمت اکسس (آمون) قسمت هلمند . قسمت ایندس (سند) .

در قسمت آمو رود آمون و معاونینش رود های شمالی هندوکش مثل رود مرغاب و هریرود و رود های خورد دیگری شامل است که از کوه های شمالی برآمده نظر بمقیاس ارضی و سطحی مملکت جانب وادی آمون شیب داشته و جریان دارند ، و هرگز بدریای آمو نهمیرسند . تنها هریرود است که درین میانه از کوه های جنوبی کوه بابا برآمده و در میدان های هرات داخل ، و در جهت شمال بمیدان تورکستانهای روسیه رسیده ، جانب ذوالفقار جذب میشود .

در قسمت هلمند ، دریای هلمند و معاونینش یعنی دریا های جنوبی هندوکش شامل است ، آن دریا های جنوبی که نظر بوضعیت ارضی بالتدریج جانب سیستان نشیب داشته و بعضاً به هامون زره جریان دارند . رود های جنوب غربی هندوکش که از قرب و جوار کابل برآمده و در ولایت زمپنداور میروند . و در جهت یسار ارغنداب ملحق میشوند ، نیز در قسمت هلمند حسابند .

قسمت سند عبارت است از نهر های کابل و معاونین او دریا های کنر ، تگاو ، کرم ، توچی که بشعب جنوب رفته و در خاکهای ماورای سرحد حایه افغانستان

با هم ملحق میشوند . هکذا دریای گومل که کوه های وزیرستان را از تحت سلیمان جدا ساخته ، از الحاق کندر و ژوپ تشکیل میشود ، در قسمت سند بشمار میروند .

افغانستان از قسمت های شمالی خود با صفحات جنوب هندو کش و از صفحات جنوب هندو کش با ولایت های شرقی سلله کوه های چترال و اسپین غر و کوه های سلیمان ، راه های دشوار گذاری دارد ، که از کوه های بلند و وادیهای صعب المروری عبور نموده است ، صعوبت همین راه ها بود که در روابط همیشه کمی اقتصاد و اختلاط اقوام افغانستان خلل انداخته و تفاوت فاحشی در مدنیت و اعتیادات ولایات مختلفه آنها ایجاد کرده است . بالعکس راه های مواصله افغانستان با ممالک همجوار از نهرهای آمون و سند و ریگستانهای خوارزم از جهت شمال و شرق سهل المرور است ، هکذا راه های که از هرات و سیستان جانب فارس میروند . تنها از جهت شرق شمالی باتور کستان چینی از کوه ها و دره های صعبی مربوط گردیده است .

نباتات افغانستان با نباتات هندوستان اختلاف شدیدی دارد ، بالعکس با نباتاتی که در سطح مرتفع مملکت فارس بعمل میروند مشابهت نزدیکی را داراست . در میدانهای آبی افغانستان بعلاوه اشجار غرسی و باغی اقسام اشجار منمره و غیر منمره وحشی بکثرت موجود است . در قسمت های مرتفعه اراضی اشجار مختلفه از قبیل صنوبر ، کاج ، بلوط ، تاکهای انگور سحرانی ، گلابهم میروند . در اراضی خشک و کم آب درخت های بسته سحرانی ، زیتون ، انگوزه ، هنگک میروند ، گل های سحرانی در فصول بهار بسیار است . بته های نیل ، سیاه و سفید ، نعناع ، پودینه و غیره ، از قبیل شیر خشت ،

غلبه ، ترنجبین و غیره در افغانستان بعمل می رسد .

زراعت افغانستان و محصولات آن در ولایات مختلفه ، متفاوت است ، گندم و جو ، جواری و باقلی ، چقندر و شلغم ، برنج ، اقسام سبزی کاریهای مشرقی و مغربی ، تربوز و خربوزه ، کدو و نیشکر ، تنباکو و زعفران ، بیدانجیر و غیره در قسمت های افغانستان بعمل می رسد .

معنیات افغانستان بی نهایت مهم است ، طلا ، نقره ، لاجورد ، یاقوت ، آهن ، مس ، سرب ، سرمه ، جست ، گوگرد ، نوشادر ، زاک ، اهلک ، زغال سنگ ، شوره ، نمک و غیره در نقاط مختلفه افغانستان موجود است .

حیوانات افغانستان از قبیل حیوانات اهلی و وحشی و سباع و طیور زیاد است تنها طیور آن به یکنیم صد انواع پرنده گان مختلف بالغ میشوند . اقسام اشتر و اسب ، گاوگوسفند ، سگ و شیر ، میمون و بلنگک ، شغال و روباه ، کرکک و راسو ، قائم و سنجاب ، خرس و موش ، آهو و گوزن ، دارد . مؤرخین ، وطن اصلی اسب ، آسیای وسطی و افغانستانرا میگویند ، و شترهای دوکوهانه بلخ حتی در عهد سلاطین آنور از بهترین حیوانات اهلی آسیا بحساب میرفت و تصاویر آنرا در ستونهای یادگاری نگاشتند .

آب و هوای عموم افغانستان سرد و خشک است ولی بعض حصص آن در کرمانهات حار است که از آن جمله است قسمت های سیستان و گرم سیر و قندهار و بشاور و بلوچ و سواحل سند . قسمت های جنوب - هندوکش غالباً معتدل و گوارا و بمضاً زیاده برفگیر و شدید البروده است ، هکذا سواحل آمون ، و الحاصل حرارت در هر نقطه مملکت اختلاف فاحشی دارد و فی مابین آنها از ۱۷ تا ۳۰ درجه فاهرن هایت تفاوت وجود میشود . در موسم بهار و خزان هوای وادیهای مرتفعه

بی نهایت خوشگوار و مساعد بهمرسیدن انگور ، خرپوزه ، شفتالو ، زردآلو ، چارمغز و غیره است .

این اثرات آب و هوای مختلفه مملکت هر چند بصحت جسمانی ملت مساعد است ولی باصعوبت طرق مواصه داخلی شانه بشانه داده ، در تمام وادیا و حوضه های صفحات جنوبی و شمالی سلسله هندوکش و ولایات شرقی و غربی سلسله پامیر و سلیمان ، اختلاف رسوم و اعتیادات ، موزیک و ادبیات ، حتی لهجه و زبان و غیره ایجاد کرده است . و اینست از بزرگترین عوامل تفاوت حیاتی در قبایل و عتبار و بلاد مملکت که ما در محل مناسبی ازان سخن خواهیم گفت .

حالا میرویم به تفصیل همان دو سلسله عظیمه جبال هندوکش و پامیر که از شرق شمال بحانب شمال و شرق مملکت امتداد یافته و جغرافیای طبیعی افغانستان را تشکیل کرده است بس میگوئیم :

اگر سطح مرتفعه پامیر که در شرق شمال وطن قرار گرفته ، رأس یک زاویه حساب شود ، دورشته جبال مسلسله فی تقریباً بشکل یک زاویه از رأس آن نسبت کرده است ، که بگرفته شمالی او بحاذب غرب شمال افغانستان تا پیرسندترگستن و شمال هرات تمتد و بخط اعوجاجی سیر کرده است . این سلسله شمالی بیروپامیرس و پامیر و کش نامیده میشود . رشته دیگر این زاویه ، عبارت است از سلسله کوهپای شرقی که ز پامیر گرفته تقریباً بخط موج ، تمام وادیهی مشرقی صفحات جنوب هندوکش را تا داخل بلوچستان سیر مینماید ، این سلسله پامیر در حصه افغانستان نامیهی مختاری داشته و در قسمت آخری خود بسلسله سلیمان مشهور است ارتفاع این دو سلسله جبال ۱۲ تا ۲۰ هزار فوت است ، و هر قدر بحضرت غرب و جنوب مملکت نزدیکتر میشوند از ارتفاعشان میکاهد .

با نخباب تشکیلات جغرافیای طبیعی افغانستان در سه قسمت منقسم میگردد .
 اول ولایات و وادیهای که در ماورای سلسله هندوکش در صفحات شمالی وطن
 موجود شده . دوم حوضه ها و وادیهای که در ماورای سلسله پامیر و سیامان در
 صفحات شرقی مملکت قرار گرفته است . سیوم وادیهای که در بین این دو سلسله
 جبال یعنی جنوب هندوکش و مغرب سلسله های پامیر و سیامان واقع گردیده است .
 وادیهای صفحات شمالی هندوکش را از مملکت اجنئی بخارا ، رود بار آمون بصورت
 طبیعی از هم جدا میکند . این رود بار از شرق شمالی افغانستان برآمده تقریباً
 تا نائتان ولایات شمالی مملکت جریان دارد ، و بعد از آن منحرف گردیده
 راه بحیره ارال را می یباید .

حصص باقی مانده شمال جنوبی صفحات شمالی را ولایات مرو از ریگستانهای
 خوارزمه سوا مینماید . ولایات مشرقی افغانستان را در شرق شمال همان رشته های
 کوه های پامیر از تورکستان چینی ، و بعد از آن در تمام جهت شرقی مملکت
 از دیار وسیع هند ، رود بار سند بشکل طبیعی جدا و تقسیم می کند . و همین
 رود بار سند است که افغانستان را به بحیره عرب پیوند مینماید . قسمت غربی
 افغانستان را صفحات خراسان و کل سیستان و بلوچستان از صحرای لوت و مملکت
 فارس جدا میکند . جنوب مملکت نیز بلا واسطه به بحیره عرب چسبیده
 است .

قسمت شمالی هندوکش عبارت است از ولایات طخارستان (قطن و بدخشان)
 و باکتریا (بلخ ، گوزکان ، مروالرود و مرغاب و ولایت مرو) .
 قسمت شرقی سلسله پامیر و سلیمان شامل ولایات بلور (چترال) و گندهار یا
 (پشاور ، سوات ، بنیر ، باجور) و ولایت باکتیا (بنو ، دامان ، دیره جات ،

سند است) .

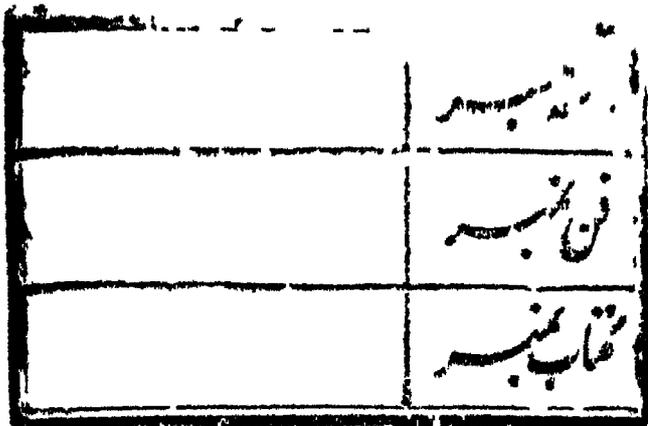
قسمت وسطی مملکت که بین سلسله هندی هندو کش و پامیر و سایمان واقع است شامل ولایات ذیل است : ولایت کابن و قسماً ولایت بلور و قسمت اعظم ولایت پاکتیا (سمت جنوبی و قسماً مشرقی کابل) و ولایات آریانه و غاجستان (مرات و هزاره جات) و ولایت سیستان و اراکوسیا (قندهار) و ولایت بلوچستان .

مراجع باین تشکیلات ملکیه و جغرافیای داخلی و تاریخی مملکت ، از زمان یونان به بعد در مقاله دوم سخن خواهیم گفت ، و اسمای مختلفه ولایات را با اصطلاح جغرافیون یونان و اعراب و هند و فرس معین خواهیم کرد . و کوشش خواهیم نمود که در تمام قسمت های ثلاثه افغانستان یعنی ولایات شمالی هندو کش و جنوبی هندو کش و شرقی سلسله پامیر و سایمان ، مراکز مدنیت مختلفه ، آریانه و پاکتیا ، گندهار یا ، بلورستان و سیستان کابل و اراکوسیا را ، معین و روشن سازیم .



فہرست مندرجات

صفحہ	نویسنده	مضمون
۱۱ الی ۱۱	علام حیلانی اعظمی	رموز ترقی
۲۱ » ۱۲	قاری عبداللہ	سہرا عند ائمادری پیدل
۷۲ » ۱۲	سرور گویا	ادیب پنا وری
۳۰ » ۲۷	شاعر شہیر مستفی	توصیہ با حلاف
۴۴ » ۳۱	شہزادہ احمد علیخان درانی	اہمیت ترقی
۵۷ » ۲۴	میرعلام محمدعبار	انعاستان حیرانیائی
۵۸		قرشاسی



که بعض اوقات در ترجمه اصطلاح و محاوره يك زبان بدیگر موافق نمی شود و در تلاش و ایجاد مصطلحات اشکال بسیار پیش می آید ، اما بگمان ناقص ما این اشکالات کار ترجمه را وقیع تر میسازد ، زیرا وقتیکه این گونه مشکلات حل شوند ، باز عمارت لسانی استوارتر و جهت انسال آتیه شاهراه طلاقت زبان و تحریر وسیع تر میگردد .

افغانستان جغرافیائی بقلم میر غلام محمد غبار

(۲)

در قسمت اول گفتیم افغانستان طبعی در سه قسمت شامل و منقسم است :- صفحات شمالی هندو کش . وادیهای شرقی سلسله پامیر و سایبان . حوضه های بین هندو کش و پامیر و سایبان . این قسمت های ثلاثه شك نیست قبل از ورود اسکندر مقدونی ، دارای تشکیلات ملکیه بطور خاصی بوده است ، چونکه افغانستان قدیمترین سلطنت های آریائی را در آسیای وسطی داشته ، و ویشناسب سلطان مشهور بلخ در حدود هفت قرن قبل المیلاد ، مملکتی را اداره میکرد ، که از داشتن تقسیمات و تشکیلات ملکیه ئی لاجار بود . ولی این تشکیلات از پشت پرده های تاریکی بما معلوم میشود ، که ، روشن ترین نقاط آن همان ولایت های باکتریا و آریانه است .

یونانیان بعد الورود خویش تشکیلات نوینی کردند که شاید قسمت بزرگ آن بر اساسهای همان تشکیلات ملکیه سلطنت قدیم افغانستان منطبق میگردد . اما یونانیان اسبی ولایت و بلاد مملکت را عادهً بزبان معمول خود نحریف

یا تبدیل نمودند . قبول اسمای یونانی در افغانستان طبیعی بود ، چه به‌لاوه تسلط سیاسی یونانیان قدیمترین ملتی هستند که تاریخ ، جغرافیا های اکثر ممالک عالم را نوشته اند ، و از آن جمله بود مملکت افغانستان .

تشکیلات ملکیه یونانیان در افغانستان ثابت و ابدی نبوده ، بلکه تابع قضایا و مقتضیات اقتصاد و مخصوصاً پولیتیک سلطنت ها میگردد است . ولی با اینرابط تقسیمات طبیعی مملکت غالباً محظوظ و تاهنوز بعضاً باقی و پایدار است ، که ما هم از همین جنس اخیر سخن میگوئیم .



تخارستان

یعنی قطغن و بدخشان

قسمت شمال هندو کش مشهور به باکتريا بود که مرکزش همان بلخ بشمار معرفت ، ولی باکتريا در صفحات شمالی خود شامل ولایات بزرگی شمرده میشد که در جهت شرقی آن ولایت تخار و در جهت غرب ولایت گوز کان و در غرب گوز کان ولایت مرگیانا افتاده بود .

اما ولایت تخار یا طخارستان ، عبارت از قطعه ایست که در شرق شمال افغانستان واقع شده ، شرقاً بکوه های پامیر و شمالاً به نهر آمون و غرباً بولایت خلم (تاشقرغان) بلخ ، و جنوباً بسلسله هندوکوه محدود و متصل است . تخارستان بدو حصه علیا و سفلی منقسم است که علیار (بدخشان) و سفلی را (قطغن) خوانند . تخارستان علیا در شرق تخارستان سفلی افتاده و لولایز جرم (رستاق حالیه)

فیض آباد، شهر بزرگ، اشکاشم، راغ، زیباک، کشم، از شهرها و قریه های مشهور اوست. معدن - لاجورد بدخشان خود مشهور آفاق است.

تخارستان سفلی مملکت زراعتی است، گندم و جو و اشجار پسته او مشهور است. مراتع سبز و خرم قطن بعد از باد غیس های هرات بهترین مراتع افغانستان بوده، و ازین رو اسپ های آن معروفترین اسپ های مملکت است. تالقان، اندراب، اشکاشم، نهرین، بفلان مشهورترین شهرهای تخارستان سفلی است.

مربوطیت تخارستان با ولایت بلخ از حیث اقتصاد طبیعی است، چونکه با کتیا از صفحات تخارستان علیاً با مملکت تبت و چین راه موافقه پیدا میکند. و یونانیان بلخ بعد از اشغال تخارستان از همین راه با تبتی های چین محاربات کرده و روابط تجارتی با چین برقرار نموده اند. حالات تاریخی تخارستان قبل از اسکندر، مثل اغلب ممالک مجهول است. و نفوذ و تاریخ یونان در تخارستان محتاج به حفريات و تحقیقات است. تخارستان غالباً و در قرون وسطی عموماً در قید بسته گی بلخ و ارخاظ تاریخ با قدرات او شریک بوده است.

ولایت تخار معلوم نیست در عهد قدیم بچه نامی موسوم بوده، اما از اینکه بنام تخرها نامیده شده، ز آنوقتی است که طائفه از باشندگان اینسر زمین بنام تخار مشهور آفاق شدند منابع یونانی هم قوم تخار را در زمره فاحین یونانیان باختر در قرن دوم قبل المیلاد ذکر کرده اند. مسیو بار تولد روسی در کتاب معروف خود

W. Barthold's Historical Geography of Turan
درین زمینه اطلاعاتی بدست میدهد، او میگوید قوم تخار سابقاً در بولیونسزیر واقع در سرحدات خود چین (شرق شمال افغانستان) میزیسته، و در دوره اسلام هم قسمتی از باختر بنام قوم تخار

(تخارستان) نامیده شده راجع به نژاد تخارها مسیو لونگورت دیمس المانی *H. Languelet Venrea* . در دایرت المعارف اسلامی المانیا مینویسد که آنها آریائی بوده اند . وغالباً آلمانها وطن اصلی نژاد هند و ژرمن « آریائی » را در آسیا بکوههای هندو کش و پامیر میدانند . بس معلوم شد که قوم تخار از ساکنین قدیم تخارستان بوده ، و نژاداً با اقوام افغان از یک اصل میباشند . بطوریکه مورخین معاصر مهاجرت آریائی هارا از سواحل سحیون و جیحون در افغانستان ذکر کرده ، و هجرت اقوام هند و فارس را از افغانستان بهندوستان و فارس نشان میدهند ، این مسئله واضح میشود که آریائی های اصیل درافغانستان متوطن ، و دسته دسته دروادیهای داخله مملکت منقسم شده اند . این دسته های آریائی برور دهور در اثر وضعیات بلدی و جغرافیائی ، بهاسهای متعدده موسوم ، وهریک دارای لسان و لهجه های مختلفه گردیده اند ، که از ان جمله است ، قوم تخار « تخارستان »

راجع بزبان تخارها ، چنانیکه در مقدمه کتاب پارتولد ذکر یافته ، هر چند تمام السنه افغانستان از لهجه ساریگل که شرقی ترین لهجه های پامیر است گرفته تالجه های کردی غربی شبه جزیره آسیای صغیر ، یعنی تقریباً از ۷۵ تا ۳۸ درجه طول شرقی نصف النهار گرینویچ همه داخل زبان آریائی است ولی زبان قدیم طخاری که از قرن اول بعد المیلاد تا قرن دهم وجود داشته ، از جمله آن السنه آریائی آسیای وسطی شمرده شده که دارای رونق و جمال ادبی نیز بوده است . این مطلب از یکفقره آثار باقیمانده بودائی ترکی معلوم شده ، که بزبان تخار ادبیات بودائی وجود داشته ، وغالباً بزبان ترکی ترجمه شده است و مسیو پارتولد اران ذکر می کند .

والحاصل چنانکه قبلاً اشاره کردیم تخارها در حدود دو قرن قبل المیلاد در بلخ نفوذ پیدا کردند ، و بعد از صد سال سکونت در باختر طایفه از آنها بنام کوشانی ترقی کرده ، و بتدریج قسمت عمده هندوستانرا مسخر ساختند . سلاطین کوشانی از پیروان جدی دین بودا بشمار میرفتند . از قرن سوم بعد المیلاد کوشانی ها بجانب بلخ رانده شده ، و در تحت سلطه ساسانیان درآمدند ، فقط شعبة از اینها در کابل تا حدود قرن پنجم بایک نوع حاکمیتی باقی بود ، که مسکوکات پادشاه قرن پنجم کوشانی کابل تاپکی مالیک نام در موزه کابل موجود است .

حدود سیاسیة افغانستان در عهد کوشانیان توسیع ، و عمرانات و صنایع اینمهد خصوصاً صنعت حجاری و مجسمه سازی تکمیل گردید . در نتیجه محاربات سنگینی که در حدود دو نیم قرن بعد المیلاد بین کوشانی ها و فارس واقع شد ، دائره نفوذ کوشان شاهان در صفحات جنوب هندوگش محدود گردید .

چنانکه گفتیم نفوذ سیاسی قوم تخار از بلخ آغاز میکند ، ازان رو لازم می آمد مادر مورد سلطنت کوشانی ها ، در ضمن وقایع با کتربا سخن بگوئیم . ولی بمناسبت نام تخارستان خواستیم در اینجا شمه از احوال آنها بحث کرده باشیم ، لهذا باین مختصر اکتفا رفت . برای آنکه این سلسله از دست نرود مناسب است از طایفه دیگر تخارها یعنی دولت هیاطله نیز سخنی چند گفته آید :

بعد از سقوط کوشانیان در باختر طایفه یفاتله که اعراب آنها را هیاطله خواندند ، به تشکیل سلطنتی در بلخ پرداختند ، و متعاقباً بر مناطق جنوبی هندو ~~کوه~~ استیلا جستند . یادگار یفاتله ها در تخارستان بقول بار تولد شهرهای بود بنام یفتل ~~ه~~ یکی آن در تخارستان سفلی و حالیا سوای نام نشانی ندارد ، و دیگری در تخارستان علیا تا هنوز بشکل قریه

موجود است . این قریه یفتل در ده میلی شهر موجوده فیض آباد ، و دارای سه هزار خانوار اهالی ، سیزده هزار نفوس ، است که زبان شان همان فارسی مروجه افغانستان بوده ، و خود هارا از عهد قدیم از نژاد افغان میدانند .

راجع بدولت هیاطله آقای عباس اقبال اشتهانی در دوره تاریخ عمومی خود شرحی نوشته و ازین دولت محارب تعریف میکند . او میگوید :- دولت هیاطله محاربات صعبی باشاپور ذوالا کتاف فارسی کرده اند . و فیروز والی سیستان را در حدود نصف دویم قرن چار مسیحی در پناه خود گرفتند ، اینوقت هرمن برادر فیروز بعد از فوت یزد کرد دویم پادشاه فارس بود . دولت هیاطله فیروز را تائید کرده و قهرآ بسریر سلطنت فارس نشانیدند . فیروز قبول ایالاتی نمود که بدولت هیاطله به پردازد ، ولی پسانها در تادیه آن احمال نمود . لهذا بین دولتین حرب اعلان و در نتیجه فیروز مغلوب گردید ، اینبار فیروز دادن دختر خود را به خوشنوار پادشاه هیاطله متعهد گردید در سال ۴۸۳ م دوباره بین هیاطله و ساسانیان در حدود توران حرب واقع شد ، فیروز از اردوهای هیاطله در حدود بلخ مغلوب قطعی و بلا فاصله از طرف پادشاه هیاطله اعدام گردید .

بلاش بعد از فیروز پادشاه فارس شد (۸۳ - ۴۸۷ م) و ادای خراج را بدولت هیاطله متقبل گردید . اما قباد شهریار فارس در مدت سلطنت خود (۴۸۷ - ۵۳۱ م) از دولت هیاطله بسی زحمت ها دید ، زیرا قباد از بانی مذهب جدیدی مزدک نام در مملکت خود حمایه میکرد ، ملت انقلاب کرده اورا خلع و جاماسب برادرش را پادشاه ساختند . قباد بدر بار هیاطله پناه آورد ، دولت هیاطله اورا کمک کرده جاما ، ب را خلع و قباد را دوباره بر تخت فارس متهکن ساختند و خراجی

باونحمیل نمودند قباد در همان سال ۵۰۱ م برای آنکه خراج هیاطله هارا تهیه کند ، مالیات خود را از دولت روم تقاضا کرد ، رومیان ندادند ، و جنگ دولتین در ارمنستان در گرفت . اینحرب پنجمال تا ۵۰۶ م طول کشید ، ولی قباد در حین فتح بواسطه هجوم مکرر پادشاه « هیاطله مجبور شد . بازومیان صلح نماید . » در حدود نصف قرن ششم میلادی دولت هیاطله در اثر هجوم تورکان و ساسانیان فارس منقرض گردید . و تورکها بر تخارستان که در آن وقت مشتمل بر ۲۷ ولایت بود تسلط یافتند . (بارتولد) نو شیروان در سال ۵۶۵ م قسمت یسار ساحلی جیحون را اشغال و حدود فارس را به آمو رسانید . و بعد از تسخیر افغانسان ، مملکت سیاهی خود را بقرار ذیل تقسیم و تشکیل نمود :-
اول قسمت شمال غربی (باختریا) دوم قسمت جنوبی غربی (نیمروز) سوم قسمت مشرق (خراسان) چهارم قسمت مغرب یا ایران شهر . (تاریخ عمومی اقبال) .

بعد از هجوم تورک و فارس سلطنت افغانستان به قسمت های مختلفه تقسیم گردید ، ولی این تقسیمات بر ترقیات مایه فارس بسی افزود . مسیو بارتولد میگوید :-
عضمت ساسانیان فارس دارای جنبه مصنوعی بوده ، و وسیله تجارت عظیم شان ضلای بیزانس شمرده میشد . در کارهای ساختمانی و آب یاری و ایجاد رشته های صنعتی جدید ، از اسرای بیزانس استفاده میکردند . تمدن مادی فارس مربوط به تراجم یونانی و هندی و سامی بود . در بین ممالک پادشاه فارس از همه پیشتر ولایت سامی بابل اهمیت اقتصادی داشته ، و ثبات پایدات شاه فارس را بابل میداد . بعد از بابل دومین کانون تمدن را ولایات شرقی فارس (افغانستان) تشکیل داده بودند ، که قسمتی از آنها در انتهای مملکت فارس (مرو) و قسمت دیگر

خارج حدود فارس (باختر) واقع شده بود . اما ولایات داخلی مملکت فارس شهرهای غیر مهمی بودند .

بهر حال تخارستان بعد از آنکه در تحت تسلط تورکان رفت ، و هیاطله ها متقرض گردیدند ، تا ظهور اسلام در دست تورکها با نواع مختلف اداره میشد . در خلافت حضرت عثمان بقول صاحب حبيب السیر بسال ۳۱ هجری عبدالله ابن حامر بفتح خراسان مامور و اعزام شد ، مشارالیه عبدالله بن حازم را بولایت هرات کسب نمود . ابن حازم بعد از آنکه باهرات مصالحه کرده و مبلغ خراج بر او مقرر کرد ، احنف بن قیس را بفتح باختریا و تخارستان مأمور نمود . احنف ولایت گوزکان (جوزجان) و بلخ و طخارستان را با شهر تا لغمان فتح کرده بین خود و قیس بن هشیم و خالد بن عبدالله تقسیم نمود . ازین بیعد شیوع دیانت اسلامی در تخارستان رواج یافت . ولی عادت این اشاعه مذهبی با تعصبات و محاربات ملی دوچار شد ، جنگهای مشهور ابن قتیبه با شهزادگان تخار ، در دره های ایبک و بغلان از انجمله است که طبری به تفصیل این محاربات را ذکر کرده است .

در عهد طاهریان - خراسان و صفاریان - سیستان ، تخارستان غالباً جزء ولایت باختر بشمار میرفت . (قرن سوم هجری) در عهد سامانیان بلخ سه ماورالنهر را استیلا کردند و از او آخر قرن سوم تا او آخر قرن چهارم هجری دارای سلطنت وسیعی بودند ، تخارستان بالطبع جزو ولایات باختر حساب میشد . ولی بعد از سقوط آل سامان ، ایبک خانیه تورک کاهی بمالک این روی چشبی دوخته و دستی دراز میگردند ، سلطان مشهور افسانستان محمود یمن لدوله در شکستی که به ایبک خان پادشاه تورک در دشت بلخ داد ، این دست بیگانه را

بکلی قطع نمود . ازان بعد تخارستان بصورت قطعی جزء افغانستان گردید (اواخر قرن چار تا نصف قرن شش هجری)

در مدت سلطنت سلاطین غور افغانستان که از سال ۵۴۳ هجری آغاز و به ۶۰۹ هجری خاتمه یافت ، طخارستان در زیر امر دولت مخصوص غوری که از شعبه سلطنت غور مر حکمزی بوده اداره میشد . در ۶۰۹ هجری خوارزمشاهیان بر افغانستان مسلط ، و سلسله غوریان منقرض گردیدند . بعد ازان از بکان بر تخارستان قسماً تسلط یافت و ازان جمله بود ملک وسیع خان از بک که در اسفار چنگیز خان برچندین ولایات طرفین آمو دریا حکومت می نمود . پایه تخت خان مذکور شهر قندز موجود بود که در قرن دهم میلادی بوجود رسیده است .

چنگیزخان بعد از آنکه ترمذ را خراب کرده ، برای تخریبات ولایات معموره هرات و بدخشان اردوهای خونخوار خودش را اعزام نمود . عسا کر چنگیز وارد تخارستان علیا گردیده و شهر آبادان بدخشان را که در محل فیض آباد موجود بود ، منهدم ساختند . متعاقباً چنگیزخان در حدود سنه ۶۱۷ هجری بالذات عازم تخارستان سفلی گردیده و بعد از تخریبات عمرانات عرض راه ، شهر شهر طالقان را که از بهترین و بزرگترین شهرهای تخارستان بود محاصره نمود . اهالی بشدت مدافعه کردند ، بالاخره چنگیزخان شهر را فتح و از فرط خشم بکلی خراب نموده و دیاری دران دیار نگذاشت .

پس ارمراک چنگیز که ولایات سلطنت عظیم او در بین اولادش تقسیم گردید ، ماوراالنهر (بخارا) و ما دونالنهر (تخارستان و باختریا) و مملکت غزنین در تحت فرمان چغتائی داخلی شد . چغتائی از سال ۶۲۴ هجری تا ۷۶۰

قری بر این ممالک استیلا داشتند ، تا آنکه امیر تیمور کورگان از سال ۷۷۱ تا ۷۸۲ هجری ممالک ماورالنهر ، خوارزم ، افغانستان را فتح کرده ، و تخارستان جزو حکومت او گردید . اگرچه بعد از مرگ تیمور در سال ۸۵۰ هجری مملکت بزرگ او پارچه پارچه شد ، با آن نفوذ شهزادگان تیموری تا اوایل قرن دهم هجری در تخارستان باقی بود ، در نصف اخیر قرن نهم مشهور ترین آنها ابو بکر حکمران بدخشان بود . و بعد از آن تا اوایل قرن دهم حکومت سلطان حسین از هرات اجرائی تأثیر در تخارستان می نمود .

در اواخر قرن دهم سلطنت از بکان ترقی یافت و بر تمام بلاد فرغانه ، کاشغر ، ختن ، باختر ، تخارستان استیلا کردند ، و بر هرات و خراسان تاخند . حتی در اوایل قرن یازده هجری بر قندهار مسلط شدند ، ولی در سال ۱۰۳۱ شاه جهان مغول کبیر هندوستان آنها را از قندهار طرد نمود .

بعد از فترت از یک نفوذ امرای بومی در تخارستان روز افزون شد ، و اینها بنام (میرها) بصورت مختلفی در تخارستان علیا و سفلی حکومت می نمودند . حتی نمونه هایشان تا قرن ۱۹ هجری موجود بود . میران تخارستان را بعضی ها از نژاد سکندر یونانی گمان میکردند ، چونکه هنوز نزد آنها آثار ی از مسکوکات و ظروف زمان یونانیان موجود می شد . اینها گاهی به چترال ، پامیر سرقول هم مسلط بودند . و مشهورترین آنها در قرن ۱۹ میرشاه معروف بوده است .

در نصف آخر قرن دوازده هجری هنگامیکه ابدالیان قندهار به تشکیل یک سلطنت عظیمه امپراطوری میدراختند ، فرزند احمد شاه بزرگ اردوهای افغان در تحت قوماندانی وزیر شاه ولیخان فوفلزائی مرورا عبور کرده ، ولایت

کوزکان (میمنه ، اند خوی شبرغان و غیره) و بلخ و تخار - تان علیا و سفلی را اشغال نمودند . بعد از کمی امرای بومی تخارستان برخلاف تسلط مرکزى قدهار حرکت نمودند ، ، و شاه مراد بی ، ایربخارا باین اغتشاش داخله افغانستان کمک نمود . وزیرشاه ولیخان دوباره به نامین تخارستان مامور و اعزام گردید ، و متقابلاً شخص احمدشاه بزرگ از راه فراه جانب مرو شتافت ، و برآه میمنه و بلخ آمورا عبور کرده و به بخارا عسکر کشید . شاه مراد بی با عساکر بخارا در حدود قرشی بمقابله شتافت ، و لى مصلحت خود را در مصالحه دیده از دراعتذار داخل شد و خرقة مطهره حضرت رسول خدای را علیه السلام - که تیمور کورگان از عراق در ترمقند آورده و اکنون در بخارا بود - در حضرت احمدشاه هدیه نمود ، و حدود دولت افغانستان با امارت بخارا رود آمون معین گردید . این واقعه در حدود ۱۱۸۲ هجرى اتفاق افتاد . احمدشاه نظر بمشى سیاسى که داشت این مصالحه را معتبر شمرده و با خرقة مطهره بقندهار عودت نمود ، و تخارستان بکلى تأمین گردید . زیرا احمدشاه برخلاف پادشاهان خلیجى ، ولودى و سوری و غیره سلسله های افغان که ممالک بیگانه را اشغال نموده و از ترقیات داخله وطن بیگانه مانده بودند نصب العین خویش ترقیات داخله و تأمین افغانستان طبیعى را قرار داده بود ، و در عسکر کشى های خارجه خود فقط بگرفتن خراجى از شاهان همسایه اکتفا کرده ، و اتحاد دول را نسبت بافغانستان جلب مینمود . چنانیکه همین رفتار را در حین غلبه و فتوحات خود ، بمقابل شاه رخ پادشاه خراسان - فارس و شهنشاهان هندوستان مراعات نمود .

اما راجع بزبان تخارستان :- بعد از آنکه مروردهور و اختلاط و نفوذ سیاسى و اقتصادى و علمى السنه یونان ، تورک ، عرب ، فارسى کوهستانی افغانستان

زبان اصلی تخاری را از میان برد ، زبان مخلوط ونوبنی بمیدان کشید . در دوره اسلام چنانیکه ، زبان قدیم و مشهور سندی را در ماورالنهر از ساحه رواج اخراج کرد ، همچنان در زبان مخلوط تخارستان اجرای تاثیر نمود . وزبان پشتو نیز درین اختلاط بی تاثیر نبود . در نتیجه زبان جدید تخارستان همان زبان فارسی افغانستان گردید که در چندین قسمت افغانستان معمول و مروج بود وبازبان فارسی فارس تفاوت دارد . فارسی ها این زبان را بنام تاجیکی و صاحبان آنرا تاجیک یا تازیك خواندند که از آن بعد این اسم مشهور و معروف گردید .

مسترایج دلیو - بیلوی انگلیز در کتاب معروف خود (که در موضوع جغرافیا و تاریخ افغانستان نگاشته) وبعضاً مورد استشهد (انسکلوپیدی اوف اسلام بریتایا درزمینه افغانستان واقع می شود) راجع بتاجیک های افغانستان شرح جالب توجه ذیل را می نویسد :- تاجک = پارسیوان مردمان وطنی افغانستان هستند که عرب با آنها مخلوط شده و نام خود را با آنها گذاشتند ، یعنی تازیك که فارسی ها اعراب را بآن نام میخواندند و فارسیان دشمنان خود را نیز باسم ترك و تاز یا تاج می نامیدند ، لهذا عرب را هم تاز گفتند ، و بعد ها تازیك و تاجیک شد . اگر اسپ و یا سگک عربی با اسپ و سگک فارسی می آمیخت نام او اسپ تازی و سگک تازی بود ، والا اسپ و سگک عربی خالص میبود ، آنوقت اسپ عربی خوانده میشد .

واقعاً اختلاط اقوام در تخارستان در دوره اسلام آغاز نمود ، و بیکقسمت کوچک اعراب نووارد در اکثریت ملت بومی تحلیل یافت ، که هنوز بیکدسته از اهالی تخارستان بنام عرب بتمداد شش هزار خانوار در حدود خان آباد و قندز و طالقان یاد میشوند . هکذا قسمتی از تورك و تازك بعد از اسفار

چنگیز و تیمور در اهالی تخارستان تحمیل شد . ولی اختلاط بزرگ اقوام داخلی افغانستان با تخارستان در عهد غزنویان و غوریان آغاز نمود ، و طوایف افغان از صفحات جنوب هندو کش در آنولایت سرازیر شد . این مهاجرت داخلی در عصر سلاطین ابدالی و محمد زائی ها در دو قرن اخیر بسرعت تقویه گردید ، و دوباره اهالی تخارستان با اصل خود پیوستند . درین اختلاط اخیر قسمتی هم هزاره مرکزی افغانستان شامل بود .

۳- حال ما راجع بوجوه تسمیه تاجیک و نژاد آریائی آنها ، در قسمت تاریخی افغانستان سخن خواهیم گفت . عجالتاً باید فهمید تخارستان در دوره اسلام با وجود انقلاب و کشمکش های خارجی و داخلی دارای مراتب علم و فضل بوده ، و اشخاص فاضلی در صحنه وطن پرورانده است که ازان جمله اینهارا فاضل عبدالحکیم رستاقی در کتاب « چراغ النجمین » خویش قید میکند .

قاضی ابومطیع عبدالحکیم سمنجانی راوی فقه اکبر و مصاحب امام اعظم رح و استاد ابن مبارک (۱۱۵ - ۱۹۹ هـ) ابوصالح عبدالحکیم خوستی (۹۳ - ۲۱۳ هـ) ابوجا امام قتیبه بنفلازی معروف شیخ بخاری و استاد امام بخاری (۱۸۴ - ۲۴۰ هـ) ابو عثمان سعید ابن منصور طلقانی محدث معروف و استاد امام احمد حنبل رح و صاحب سنن (فوت ۲۲۹ هـ) ابو اسمعیل ابراهیم بن شماس طالقانی محدث مشهور ، و استاد امام مبارک (۲۱۰ هـ) ابوبکر سعید ابن یعقوب طالقانی محدث معروف . قاضی حمید الدین عمر ابن محمود و لوالجی رستاقی معروف به بلخی قاضی القضاة عصر سنجر سلجوقی و مدوح انوری (فوت ۵۶۰ هـ) ابوالفتح عبدالرشید رستاقی صاحب فتاوی و لوالجیه (۴۶۸ - ۵۴۰ هـ) ابواحد امیر خسرو نهری معروف به دهلوی صاحب تالیفات متعدده (فوت ۸۲۵ هـ) مولانا شمس الدین

بغلانی جلیس نظام الملك وزیر معروف در قرن ششم . شمس الدین شاعر بدخشانی معروف به معانی صاحب دیوان اشعار در قرن دهم . ابو عبد الله سعید ابن حیدر جریمی فقیه مشهور (فوت ۵۴۰ هـ) میرزا عبدالقادر بیدل معروفترین شعرای قرن دوازده (ارگونی بدخشان) - ۱۰۵۴ - ۱۱۳۳ هـ مولانا محمد معانی اشکمشی معاصر جامی (فوت ۹۲۹ هـ) اسلام خان خوشتی (قطنی) متخلص بوالشاعر معروف و رئیس الوزرای اورنگ زیب مغول کیرهندوستان (فوت ۱۰۸۴ هـ) میر محمد افضل نبات خوشتی قطنی شاعر مشهور و صاحب دیوان اشعار (فوت ۱۱۶۲ هـ) ملا شاه محمد رستاقی معروف بلسان الله صاحب دیوان اشعار و تفسیر (۱۷۰ هـ فوت) مولانا محمد صالح فرخاری اتالیق شهزاده عبد المؤمن بخارائی . داماد عبد الله راغی متخلص به مصرع شاعر معاصر اعلی حضرت شیرعلیخان . محمد عمر حسرت کشمی صاحب دیوان اشعار معاصر اعلی حضرت عبد الرحمن خان . قاضی عبد المؤمن سودا رستاقی صاحب دیوان اشعار (فوت ۱۳۱۸ هـ) و از شعرای معاصر ملا عبد الله عارف رستاقی صاحب دیوان اشعار و مثنوی یوسف زلیخا . مولوی عبدالودود الهی رستاقی صاحب دیوان و تشریح الارض و شرحی بر کافیه و شرحی بر بیدل (فوت ۱۳۴۸) مفتی شمس الدین حیرت رستاقی شاعر و صاحب دیوان قصاید و رباعیات و غزلیات نفیس قاضی عبدالعزیز عزیزی قندزی معروف به ایشان جان که شرح حائس در تذکرهاى بخارا مرقوم و مطبوع گردیده است (فوت ۱۳۴۸ هـ) میر عبید الله نائب رستاقی عالم متبحر و شاعر صاحب دیوان و زاولین خطاطان فارسی عصر حاضر و در حسن خط عدیل خطاط مشهور سید داود خان کابلی است و اینک در علاقه تاشگان منزوی است .

فہرست مندرجات

نمبر	مضمون	نویسنده	صفحہ
۱ :	وشیفہ شناسی	م . کریم قاضی زادہ	۱ الی ۵
۲ :	سرور توحید رسم الخط	غلام جیلانی اعظمی	۶ > ۱۱
۳ :	شاعرہ ہری	سرور جوہا	۱۲ > ۱۵
۴ :	پسند پندر	ع : اعظمی	۱۶ > ۱۷
۵ :	مدنیت قدیم افغانستان	احمد علیخان مترجم فراسہ	۱۸ > ۲۵
۶ :	انحاز قرآنی	م . کریم قاضی زادہ	۲۶ > ۳۲
۷ :	افغانستان ونگامی بتاریخ آن	م . غ . م . غبار	۳۳ > ۵۰
۸ :	یدی از فضلی غزنی	شہزادہ احمد علیخان درانی	۵۱ > ۵۹
۹	یدی آوری و تصحیح	غبار	

تصاویر

- ۱ : والا حضرت وزیر صاحب حربیہ
 ۲ : منظرہ کوهستانی پنجشیر
 ۳ : سہولت مبلع صد شراب
 ۴ : منظرہ شاعرانہ کوهستانی اندراب

افغانستان ونگاهی بتاریخ آن

بقلم میرغلام محمد

(۳)



باکتریان (ولایات مزار ، میمنه ، مرغاب ، مرو)

باکتریان یا باختر ولایتی است در جنوب آمودریا ، که شمالاً به نهر آمون و ریگستانهای خوارزم ، جنوباً بسلسله هندوکش ، شرقاً بولایت تخارستان ، غرباً بولایت آریانا (هرات) محدود و متصل است . اینحدودیکه گفتیم وادیهای طبیعی ولایت خاص باختر یعنی بلخ را تشکیل میکند . ورنه اسم باکتر در مفهوم جغرافیای عمومی و سیاسی ، اطلاق بر ممالکتی مینسود که بعلاوه افغانستان موجوده ، شامل تمام ممالک بخارا ، سمرقند ، خوارزم ، خراسان ، سیستان ، بلوچستان ، وادیهای شرقی نهرسند ، بوده و پایه تخت اینهمه شهر بلخ بشمار رفته است .

باکتریای طبیعی در سه حصه منقسم است : - ولایت بلخ . ولایت گوزکان (ولایت میمنه حالیه در غرب ولایت بلخ) ولایت مرگیانا (ولایت بالامرغاب حالیه و مرو در غرب ولایت گوزکان) و چون ما در قسمت اول مقاله خود ضبق صفحات مجله را علت اختصار محررات خویش اشاره کرده ایم ، لذا مجبوریم درین سلسله ها از تعریف وضعیات طبیعی چون کوهها ، دریاها ، نباتات ، معادن ، راهها ، محسولات و غیرها منصرف بوده ، و تنها بذکر بلاد مشهوره که باتاریخ ما مربوط است اکتفا نمائیم پس گوئیم :

از بلاد مشهوره ولایات بلخ و گوزکان و مرگیانا شهرهای ذیل حساب میشدند :-

بلخ قدیم ، خلم قدیم (درسه میلی شمالی تا شقرغان موجوده که حالیا خراب است)
 سمنگان یا اصطلاح چینی ها سی تین - تسزین (ایبک حالیہ) شهر انبار (سرپل
 موجوده) قیصار (حالابشکل قریه موجود است) شیرین تگای (حالاً صوت قریه
 دارد) فاریاب (قریه دوات آباد کنونی) شهر یهودیه . صطاح اعراب (یمنه ، موجوده)
 شهر مرو جق (بصورت قریه باقیباده) طالقان (در شرق حوضه مرغاب و حالیا
 معدوم است) شهر مرو ، ارگت شبرغان همان قلعه سفید دزاست که ابوالقاسم
 فردوسی در شهنامه از ان نام برده ، در بین شبرغان و بلخ شهر قدیم نمیک درمقام
 قریه سدره موجوده واقع بوده ، که یوگرانید بادشاه فاتح بلخ در حدود او آخر
 قرن دویم قبل المیلاد ساخته بود . شهر تاشقرغان موجوده را در قرن هجده
 احمد شاه بزرگ اعمار کرده است .

اما شهر بلخ از اعظم بلاد روزگار بوده ، و در وسط جلگه بفاصله چهار
 فرسخ در نزدیکترین جبال واقع شده بود . محل وقوع بلخ در نزدیک مخرج
 رود باکتروس (بلخاب) بسی حاصلخیز و مرکز تجارت با هندوستان بوده ،
 و ارتباط آن با هند (باوجود طرق سهل و قطعات آباد دیگری) غالباً از جلگه های
 خلم قائم بوده نه از جلگه های بلخاب . مسیو بار تولد شرحی درین زمینه مینگار
 او میگوید تمام واحه بلخ به باروی طویلی محاط بود ، که طول آن بقول یعقوبی
 جغرافیسا نویس قرن نهم دوارده فرسخ ، ولی در دوره استیلای عرب وجود
 نداشت . از ابنیه مشهوره قبل لاسلام در بلخ یکی عمارت نوبهار Navâ Vihare
 معبد عظیم بودائیهها حساب میرفت ، این عمارت در قرن دهم میلادی خراب
 افتاده ، و بقول ابن الفقیه نوبهار مرکب از گنبد بزرگی بود ، که طول
 شعاع آن صد عرش و دارای سه صد و شصت حجره برای خدمه معبد بود .

سوان تسان زوار Hiuantsang معروف چینی در قرن هفتم عمارت نوبهار را در یاد داشتهای خود توصیف مینماید .

شهر بلخ در مقامت شدیدی که بمقابل اعراب بروز داد ، بکلی خراب و از عرصه وجود خارج گردید . اعراب شهر جدیدی بنا بروقان در دوفرسخی بلخ قدیم بنا کردند . ولی امیراسد مشهور بلخی در سال ۷۲۵ م مجدداً بلخ را ترمیم و اهالی را از بروقن بدانجا انتقال داد ، مرمت و تجدید عمارة شهر بخانواده معروف بلخ آل برمک که بیکوقتی متولی معدن نوبهار بودند واگذارشد . در سال ۱۰۰۶ میلادی بلخ موجب تهاجم و تخریب قراخانیان گردید ، ولی بتوجه سلطان محمود غزنوی بزودی کسب اهمیت و رونق نمود . چنگیز خان در قرن ۱۳ بلخ را خراب کرد و این خرابی تا نیمه اول قرن چهارده باقی ماند . امیر حسین سلف تیمور در ۱۳۶۸ م قاعه هندارون (ارگ سابق بلخ) را ترمیم و اهالی را مجبور بسکونت آنجا نمود ، شهر قدیم بلخ بکلی متروک و در بخرابی گذاشت . امیر تیمور معروف بعد از خلع امیر حسین قاعه را در ۱۳۷۰ م تخریب و اهالی را مجدداً بعودت شهر قدیم امر نمود . اما اینکه بعد از تخریبات چنگیز شهر قدیم را و بناشدن شهر جدیدی ، آیا شهر جدید در همان محل شهر قدیم بنا یافته یا بدیگرجا ، چیزی معلوم نمیشود . فقط اینقدر معلوم است خرابی آنیکه امروز در سطح زمین نمایان است ، منسوب بدوره قرون وسطی میباشد . بعلاوه بار تولد مینویسد دو تپه زرگی که در جنوب شهر معروف به تخت رستم و تپه رستم بوده ، منسوب بدوره بودائی است ، و احتمال دارد دودستگاه عمارة نوبهار که سیوان تسان جینی ذکر کرده در همین جواقع بوده است . تپه رستم سنای مدوری بوده که قطر دایره شیان آن ۱۵۰ فوت

وارتفاع او ۵ فوت ، و قدیم : بالای بنا از آجر بوده است . در حوالی شهر بلخ تپه های دیگری نیز است که منسوب بدوره بودائی است .

در نیمه اول قرن دوازده میلادی روایتی دزدان عام افغان که ، شخصی در عالم رویا بکشف مرقد حضرت خلیفه چهارم (در محلی مزار کنونی) موفق شده ، مردمان بساختن مقبری جسارت کردند ، و سلطان حسین از اولاد تیمور در ۱۴۸۱ مسیحی بنای جدید حایه را در آنجا تعمیر نمود . ازان بعد بروثق شهر مزار شریف که قبلاً قریه بنام (خیر) پیش نبوده ، بیفزود ، این ترقیات شهر جدید که در قرن ۱۹ او را رسماً پایه تخت ولایت قرار داد و تعمیران اعلی حضرت امیر عبدالرحمن مشهور در شهر مزار متدرجاً شهر بلخ را رو بسقوط کشید ، تا وضعیت امروزه را کسب نمود . با این مراتب اهمیت بلخ تا اواخر باقی ، و در ایامی که گاهی در تصرف خانهای بخارا ، و گاهی در پدایتته ار امرای مستقل از بک میرفت ، بهمان صفت شهر مهم قبه الاسلام و ام البلاد بلخ نامیده میشد . در قرن هفده سبحان قلیخان والی بلخ مدرسه جدیدی نیز در آنجا اعمار کرد .

ولایت کوزگان در تجارت چرمهای که بخراسان میبرد شهرت فوق العاده داشت . در قرن دهم سلسله مستقلی از آل فرینون در کوزگان حکومت مینمودند ، لقب اینها کوزگان - خدات و یایه تخت شان گاهی شبرغان و گاهی میمنه حایه بود . ولایت مرگیانادر تمدن دوره اسلام مراحل بلندی طی میکرد . شهر طالقان به پارچه های پشمی و ظریف خود شهرت کاملی داشت ، ارگ طالقان که موسوم به نصرت کوه بود ، در برابر چنگیز خانیان شش ماه مدافعه نمود . ترقی طالقان در قرن نهم روز افزون بود ، مسپو بار تولد از عقیده پروفیسر

ژوکوسیکی میگوید که شهر اسکندریه مرگیا نا در محل مرو رود یامرو حاق
حالیه واقع بود که اسکندر مكدونی آنرا بنا کرده است .

اما شهر مرو قدیم که از مشاهیر بلاد متمدن آسیا بود ، امروز نشانی
در صفحه وجود نداشته و خرابه های آنرا در حدود کافرقلعه مکشوف نموده اند
مرو را مغول ها در ۱۲۲۲ میلادی تخریب نمودند ، شاهرخ شهر جدیدی در
۱۶۰۹ بنا کرد . بعلاوه شهر دیگری که موسوم به سلطان قلعه بود ، در قرن
سیزدهم عمارت مقبره سلطان سنجر در سلطان قلعه ارمققرین عمارات مسلمین
عالم محسوب میشود . تاریخ شهر مرو قبل الاسلام بسیار روشن نیست ، جز اینکه
واحه مرو محاط بدیواری بوده که محیط دایره آن دوازده فرسخ بود . موقعیت
اقتصادی مرو از جهتی که در سر راه آسیای غربی با آسیای شرقی واقع شده
بی نهایت مهم بود ، و تاوقتی که تجارت فارس بامورالنهر از راه هرت آغاز نموده
بود ، این اهمیت باقی بود . ولی اهمیت مرو همیشه بسبب قرب جواز ریگستانها
و تاخت تازیلات بدوی کوچ نشین در معرض خطر بوده ، حتی در قرن سوم
قبل المیلاد آنتوخ سوتر ، در این سرزمین شهر انطاکیه را بنا کرد ، و بدور واحه
مرو دیواری بطول چهل میل جغرافیائی کشید ، تا تاخت تازعشایر مامون
ماند (بارتولد)

والحاصل ولایت باکتریان مملکت زر خیز فلاحی بوده ، و در قسمت های
گوزکان دارای مراتع سرسبز وخرمی است . شترهای دوکوهانه بلخ و سب
های او حتی در هزار سال قبل المیلاد درعالم آسیا شهرتی بسیار داشته ، و بقول
بارتولد درستون مخروطی که بسال ۸۴۲ ق . م در زمین سمرقند با سر دوی
پادشاه آثور نصب گردیده ، تصاویر این شترهای بلخ موجود ، و در جز

خراجی ذکر کرده اند که پادشاهان ارمنستان تقدیم کرده بودند .

علی ای حال آریین هاکی بباختر آمده ، و شهر بلخ را بنا کرده اند ؟ مثل اکثر امهات مسایل تاریخی قدیم ، بطور یقین معلوم نبوده و جزء معلومات ثابته شمرده نمیشود . فقط محققین راجع به تشکیل سلطتی در باختر سخن رانده اند ، تاریخ این تشکیلات نیز معین نشده ، بعض از هزار سال قبل المیلاد و برخی از آنها پیشتر اظهار عقیده کرده اند . مسئله ظهور زرتشت در بلخ و اشاعه معتقدات وی در آسیای مورد دقت و تفحص مؤرخین گردیده ، و از اطلاعاتی که درین زمینه بدست میدهند ، روپهم رفته معلوم میشود ظهور زرتشت در بلخ در عهدی بوده که اینولایت دارای حکومت آریائی بوده است ، این حکومت قدیمترین سلطنت های است که در آسیای وسطی از نژاد آریا برصه ظهور رسیده است .

مجاهد مزدیسنان انگلستان Mazdaznan دز شماره ماه ستمبر ۱۹۲۶ شرحی از احوال زرتشت انتشار داد ، او گفت :- زرتشت در ۶۹۰۰ سال قبل المیلاد در افغانستان به منزلی نزدیک Vanguhuidartya و نگهوتی داریتا تولد یافته ، پدر او پوروشسب و مادرش دغدو از خانواده امرا بودند ، زرتشت درسی سالگی بعد از فراغت تحصیل یگانه پرستی را بدینا اعلام نمود ، و خودش را در کوه - اشیدر ملهم دانست ، پس ازان اوستای معروف را ظاهر ساخت . گاتها (سرودهای زرتشت) را درهند بزبان قدیم که سانسکریت شعبه ازان است نیز بسرودند . زرتشت در سن هفتاد در مرکز دعوت خود بلخ کشته شد . آئین زرتشت شامل قوانین و فلسفه های بوده که در اعصار مختلفه توسط دیگران تکرار شده ، او توصیه میکند به اقوال ، افعال ، خیال نیکو .

دوکتور کارل گوستافن پلاتن آلمانی Dr. Karl Gustavn Platen

بعد از مسافرت علمی خود در بلورستان - افغانستان (نورستان حالیه) شرحی در المانی
 راجع بافغانستان انتشار داد ، و اران جمله در شماره ۱۰۴ نهم فروری ۱۹۲۶
 روزنامه کلینشیه تسایتونك Kölnische Zeitung مطبوعه کلن اظهار
 کرد : - بمقیده علماء مثل نظریه گوبنیونیت وطن اصلی نژاد (هندوژرمن) را
 در آسیا بکوههای پامیر و هندو کش با ایستی پیدا کرد . نژاد شمالی آریائی
 در شمال هندو کوه دولت قدیم باختری را تأسیس نموده و مذهب روشنی پرست
 زرتشت ار بین خود ایجاد کردند . و در ۲۵۰۰ ق . م طبقه فرمانروا تشکیل
 نمودند . ، با تفاوت فاحشی که در تاریخ ظهور زرتشت ذکر شد ، این مطلب را
 با ایستی بخاطر داشت که زرتشت های متعددی ظهور کرده ، و همه از همان زرتشت
 نخستین پیروی کرده اند . مجله مزدیسنان انگلستان نیز گفته بود : - مبدا
 زرتشت ۶۹۰۰ ق . م با زرتشت زمان داریوش و یارمان دانیال پیغمبر مشتبه شود . ،
 بهر حال آنچه امروز تاریخ شرح مفضلتری میدهد ، از همان زرتشتی است که
 در حدود ۷۰۰ سال قبل المیلاد در بلخ ظهور کرده است .

قبل از ظهور زرتشت مذهب آریائی افغانستان ، پرستش اصنام ، قوای
 طبیعت : - آسمان ، نور ، آتش ، باد و غیره بوده است . علمای امان بت پرستی را
 در افغانستان دیانت قدیم آریائی حساب کرده اند و قعاً مذهب بت پرستی در طوایف
 افغان باشندگان کوهساران غور مرکزی و جبال جنوبی حالیه و مشرق افغانستان
 تا ظهور اسلام بلکه تادوره غزنویه موجود ، و حتی در باورستان تا قرن ۱۹ ثابت
 و پایه دار بوده است . زرتشت مبنای مذهب خود را به توحید و یگانه پرستی گذاشت ،
 ولی پسرها بقول مورخین فارس ، مذهب زرتشتی در اثر اختلاط نژاد اصغر
 و معتقدات آنها ، آمیخته به آتش پرستی گردید .

ظهور زرتشت در بلخ مصادف با ویشتاسب شهنشاه با کتر یا بود . مسیو بار تولد او را ذکر میکند ، او میگوید : - قدیمترین نکات اوستا Avesta که اصلیت آنها از روی علایم زبان شناسی مدلل میگردد ، بعیده مسیو اولدنبرگ H. Oldenberg وسایلی بدست میدهد که میتوان هویت و مذهب زرتشت را تصور نمود . او معتقد است که نه تنها زرتشت بلکه ویشتاسب پادشاه باختر که زرتشت را پیغمبر خطاب میکند ، از اشخاص تاریخی بودند . در ردیف نام ویشتاسب اروهوتا اوس ملکه و دونفر از اعوان پادشاه ذکر میشود . این پادشاه در اطراف خود شکوه و جلالی نداشته ، پادشاه ملت زارع و مالدار بود زرتشت پادشاه و مقرر بان اورا نبل دوستان خود خطاب مینمود . ، ،

زبان باختر در عهد زرتشت و ویشتاسب همان زبانی است که اوستا در آن نوشته شده ، و در نزد فرنگستان زبان اوستا معروف است . زبان باختری از همان زبان قدیم آریائی مشتق شده ، که هنوز ماهیت آن زبان کلمی ، در انظار جهان مجهول است . زبان فرس قدیم و سانسکریت با زبان زندباختری شرکتی داشته است . راجع بمدنیت آنوقت باختر ، محققین جدید رنفوذ مدینه آثور در باختر از کار دارند . واسفار جنگی پادشاهان آثور را در افغانستان ثابت نمی پندارند ، مسیو بار تولد هم میگوید اسفار پادشاهان آثور از روی کتیبه های منار یادگار آثور در افغانستان ثابت نمیشود ، ممکن است روابط تجار تی بین باختر و آثور بوده است . لهذا معلوم شد باختر آنوقت از خود مدنیت خاصی داشته ، و لو آن مدنیت بقول بار تولد از مدنیت ملی که در آنصدد در سواحل مدیترانه زنده گمی میکردند ، پایان تر بوده است .

اشاعه مذمب زرتشتی در داخله باختر ، دوچار مقاومت های اعتیادی گردیده ،

و در نتیجه تحمل مشکلات بالاخره در آنجا و متعاقباً در آریانه شیوع یافته است .
 بالعکس این مذهب در ممالک خارجه میدیا و فارس بسرعت حیرت آوری مورد
 قبول گردیده ، ولی بجه طرزی و از طرف چه نوع مبنغینی ؟ معلوم نیست .
 احمد رفیق در تاریخ عمومی خود میگوید :- دین زرتشت از شرق فارس (فغانستان)
 پیدا شده ، و از آنجا در فارس و میدیا انتشار یافته ، معلوم نیست تکالی مذهب
 زرتشتی و سوخ اعتقادات او از طرف کیها بوده است . ، افوام میدیا در شمال
 فارس تا شیوع مذهب زرتشت ، در تحت فشار و مظالم سلطنت آنور دست و پا
 میزد ، در اوایل قرن هفتم مستقل و متعاقباً بر مملکت فارس مسلط شدند .
 در نصف قرن ششم قبل المیلاد حکومت میدیا در دست هخامنشیان محکوم ، منقرض
 گردید ، بعد از آن دولت اولین فارس عظیم شد و کوروش کلان پادشاه معروف
 هخامنشی بر سلطنت باختر خاتمه داد . کامبوزیا بسر کوروش خرا - ن و با احتراماً
 به برادر خود بردیا نام داد (۲۹ - ۵۲۱ ق . م) اردشیر اول (۴۶۶ - ۴۲۵)
 باطغیان برادر خود در باختر مصادف گردید . داریوش (۵۲۱ - ۴۸۵) پنجاب
 و سندرا نیز الحاق کرده بود .

باختر تا ظهور سکندر مقدونی ، در تحت سلطه سیاسی هخامنشیان فارس
 امرار عمر می نمود ، ولی بطوریکه مسوول بار تولد میگوید ازین نفوذ هخامنشیان ،
 مدنیت و زبان فارس در باختر و اجی پیدانکرد ، جز اینکه سلطه فارس عبارت از اخذ
 خراج و نفوذ نظامی بود و بس . ولایت باختر در عین آنکه در تحت اداره سیاسی
 هخامنشیان واقع بوده ، استقلال داخلی خویش را همیشه محافظه می نمود . حتی
 داریوش سیوم هنگامیکه ز اردوی اسکندر مغلوب و جانب مشرق فری شد ،
 بقول صاحب تاریخ عمومی فارس ، بسوس Bessus فرم زوئی باختر ،

شهنشاه هخامنشی را بدست آورده اعدام ، و خودش بنام ارد شیر چهارم اعلان سلطنت نمود .

اما سکندر بعد از فتح فارس در سالهای ۲۴ - ۳۳۰ ق م بفتح افغانستان پرداخت ، او درین محاربات صعوبت زیاد دید ، اردوی او تصور میکردند به محاربات افسانههای قدیم پهلوانان یونان دوچار شده اند ، مسیوالبر ماله و ژول ایزاک در تاریخ ملل شرق یونان میگوید سکندر در خاک افغانستان (آرا گواری) بملاوه حرارت شدید هوا و برف بارهای سنگین از دفاع شدید اهالی افغانستان صدمات سختی متحمل شد ، وعین این صدمات پس از بیست و دو قرن در همان حدود بر سر اردوهای بریتانیا فرود آمد . والحاصل سکندر وارد باختر گردیده نارود سیحون عسکر کشید و دو سال در آنجا ماند و چندین شهر بساخت که ازان جمله بود اسبجانا یا اسکندریه اقصی که امروز به خجند معروف است . اسکندر در ۳۲۷ با صد هزار فوج جانب سند بشتافت و بعد از شکست دادن به پوروس نام والی آنجا بعد از دو سال برگشت و براه جنوب جانب فارس عزیمت نمود .

بعد از فوت اسکندر سلسله سلوکید آسپارا حفظ کرده نتوانستند ومدت یکقرن در اثر منازعات جانشینان سکندر قسمتی از جهان گرفتار اضطراب بود . درین گپرو دارها که مملکت سکندر بین جانشینانش منقسم میشد در باختر درات مستقلی از یونانیان تشکیل گردید ، دامنه این سلطنت از آسیای مرکزی تا هندوستان کشیده میشد ، این دولت تا حدود ۱۲۷ ق . م باقی و پایدار بوده بعد ها منقرض گردید . علت انقراض یونانیان باختر هجوم طوایف تخار و حمله پارتها از غرب افغانستان بوده است . پارتها مردمانی بودند بروایتی زرد پوست

که از دشت های شمال آمده در جنوب بحر خزر در ولایت پارتیا (خراسان شمالی حالیه) در قرن سوم قبل المیلاد به تشکیل دولتی پرداختند ، مؤسس این دولت بقول بارتولد آرشاک باختری از اهل افغانستان بوده . دولت پارت در مملکت فارس جانشین یونانیان گردید و در نتیجه محارباتی که با دولت یونانیان باخترا نمودند وقتی قسمتی از حصص ولایت آریانا (هرات) قبض شدند حتی حکومتی هم در سواحل رود هلمند قایم نمودند . اما بعض مورخین پارتها را نژاد آیکدسته از اصل آریائی حساب میکنند .

باختر در عهد یونانیان در نهایت اوج ترقی رسید ، پروفیسور فوشه با استناد به کتاب مسن Masson شرحی درین زمینه در موزه کابل نگاشته است ، اومسکوکات دیمیترسن پادشاه باختر را (۱۹۰ ق . م) شاهد این ترقیات قرار میدهد . باختریان تمدن یونانی خود را در شمالک وسیع چین و هندوستان نفوذ دادند ، پروفیسر هیرت - F.Hirth چین شناس مسهور در قدیمترین آثار صنایع چین که منسوب به دو قرن قبل المیلاد است علائم و آثار نفوذ صنایع باختری را مشاهده کرده و مسیو بارتولد در این باب اشارتی میکند . در اینجا ناگفته نگذاریم که یونانیان نیز در تحت مدنیت باختر و نفوذ آن محکوم واقع گردیده اند ، و این مطلب از مسکوکات یوتی دیمس و یوگری دی تس پادشاهان یونانی باختر (۲۲۰ ق . م - ۱۶۵ - ۱۳۵ ق . م) آشکار گردیده و بوضوح پیوسته که خط یونانی تغییر کرده و یونانیان خط آریائی باختری را قبول نموده اند ، مسکوکات پادشاه اول الذکر در برتنس موزیم لندن و از موخر مذکر در موزه کابل موجود است .

در عهد یونانیان مذهب باختر تغییر نمود و به تدریج مذهب وطنی زرتاشتی به

مذهب بودائی هندوستانی تبدیل یافت . ظهور شهزاده بنارسی سدر دانامی که پسان به پدها معروف گردید اگرچه یکقرن بعدتر از ظهور زرتشت افغانستانی بعمل رسیده است ولی در فغانستان مذهب او از قرن - دوم قبل المیلاد معروف شده و در عهد یونانیان جانشین مذهب زرتشتی گردید ، درین تبدلات مذهبیه قطع روابط افغانستان با فارس و استقرار اقتران اقتصادی و پلتیک با هندوستان مدخلیت نامی داشت . نفوذ بودائیت در باختر طوری توسعه یافت که نوبهار بلخ مرکز بودائیان و پیشوای سلاطین چین و کابل گردید ، بار تولد میگوید باخی که مرکز دین زرتشت بود در عهد یونانیان دارای یکصد دیر بودائی و سه هزار راهب شد . آثار بودائیهها هنوز در سمنگان (ایبک حایه) در غارهای کوها باقی و پایدار است . بایستی فهمید این تغییر مذهب مخصوص ولایت باختر نبوده بلکه در قسمت عمده افغانستان تاثیر نمود چنانیکه اکافوکل پادشاه یونانی ولایت قندهار حایه که در نزد نویسندگان کلاسیک به اراکوسیا **Harakhushti** معروف بوده در نیمه اول قرن دوم قبل المیلاد تصویر بقعه بودائی را در مسکوکات خود رواج داد در طی این تطورات خط باختری هم قبول تعدد و تغییری نمود و بطوریکه پروفیسر فوشر مینویسد خط هندی در باختر رواج یافت و این مطالب از مسکوکات انتی ماگس پادشاه یونانی باختر (۷۰ - ۱۴۰ ق . م) ظاهر و هویدا است .

این دولت یونانی باختر که در غرب تاهیری رود و در شرق تا هندوستان کشیده میشد ردر عهد یوفیدم و پسرش دیتری (ربع اول قرن دوم قبل المیلاد) تمام ولایات هندوستان را تادر یا در شرق و ولایات کوهستانی را تا مالک سرها یعنی چینی ها و فرن ها که از اقوام تبت بودند در شرق شمال ، الحاق کرده بودند ، آخر الامر در اثر اغتشاشات داخله و در نتیجه محارباتی که هلمپا کوس پادشاه

باختر (۱۴۵ ق. م) بادول- پارتها نمود ، تجزیه و در چند حکومتهاى کوچکى منقسم گردید و متعاقباً از هجوم پارتها و قوم تخار بکلى منقرض شد .

از قوم تخار بعد از یکقرن سکونت در باختر طایفه بنام کوشان ترقى و قسمت عمده هندوستان را مسخر نمودند ، دولت کوشانى در تأیید مذهب بودائى بسى کوشید ، صنایع بودائى درین دوره باهجاری یونانى آمیخته گردید و باختر درینعهد دوباره رو بعروج و ترقى رفت و رونق عهد یونانیان را از سر گرفتن که ما ازین دوره ثانویه و دوره ناله هیاطله ها سخن بدراز نخواهیم گفت چه در قسمت تخارستان قبلاً بجملى نگاشته ایم . در قرن سوم میلادى کوشانى ها از جنوب هندو کش در جانب باختر رانده شدند و متعاقباً طایفه دیگرى از تخارها بنام هیاطله ها در تشکیل یک سلطنت عظیمى جای کوشانسانان را در افغانستان و باختر گرفتند و این دولت تا نصف قرن ششم میلادى با محاربات صعب با همسایه غربى برقرار بوده و عاقبت در ۵۶۵ میلادى بدست نوشیرون عادل شهنشاه معروف آسیا مستاصل گردید . در ملول اینمدت مذهب بودائى که کان بر مسندت باختر سیادت داشت و نفوذ این مذهب تا زمن فتح عرب در بلخ و صفحت و قعه در دو طرف جریان عیایى آمو دریا که در قید بسته گى بلخ بودند ککیت میکرد ، سلطه ساسانیان و انوشیروانى که از طرفداران جدى مذهب زرتشتى بوده و مزدکیان فارس را قتل عام کرده بود ابدأ در دیانت باختر تاثیرى نه نمود ، بار تولد میگوید اقتدار ساسانیان اهمیتی دین مملکت داشت .

اما ظهور اسلام و عسکر کشى عرب اوضاع دینیه و دنییه باختر را دگرگون نمود ، در عهد حضرت خلیفه نالت رضی الله عنه اردوی عرب در خراسان حالیه و هرات بر باختریا مسلط شدند ، دیانت بودائى مذهب مردم را

مبدل گردید و زبان باختری از میان رفته جای خودش را بزبان نوینی گذاشت . در مقاومتی که بلخ بمقابل عرب نشان داد آن شهر مشهور بکلی ویران و از صفحه عیان محو و نهان گردید ، تنها نفوس هندو و یهود که از ساکنان م قبل الاسلام بلخ بوده و محله های مخصوصی در شهر داشتند تا حدی ازین دستبرد و تطورات معنویه محفوظ مانده و هنوز خانواری چند اربقایای آنها در خرابه های شهر بلخ منزوی و عزت گزینند .

ولایت باختر بعد از قبول اسلام دوره جدیدی را در مدنیت جهان آغاز نمود ، بلخ و مرو که پایه تخت دویمی باختر یا شمار میسد مرکز علم و حکمت آسیا گردید ، مرو حیثیت مرکزی قوای عرب و مسلمین را کسب کرده و از انجا دیانت اسلام در ماوراءالنهر و تورکستان تبلیغ میشد . بصد هاتفر مصنفین بزرگ و علما و حکما ازین شهرها طلوع کردند و صدها مجلد کتب علمی و حکمتی در زبان نو ظهور عرب نوشتند . خانواده مشهور آل برمک که اسباب زینت و ترقیات سلطنت خلفای بغداد بودند از بلخ ظهور نمود ، و خاندان عظیم الشان آل سامان که معروفترین سلطنت های مدنیة اسلامیة را در افغانستان و ماوراءالنهر متجاوز از یکقرن بپا داشتند ار همان بلخ نشئت کرد . زبردستترین رجال سیاسی آسیا ابو مسلم مروزی معروف به خراسانی پروریده آب و خاک مرو بود .

بمدار نفوذ دینی و سیاسی عرب بزودی در بلخ یک پادشاهی کوچک وطنی قیام گردید این سلسله مشهور آل داود و معاصر بخلفای بغداد و طاهریان خراسان و صفاریان سیستان بودند ، اگرچه در اوائی که خلافت بغداد بنام خراسان برای شاهان صفار میفرستاد غالباً بلخ جزو آن بشمار میرفت و امیر یعقوب صفاری در ۲۵۶ هجری نیز هجومی در بلخ نموده و عمارت مشهور نوشار و سایر عمارات پرا که

داود بن العباس بن هاشم بن مهبجور آباد کرده بود تخریب نمود ، با آن حکومت آل داود مدتی محفوظ و مسلم ماند . در قرن سه و چار هجری نفوذ مستقیم دولت سامان در بلخ قائم شده و آنجا را عوادل آنخاندان اداره میکرد (۲۷۹ - ۳۸۹ هجری) در دوره سلاطین غزنوی افغانستان ولایت باختر کسب اهمیت نموده و شهر بلخ یکی از پایه تختهای مهمه افغانستان حساب شد ، سلطان محمود معروف سلسله آل فریغون کوزکان را نیز مستاصل نمود . منتهای عروج و ترقی بلخ و باختر در زمانه بعدالاسلام همین عهد سامانیان و مخصوصاً غزنویان حساب میشود . در دوره فتور غزنویان و عصیان رعایای ترا که سلجوق (نصف قرن پنجم هجری = نیمه قرن یازدهم مسیحی) هنگامیکه لب ارسلان سلجوقی کوس خود مختاری مینواخت ولایت باختر عموماً بتصرف سلاجقه رفته و صفحات شمال هندوکوه از افغانستان مجزا شد . ولی بزودی سلاطین غور افغان چنگ های قوتمند خویش را دراز کرده و این عضو اصلی را بدولت افغانستان مسترد و الحاق نمودند (قرن دوازده میلادی) بعد از اقرض این دولت افغانستان بود که روزگار اد بار و ایام فلاکت بار ولایت باختر و افغانستان بلکه آسیای وسطی آغاز نمود یعنی مقدمات ظهور چنگیزخان در محنه آسیا چیده شد . علاءالدین محمد معروفترین شاهان خوارزم در اوایل قرن هفتم هجری باختر را ارسلان غور گرفته و ضمیمه ، لک خویش ساخت و متعاقباً در ۶۱۲ هـ بکلی دولت غوریه را در غزنی و غور و بامیان منقرض نموده و ولایت غزنی را بجایگیر رشیدترین فرزندان خویش جلالالدین مشهور اعطا نمود . ولی طولی نکشید که اردوهای وحشی و خونخوار چنگیزخان طومار عظمت خوارزمشاه را میخنده و بر بلاد افغانندان استیلا جستند . چنگیزخان در سال ۶۱۶ هـ ولایت باختر را اشغال و شهر بلخ را و از گونه نمود عساکر او

بلاد مشهوره گوزکان را بحاکم سیاه برابر کردند ، شهر بزرگ مرو را در سال ۱۲۲۲ مسیحی از روی روزگار برداشتند مورخین تعداد مقتولین مرو را هفتصد هزار نفر ذکر میکنند ، کتابخانه ها ، مدارس ، جوامع ، علماء ، حکما ، شعرا ، بلخ و مرو و سایر شهرهای باختر که نظیری در آسیای وسطی نداشتند همه خاک شدند و بر باد رفتند ، از آن بعد دیگر ولایت باختر نتوانست در صحنه جهان قامت علم نماید .

بعد از مرگ چنگیزخان رودآمون سرحد بین اولاد هلاکوخان (شاهان فارس) و چغتای خان (شاهان ماوراءالنهر) اعلام شد ، ولی خوانین چغتای این سرحد را بهم زده در قرن سیزده مسیحی در بلخ و ولایات مجاور استحکام یافته بودند از آن بس تا ظهور امیر تیمور کورگان ولایت باختر جزو ممالک ویرانه چغتایان و حشی بشمار رفت .

در قرنهای شانزده و هفده عیسوی منازعات باهمی امرای ازبک و بخارا و مغولهای کیرهندو شاهان فارس ولایت باختر را در حالت اضطراب و کشمکشهای مختلفه و آشفتهئی نگه داشت . تا اینکه در قرن هجده میلادی موسس بزرگ دولت جدید لتانیس افغانستان احمد شاه بابای مشهور ظهور کرده و تمام ولایت باختر را از تخارستان گرفته تا سرگیانا و مرو بمملکت افغانستان به پیوست . ولی در عین حال ازبکها در ولایات شرقی و غربی بلخ سکونت اختیار نموده بودند و نمونه امرای کوچک آنها تا قرن نوزده میلادی در شهرهای شبرغان ، سرپل ، میانه ، اندخوی ، موجود بوده و در همان قرن بکلی محو و معدوم گردیدند .

در قرن ۱۹ فارسیها مرات را محاصره کردند در نتیجه اگرچه شکست صعبی خوردند ولی مشغولیت هرات با آنها فرصتی بدست خوانین خیرا داد که وادی

مرغاب و پنج . و وادی کشك و قلعه موررا گرفتند ، دولت روسیه نیز در ۱۸۸۴ مسیحی مرورا اشغال نمود ، متعاقباً دولت افغان نیز با مرغاب و مرو چاق را مسترد نمود ، اما پنجده در دست روسها الی یومنا باقی ماند .

راجع بزبان باختر : چنانیکه در اثرسلطه و آمیزش یونانیان و نفوذ مذهبی هندیان و اختلاط لسان پهلوی ساسانیان اصل زبان باختری ارهم باشد ، بقایای آن نیز در نتیجه رسوخ عمیق دیانت اسلامیه و لسان عرب متروک و معدوم شده ، زبان علمی باخترعربی گردید ، و از دیگر طرف رفته رفته زبان فارسی کوهستانی افغانستانی بنوعیکه در قسمت تخارستان گفتیم جانشین زبان باختری شده و امروز بعلاوه زبان پشتو در ولایت باختر معمول و مروج است .

اما اختلاط نژادی نسبتاً در باختر زیاده تر بعمل رسیده است و بعلاوه عرب قسماً نژاد مغول و ازبک در اهلای آریائی وطنی مخلوط و تحلیل گردیده است . آمیزش ثانویه اقوام داخلی افغانستان از صفحات جنوب هند و کوه با صفحات شمالی آن در عهد غزنویان و غوریان و ابدالیان و محمد زائی ها بوقوع آمده است . و الحاصل ولایت باختر در تاریخ وطن افغانستان از حیث قدامت تاریخ سیاسی ، ادبی ، مدنی دارای اهمیت زیادی است . عظمت مقام باختر در دوره های قبل الاسلام و بعد الاسلام نه تنها اسباب افتخار مملکت افغانستان بلکه مایه مباحثات مشق وسطی است . علما و حکما ، فیلسوفها ، صوفی ها ، شعرا و صنعت کارانی که ولایت باختر در دوره اسلام پرورنده است ، غالباً از چنان نوائج جهان عالم و فضل بشمار رفته اند که نظیری در آسیا نداشته و مصنفات هر یک بمجلدات مختلفه و متعددی میرسد متأسفانه شرح و ترجمه حال آنها از عمده مقالات ما خارج و محتاج مجلدی مستقل است . از انجمله اینهارا قاموس ها و تاریخها و تذکرها

قالاً ذکر میکنند .

حکیم علی ابن سینای بلخی . حکیم ناصر خسرو بلخی . محمد بن ذکریای بلخی . حکیم ابو معشر منجم بلخی . عمر بن خالد بن عبدالملک منجم مروزی حضرت ابو حنیفه امام اعظم مروزی (۱) . حضرت ابو عبدالله امام احمد حنبل مروزی . مولوی روم بلخی . ابو العباس نعاب مروی . سفیان بن سعید الشوری . اسحق بن راهویه مروی . عبدالله ابن مبارک مروی . عبدالرحمن بن احمد بن عبدالله ابو بکر القفال مروی . ابو اسحق ابراهیم بن احمد بن اسحق المروزی . محمد بن علی ابو بکر بلخی ، شیخ معروف بلخی ، حضرت شقیق بلخی . نظام الدین عبدالشکور بلخی . حسن بن شجاع بلخی . محمد بن تقیل بلخی . محمود ابن مسعود مورخ اند خوئی . نظام الدین . ورخ شبر فانی . محمد ابن شیرویه بلخی . ابو علی بلخی مؤلف شہنامہ . ابن انقیب بلخی . ابن قتیبہ مروزی . استاد ابو الحسن شہید شاعر بلخی . استاد دقیق بلخی . استاد انوری بلخی . استاد عنصری بلخی . استاد منوچہر شمس کله بلخی . استاد رشید لدین وطواط بلخی . قطران بلخی . رابعہ قزدار بلخیہ . حکیم کسائی مروزی . ابو منصور عمارہ بن محمد مروزی . ابو نظر عبدالعزیز بن منصور عسجری مروی . محمود بن علی سمائی مروزی . ابوالدین اشرف الحکما فتوحی مروزی . شہاب الدین ابو الحسن طلحہ مروزی . ابوزید مروزی . ابو مطیع بلخی . ابو لقاسم بلخی . مظفر پنجدهی . احمد شادان بلخی . اسعد مہنہ خاوری . سراج الدین بلخی . ابوالمؤید بلخی . ترابی بلخی . عبدالله بلخی . مظفر بلخی . حمیدی بلخی . امینی بلخی . ضیاء الدین بلخی . واسطی بلخی . ابو حامد بلخی . وائشام .

(۱) بعول انه یار ناگرامی صاحب تاریخ حدیثہ اذا فایم امام اعظم اصلاً اسرغمی کابل
بوده وپسان بمروی و کوفی معروف گردیده است .

یاد اوری و تصحیح

آقای گویا !

در قسمت دویم مقاله تاریخی تخارستان مندرجه شماره چهارم قدری مغالطه و اشتباه واقع شده گویا در وقت صافه نویسی این اشتباه روی داده باشد بهر حال خواهشمندم این چند سطر را برای رفع آن در مجله آینده خود لطفاً منتشر نمائید :

در صفحه ۵۲ به سطرهای ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ این جمله ها بصورت غلط طبع شده :- « بعد از آن از بیکان بر تخارستان قسماً تسلط یافت و از آنجمله بود ملک وسیع خان از بیک که در اسفار جنگیزخان بر چندین ولایات طرفین آمو دریا حکومت مینمود پایه تخت خان مذکور شهر قندز موجود بود که در قرن دهم میلادی بوجود رسیده است . » صحیح این جملات اینست :- « بعد از آن مغولها بر تخارستان تسلط یافتند . » بعد از آن آغاز میشود به سطر ۱۱ .

هكذا در صفحه ۵۳ در سطر ۱۲ بطور ناقص این جمله طبع شده :- « بعد از فترت از بیک نفوذ امرای بومی در تخارستان روز افزون شد ، و اینها . » عبارات کامل این جمله اینست :- « بعد از فترت از بیک نفوذ امرای بومی در تخارستان روز افزون شد . با آن نمونه از بیک باقی بود و از آنجمله بود ملک وسیع خان از بیک که بر چندین ولایات طرفین آمو دریا حکومت مینمود ، شهر عمده خان مذکور در قرن ۱۹ شهر قندز موجود بود که در قرن دهم میلادی بوجود رسیده است . اما امرای بومی . » بعد از این شروع میشود به سطر ۱۳ .

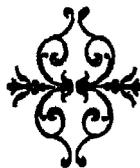
(میر غلام محمد)



شماره ششم

فهرست مندرجات

نمبر	مضمون	نویسنده	صفحه
۱ :	رنگ آمیزیهای قدرت	شهرزاده احمد علیخان درانی	۱ الی ۵
۲ :	تهذیب نفس	مترجم حبیب الله طرزی	۵ > ۹
۳ :	تشویق بعلم و فن	مستغنی	۱۰ > ۱۵
۴ :	بهزاد و نگارستان هرات	سرور گوپا	۱۶ > ۲۱
۵ :	پدر کهربا	مترجم رشید لطیفی	۲۲ > ۲۶
۶ :	یادی از فضلی غزنی	شهرزاده احمد علیخان درانی	۲۷ > ۴۱
۷ :	از مشاهیر تاریخی وطن	غلام جیلانی اعظمی	۴۱ > ۴۵
۸ :	افغانستان و نگاه تاریخی آن	میر غلام محمد غبار	۴۶ > ۶۶
۹ :	تصحیح و غلطنامه	.	.



بقلم میرغلام محمد

افغانستان ونگاهی بتاریخ آن

(۴)

آریانه یاهری (هرات)

آریانه یا آریا Ariane - Arya ولایتی است در شمال غرب افغانستان که شمالاً بصفحات ولایت مرگیانا (مرو) جنوباً بولایت درنگیانا (سیستان و فراه) شرقاً بولایت غور و غریج (غور و هزاره جات) غرباً بولایت پاریتا (قسماً خراسان حالیة) محدود و متصل است ، این حدود اریمه را جلد اول تاریخ عمومی فرانس از روی نقشه ممالک مفتوحه اسکندر کبیر نیز مشخص و معین میکند . آریانه در قسمت های شمال شرقی (کنج رستاق) و شمال غربی خود (بادغیس) دارای بهترین مراتع مملکت است ، حتی مسیوفریه سیاح J.P.Ferrier بقول بارتولد مراتع شمال شرقی آریانه را بهترین مراتع تمام آسیا مینامد . هریرود که از کوه های بابا بر آمده و رو بغرب شمال سیلان دارد ، در باین سرخس بین ریگزارها فرو میرود ، این رود در قسمت سفلی مسیل خود معروف است به رود تینجد ، و او کمک میکند تمام وادیهای واقعه در دو طرف جریانش از شاداب ترین اراضی آریانه بلکه افغانستان شمار رود . رشته های انهار هری و مرغاب را سلسله کوه یاروپا بیس (هندوکوه) از هم جدا میکند ، این کوهها حالا در هر حصه بنام جدا گانه تی خوانده میشود .

بلاد مشهوره آریانه اینهاست : - هرات اسفزار (سبزوار) بغشور (در

نزدیکی قلعه مورحالیبا خراب است) . سرخس قدیم . بوشنگک یا فوشنج (زندجان
حالیه) کوهسان . اوفه (اوبه) شهرک (خراب اوفتاده) .

اما شهر هرات قدیمترین شهرهای آسیای وسطی است ، مورخین اسلام و یونان
بنای او را با اسکندر کلان نسبت میدهند و بقول بارتولد بطایموس تحت عنوان
Ariametropolis و هم چنین ازویدرخارا کسی Lsidori characeni
غیر از شهر ارتا کوان (پایه تخت قدیمی بومی هرات) ازین شهر نام میبرند . و
شهر ارتا کوان را گویند در محل ارگ کنونی هرات واقع بوده است . ولی شك
نیست قبل از اسکندر شهری در هرات موجود بوده چه محل اولین تشکیلات
جمعیتی نژاد آریا در افغانستان هرات بوده است شمس الدین ساسی نیز در قه موس
الاعلام میگوید اسکندر شهر هرات را نه تعمیر بلکه توسعه و تزئین کرده و آنرا
الکساندریا آریانه نام نهاده است .

شهر هرات در دورهای قبل الاسلام به اراکه شهر بخدی بیه خدی و بلخ ، پایه تخت
زرتشتیان و یونانیان گردید ، در اهمیت مقام دوم حرز کرد ، در دوره سلیمان
پایه تخت های عمده محاکم افغانستان بلخ و متعقیب پور و مرو و بلاخره غزنی و غور
و بامیان بود . معینا شهر هرات از عظم بلادانه محسوب و عبا قرش هزاردهی صنعت
بشمار میرفت که از آن جمله بودند شهر ده مسعودی سرزمین اروند محمود غزنوی و شمس
الروله ابوالفوارس طغانشه بن لب ارسلان سجوقی مدوح شاعر معروف حکیم
ازرقی مروی . در عهد دولت قوی . شهکت شهنشاهان غور و هرات و حمز هرات
بسی افزود . شهسره غیاث الدین

بع معروف هرات در تحت

عهد هرات داری دو زده هزار دکن آبرن و شش هزار جمع و کاروانه

وظاحونه (آسیا) سه صد و پنجاه و نه مدرسه و خانقاه و چهار صد و چهل و چند هزار خانه مردم نشین بود . یاقوت حموی که در اوایل قرن هفتم هجری (۶۰۷) هرات را زیارت مینمود ، بسی مفتون بساتین و عمرانات او گردیده و می گوید این شهر شهر از ثروت و کمال ، علماء و فضلا مالا مال است . واقعا مدارس هرات بود که امثال فخر راژی را در مهذبیت خویش میپرورید . پارچه های هرات که زربفتی و دارای تصاویر گوناگون بود از انفس نفایس آسیا بشمار میرفت حتی همین صنعت نفیس بود که در دور مغول دوباره باعث بعد از قسای شهر هرات گردید یعنی مغول بعد از اهدام هرات پارچه هایش را پسندیده و امر بتعمیر دوباره شهر نمود .

در آخرین محارباتی که از اواخر قرن پنجم تا اوائل قرن ششم هجری بین سلاطین خوارزم و غور مشتمل بود ، علا الدین محمد خوارزم شاه معروف . در عهد دولت : - سلطان مشرقین و شهنشاه مغربین ، محمود بن محمد بن سام بن حسین ، آخرین پادشاه غوریه ، در حین محاصره هرات بشهر آب بست و برج خاکستر را بیاد داد و بقول ابن اثیر این مسافرت خوارزم شاه مصادف با سال ۶۰۳ ه بود در یکی از این محاربات عطا ملک جوینی صاحب جهان کشا بتاراج و بر باد ی بادغیسات از تپاول خوارزمیان نیز توضیحاتی میدهد . در سال ۶۱۶ ه = ۱۲۲۱ عیسوی تولی پسر چنگیز خان هرات را بمصلحه اشغال کرد و سوای اعدام يك قول اردو « ۱۲۰۰۰ » ، عساکر محافظ هرات دیگر ضرری بشهر و شهریان نرسانید ، ولی در سال آینده هرات عصبان نمود ، مغول ششماه بمحاصره پرداخته عاقبت شهر را شکافتند و از فرط خشم و افتراس آن شهر معظم و زیبارا بخاک سیاه نشانند . بعد از چنگیز اوغدی خان بسراو « ۶۲۴ - ۶۳۹ ه » بعلت پسندیدن پارچه های زربفتی هرات امر بتعمیر شهر جدیدی داد و هراتیان بقیه السیف مغول از هر طرف شتافته آهسته

آهسته بتعمیر پرداختند .

در عهد منکو « ۱۲۵۱ - ۱۲۵۹ = ۶۳۸ - ۶۵۷ هـ » سر بر آورده مشهور غور شمس الدین محمد کرت صاحب قلعه خیساار (این قلعه در بین راه هرات و غور بفاصله دو روزه راه از شهر هرات واقع بوده) شهر هرات را بدست آورده و اساس سلطنت سلسله غوری الاصل را استوار نمود . رونق دوباره هرات نیز ازین تاریخ شروع می شود ، خرابی باخ و مر و سبب شد راه تجارتی آسیای غربی که رو بتورکستان چینی از شمال شرق و هندوستان در جنوب شرق می رفت ، متوجه هرات شد بلکه شهر هرات نقطه اتصال تمام راهائی گردید که بممالک عمده آسیا می رفت و این مطلب با اهمیت شهر هرات بیفزود و تا احداث راه آهن مهم شمرده می شد . ملک فخر الدین کرت « ۶۸۴ - ۷۰۸ هجری ارگ کنونی هرات را بنا کرد و موسوم بقلعه اختیار الدین شد ، هکذا قلعه دست نیافتنی امان کوه و یا اسکلیجه در چهار فرسخی جنوب غربی شهر در دوره کرت اعمار گردید امیر تیمور کورکان در سنه ۷۸۳ هجری = ۱۳۸۱ م هرات را فتح و دیوارهای داخلی و خارجی شهر را تخریب نمود . بعد از تیمور هرات بصفت پایه تخت خراسان ممتاز شد ، چندی میران شاه پسر او و بعد هاشاخرخ معروف از سال ۱۳۹۷ ع این شهر را مقر حکومت خود قرار داد ، شاهرخ استحکامات شهر را که پدرش منهدم نموده بود در سال ۱۴۱۵ م آباد ساخت . از سائر سلاطین مقتدر تیموریان سلطان ابوالسعید « ۱۴۵۸ - ۱۴۶۹ ع » و سلطان حسین « ۱۴۶۹ - ۱۵۰۶ ع » شهر هرات را پایه تخت قرار دادند . غلب عمرانات نفیسه که هنوز آثار آن در نواح شهر باقیست یادگار سلسله تیموریه سابق الذکر است . اصلی هرات در شمال غربی شهر که در ای سه قسمت و منارهای

متعددی بوده از تفاسی معماری هرات حساب میشود ، مسجد و مدرسه مربوط باین مصلی را ملکه محبوب هرات گوهر شاد درعهد شاهرخ بنا کرد ، بقول یار تولد از دیدن بزرگی و ظرافت گنبد و محرابهای این مسجد و تنوع و تزئینات او مستر آیت G.E.Yate و مسیو فریه اظهار شگفت کرده اند ، همین ملکه بود که مسجد واقع درجهت جنوب روضه نامن الاثمه را درشهر مشهد اعمار نمود ، و مستر فرزر J.B.Fraser مسجد گوهرشاد را درمشهدتالترین عمارتی میدانند که درتمام مملکت فارس دیده است .

بعد از انقراض سلسله تیمور واستقرار شاهی بیک ازبک « ۹۲۳ هـ » هرات رو بخرابی رفت . شهنشاه اسمعیل صفوی فارس بعد از یک سال شهر هرات را اشغال و نفوس زیادی را بقتل رسانید ، درعهد شاه طهماسب و شاه عباس صفوی « ۹۰۵ - ۹۳۰ - ۹۵۸ - ۱۰۳۸ هـ » ازبکها مکرر بهرات تاخته واستیلا جستند ، مدافعات صفوی ها و هجوم ازبک های نهایت اسباب خرابی هرات گردید ، عباس شاه صفوی مجبور شد رباطهائی درسرراه یوروش ازبکان برای اقامه محتاطین عسکری تعمیر نماید که هنوز آثار آن باقیست . سلطه و نفوذ صفویها تا سال ۱۱۲۹ هـ درهرات طول کشید .

ابدالیان افغان از سال ۱۱۲۹ هـ صفوی هارا از آریانه کشیدند و در ۱۱۳۵ مضافات خاف را مسترد نمودند و مشهدرا در محاصره گرفتند . در سال ۱۱۴۴ هـ نادر شاه افشار از رقابت بعضی اقوام افغان با ابدالیان هرات استفاده کرده و در نتیجه امداد آنها هرات را اشغال نمود ، بعد از قتل نادرشاه ترکمان ، ابدالیان هرات را مسترد نمودند و برخراسان استیلا جستند . ازین به بعد استیلا محاربات ملی افغان ها با فارسها درسرزمین هرات آغاز می نماید ، تاریخ از سال

۱۲۲۲ هـ تا ۱۲۷۳ یعنی در مدت پنجاه و یکسال دوازده محاربه بین افغان و فارس نشان میدهد ، درطول اینمدت بهزار ها نفوس هرات کشته و بهزار ها نفر دیگر از قحط آرزاق فوت و فرار گردید ، عمرانات نفیسه حوالی شهر بخشاک برابر وبساتین مشهوره او بخار زارها تحویل یافت .

درسال ۱۲۵۴ هـ هنگامی که اردو های بریتانیا حدود مملکت افغانستان را عبور می نمود و تمام ملت افغان تهیه قیام و مقابله را در برابر آن دولت عظیم در نظر داشت قجر های فارس با تمام اردو های خود موقع را غنیمت شمرده بولایت آریانه تاخت آورده وبشهر هرات را محاصره نمودند ، در یکی از روز های سال ۱۲۵۵ هـ تنها تعداد کله های توپی که قجر ها در یکروز بداخل شهر انداخته بودند بچهل هزار میرسید. در اثر این کله باری دوهزار زن و طفل شهید وا کثر عمارات داخل شهر خراب شد. جلگای هرات وبادغیسان تاقز تپه وقنعه نوومرغب ومینه از طرف الله یارخان آصف الدوله ، مقدمه اجیش قجر تاراج و بیهیم گردید. چون این محاصره شهر هرات (با وجود حضور شخص پادشاه فرس و داشتن چندین صاحب منصب اوروپائی امثال مسیو سیمینوف و ژنرال پروسکی و موجودیت شهزده ها وقماندانهای بزرگ فارس) تقریباً ده ماه طول کشید و درضی اینمدت افغان ها مدافعه نموده ابدآ هیچگونه شرایط فرس را قبول نه نمودند حتی شهر یارکامران افغان از سهلترین شرایط فرس و که عبارت از فرستادن میرعبد الرحمن خطب معروف هرات را بفارس ، و فرستادن و زیر خویش یارمحمد خان سکوزئی را بملاقات شاه قجرباردوگه فرس باشد ، نیز سرکشی نمود ، بعد بصیبت شاه قجر افزوده وامرداد تمام اسرای افغان را که در اردوگه او بود قتل عه کردند زن بعدنازمان ناکامی و مراجعت بفارس هر قدر افراد افغان که سیر میشدند

اعدام میگردد : دوازده هزار نفوس داخل شهر که بعلت گرسنه گمی دایمی از شهر برآمده و باردوی دشمن پناهنده شدند عموماً در تحت نظارت قطعات عسکری جانب خراسان نفی و تبعید گردیدند .

در تمام این محاربات نیمیقرنه اگر چه اغلباً مغلو بیت قسمت فارس بود بآن شهر هرات رو بخرابی و اضمحلال روان شد ، بحدیکه بارتولد از قول مسیوفریه مینویسد نفوس شهر هرات قبل ازین محاصره قجرها هفتاد هزار نفر بود و بعد از محاصره فقط به شش یا هفت هزار نفر رسید . در عهد دولت سدوزائی ها و محمدزائی ها وزیر معروف یار محمد خان و شاه شهید واعلی حضرت شیرعلیخان به ترمیم جامع کبریغیات الدین غوی و تعیین اوقاف و تعمیر عمارات و باغها و تاسیس مدارس پرداختند واعلی حضرت امیر عبدالرحمن عماره چهارباغ را بنا نمود ؛ متأسفانه در دوره پادشاه موخرالد کرباقیات صالحات عمرانات فی - حوالی شهر بکلی معدوم شد و در سال ۱۳۰۳ ه باصرار و الحاح انگلیزها که از لشکر کشی روسها با بهرات در اندیشه بودند ، بقایای عمرانات مصلی منهدم گردید .

از مقامات مشهوره در نواح شهر هرات یکی گلزرگه است که بقول بارتولد مقر سلطین سابق هرات بوده ، و مدفن صوفی معروف قرن یازده عیسوی خواجه عبدالله انصاری است . بمقیده مسیوفریه در ازمنه سابقه تمام عمارات و ابنیه حوالی شهر جزو شهر هرات بحساب میرفت اسفزار در فاصله سه منزلی هرات واقع و دارای چهار شهر کوچک بود که منجمله ادرس کن و حالیه این اسم بقریه اطلاق میشود . محال اسفزاری بی نهایت سرسبز و معمور بود ، شهر اسفزار در زمان تیمور لنگ در سال ۱۳۸۳ فرنگی دستخوش تاراج و قتل و غارت هولناکی گردید و مناری از اجساد دو هزار فرزند چن برپاشد . این تخریبات دوپمی بود که بعد

از چنگیزخان در اسفزار تطبیق گردید زیرا خرابی اول اسفزار از طرف عساکر چنگیزخان واقع شده بود. قلعه بالای کوه « درفاصله نیمساعت از اسفزار » در دوره اسلام معمور و مسکون بوده و پسان ها خراب شد بقول اسفزاری صاحب روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات که از خرابه های اسفزار و طن خود قصه میکند قلعه مذکوره « مظفرکوه » نامیده میشد.

شهر بنفشور در کشتک روس نزدیکی آبادی کنونی قلعه مورد وقع بوده است، خرابه های بنفشور محوطه بزرگی را اشغال کرده و در وسط این محوطه بر روی تپه مصنوعی و مرتفعی آثار قلعه که از آجر ساخته اند نمایان است و مسیو بارتوند بآن اشارتی مینماید. شهر بوشنک یا فوشنج درفاصله یک مائزلی هرات واقع و در قرون وسطی شهر مشهوری بوده که اکنون بقریه ثنی تحویل یافته این شهر و وطن خانواده معروف آسیا آل ظهراست این خندان در شرق و غرب عالم اولین سلسله هستند که در مقابل استیلای سیاسی عرب زودتر از همه علم استقلال برافراشته اند. فوشنج بسی شداب و معدور بود حمدالله قزوینی در تعریف بساین و میوه های او میگوید تنه انگور او با لبع بر یکصد و چند نوع میشود.

شهر کوهسان آبادان بوده و در اثر انقلابات و محاربات مکرره خراب شده که حالیا خرابه زاری بیش نیست ولی محوطه های شهر قریبش هنوز پدید رست. اوفه یا اوبه شهرک کوچک و مقبونی بوده یا قوت ازو تخریب میکند و فضائی بزرگ آنجا را میشمارد و اکنون هم از معمورترین قسمت آریه حساب میشود و در اطراف عمرانات حایه آثار دیوارهای آبادی قریب نمدین است. در قریه

سنگهای مرمر سفید را از نزدیکی همین اوبه استخراج میکردند. شهر سرخس خیلی عتیق بوده و بسببیکه در سر راه نیشاپور به مرو است اهمیت زیادی داشت بار تولد او را از حیث بزرگی برابر نصف مرو شمرده است ولی این اهمیت بعد از احداث راه آهن ماوراء خزر سقوط کرد ، سرخس قدیم در سمت یمن رود خانه هری و متعلق بدولت روسیه است سرخس نو در حدود فارس داخل شده اول الذکر دارای صد خانوار اهالی و مؤخر الذکر دارای یکقلعه بوده ، بقول مختار بکر صاحب تاریخ تورکستان سرخس امروزه دارای دوهزار نفوس است . از قصبات معروف آریانه یکی هم قصبه کاریز مربوط بسادغیسات است که بقول جغرافیای زهت القلوب مقام حکیم برقی مؤجد و مخترع ماء نمشبت مشهور است . صفحات طوس ، نیشاپور ، ازروی جغرافیا و تاریخ قسمت غربی آریانه را تشکیل میدهد و شهر عمده آن همان نیشاپور است شهرت نیشاپور با آوازه خاندان طاهری فوشنج یکجا مشتهر گردید زیرا اولین آبادکننده خراسان همین خاندان شمرده میشوند بعد از آل طاهر سلسله صفاری سیدستان نیز نیشاپور را بپایه نختی گردیدند و سلاجقه به آبادی آن همت گماشتند ، نیشاپور از عهد سامانیان و غزنویان پایه تخت خراسان شناخته میشد ، لهذا در علم و فضیلت و ثروت از بلاد عمده بوده و در ردیف بلخ و مرو و هرات جاداشت معادن مس ، آهن ، نقره ، فیروزه که ازو استخراج میگردد شهرتی بسزا داشت ، عشایر غزنو در ۵۳۳ م این شهر را تخریب نمودند و شهر جدید در حصه غربی شهر قدیم در محل شادیاخ آباد شد و بسرعت پیش رفت در ۱۲۲۱ م = ۶۱۶ هـ مغولها بسختی او را منهدم و باستانهای چهارصد نفر صنعت کار اهالی را قتل عام نمودند . بعد از سقوط مغولهای

فارس نیشاپور جزو حکومت سربداران سبزوار گردید و در سال ۱۳۸۱ م = ۷۸۳ هـ درید اقتدار امیر تیمور سپرده شد در قرن هجده میلادی محاربات فارس با احمد شاه بابای ابتدای نیشاپور را سقوط کلی داد ، و در اخیر همان قرن بعثت خانه جنگیهای افغانستان نیشاپور از افغانستان مجزا و بمملکت فارس مربوط شد نیشاپور مدفن فریدالدین عطار صوفی معروف و حکیم عمر خیام لوگری است که وزیر مشهور هرات علیشیر مرقد مذکور را در حوالی شهر اعمار کرده است . شهر طوس در قرون وسطی شهرتی نداشت تولی خان پسر چنگیز او را تخریب کرد و در زمان او غدی خان تجدید عمارات شد بعد از سقوط ممولهای فارس جزو قلمرو حکومت امیر ارغونشاه رئیس طایفه جون غربانی گردید و در سال $\frac{784}{1382}$ م = ۷۸۴ هـ علی بیگ پسر ارغون محکوم امیر تیمور شد در سال ۱۳۸۶ م طوس بواسطه شورش اهالی خود تلفات زیادی داد و بعدها مشهد بلحاظ مذهبی ترقی کرده و اهالی طوس بدانجا شتافتند ، امام احمد و محمد شزالی و شاعر رزم سرای مشهور فردوسی در اینجا مدفونند .

اما شهر مشهد آهسته آهسته ترقی نمود و بعد از اشغال تورکها بر کربلا و نجف توجه شیعه را باین مقام معطوف و لهند بسرعت دارای اهمیت مدنی و روحانی گردید . و بهمان تفصیلی که در موضوع نیشاپور گفتیم در اخیر قرن هجده مسیحی طوس و مشهد باصفحات جه و خوف و غیره ز فغانستان منزوع و بفارس ضمیمه شد . در قرن ۱۹ عیسوی روسها بدهنه ذولفقار (سرحد حالیه افغان و فرس در رود هر رود) حمله کردند و آنکه مدینه و در پسند به موضع هشتادان تجاوز نمودند و در نتیجه موضع مذکور به منعت فرس بین افغان

و فارس بحکیمیت انگلیسها متقسم گردید (۱) .
 ولایت آریانه مثل ولایت باختر وطن اصلی و مبداء و ومنشأ ام آریه
 شناخته شده ، راجع باینکه آریانه از کدام جا و در کدام تاریخ وارد آریانه
 شده و به تشکیل جمعیت پرداخته اند ؟ بایستی قبلاً دانست ششمنزاد سال پیشتر

(۱) در قرن ۱۹ عیسوی واقعات مهمی در سرحدات شمال شرقی و شمال غربی افغانستان
 رخداد منجمله واقعه اول در سال ۱۳۰۲ قمری است : — درین سال اعلیحضرت امیر
 عبدالرحمن خان سفره‌دهند بود و کمیسون حدبخشی افغان و انگلیز در گلران هرات معاینه حدود
 می نمودند عساکر روس بردهنه ذوالفقار عرض نمودند و ژنرال کامروف بسایر سرحدات
 هجوم نمود محافظین افغان در دفاع شدیدی که بروز دادند با افسر هجوع خود کنل شاه مراد
 خان کشته شدند و روسها در ۱۲ جادی الاخر آنسال آق تپه و پنجاه راتصاحب نمودند .
 در سال ۱۳۰۳ قمری کمیسون افغان بریاست سعدالدین خان والی هرات و کمیسون روس
 بریاست کنل کلبک و گسپدین لوسگرچ بمعاینه ذوالفقار پرداختند و متعاقباً باتفاق کمیسون
 انگلیس (در تحت ریاست دیورند مشهور) بمعاینه و تعیین حدود شمالی افغان و روس مشغول
 شدند درین تعیینات افغانستان توانست علاقه خیاب آقچه را (که مطابق معا هده ۱۸۷۳ م
 لندن به روسیه واگذار شده بود) مسترد نماید .

در سال ۱۳۰۵ قمری نزاع افغانستان و فارس راجع به هشتادان در گرت کمیسون
 افغان در تحت ریاست ژنرال غوث الدین خان و کمیسون فارس در تحت ریاست ناظم الملک
 برای حل مسئله مامور شدند و کمیسون انگلیس با تهنی ژنرال کونسل مشهد مستر منکابین
 (بصفت حکم ثالث) مداخلت نمود در نتیجه چندین بار مذاکره و التوای مجلس آخرالامر
 فارسیها بجاوالت انگلیس موفق شدند که هشتادانرا با افغانستان تقسیم نمایند .

در سال ۱۳۱۲ قمری عساکر روس بر مقامات غند ، شاخدره بدخشان تجاوز کرده
 و معدن لعل غاران را اشغال نمودند ، افغانستان کمیسونی در تحت ریاست غلام محی الدین خان
 و مفتی عاشور محمد خان برای مذاکره و تعیین حدود پامیرات افغانستان و روس مقرر نمود
 کمیسونی هم از انگلیسها بریاست ژنرال جرارد برای حل این مطلب روانه پامیر شد و در
 نتیجه در سال ۱۳۱۳ قمری دولت روسیه مشکو ، کوفه ، واهان علاقه های درواز ،
 اوشان ، شفتان را واپس بدولت افغانستان مسترد نمود .

هنگامیکه نژاد هند و اروپا درسواحل رود ولگا و یا بقول بعضی درسواحل بحیره بالیک و یا در آسیای وسطی زیست مینمودند ، هزار سال بعد تر شعبه آریین از سایر شعب جدا و بصفحات جنوبی عزیمت نمودند و مدتی هم در اراضی واقع بین انهار سیحون و جیحون زندگی کردند ، پس از آن شعبه آریین رخت مهاجرت بولایات باختر و آریانه کشیده و بعد از کمی بسه قسمت مقسم شدند ، قسمتی براه پامیر جانب هند شتافتند اینها چون از نهر سند **Sindhu** عبور نمودند همین اسم معروف شدند و بسا آنها تلفظ ایرانی سند به هند **Hindu** تبدیل یافت چونکه س هندی همیشه مطابق ه ایرانی است ، مورخین مهاجرت شعبه هندی را در هندوستان در حدود دو هزار و پنجاه سال قبل المیلاد ذکر کرده اند . قسمت دیگر به فلات مملکت فرس (ایران حالیه) سر از برگردید . و در آنجا منشعب شده اند و از نجمه است پارسه ها (فرسی ها) که حصص جنوبی مملکت را اشغال نموده و خودشان را پارسه **Farsa** نامیدند ، و میدیا که در قسمت شمال ولایت توطن کزیده موسوم به مدیه گردیدند . مورخین هجرت این شعبه را به فلاتهای مملکت فرس در حدود دو هزار سال قبل المیلاد نشان میدهند .

قسمت دیگر همان آریین های است که در باختر و آریانه رحل قامت افکنند و ازینجا بسایر وادیهای مملکت فغانستان منتشر گردیده اند . ریشهای افغانستان بدو نام خودشانرا بولایت هرت گزشته و به آریه موسوم نمودند و بعد هاشاخه های که ازینجا در حصص مملکت تشعب شدند غالباً سامی مقامات و ضوایف شدن بپایتوب ایلات جنوبی همین گمسه آریه بعمل

رسید چنانیکه اسم غوریان در صفحات غربی ولایت حالیه هرات تحریف کلمه آریان است که پسان به اوریان و غوریان تبدیل یافت و اسم محل و اهالی غور در جهت شرقی هرات نیز تحریفات همان اوریان و غوریان بوده است شاخه دیگر آریانها از آریانه در حصص جنوب آن ریخته و باندک تحریفی موسوم به اسکائی شدند ، اسکائیها نام خود را بوطن جدیدشان گزاشته و اسکاستین خواندند که پسانها به سکزی و سجستان و سیستان تبدیل یافت . بقول بیلو اسم افغان نیز مشتق از زبان آریایی بوده که اولاً اغوان (محرف اروان) بوده و پسان اوغان و بالاخره افغان شهرت یافت ولی ملتفت باید بود اوغان اسم طاقه‌ئی از طوایف پشتون بوده و درین اواخر اسم ملی عمومی گردیده است . شاخه عمده آریانهای افغانستان که بولایت باکتر (باختر) بوطن اختیار کرده و بهمان نام موسوم شدند ، قسمتی از آنها بسایر حصص افغانستان شتافتند و غالب ازینها نامهایی که اختیار کردند تحریف همان اسم باکتر و باکتیا بوده است و از آنجمله است طوایف باکتیا که بعدها باکتیا و پختیا و پشتیا شده و اجانب آنها را پرستانا و پشانها گفتند ، ولایت اینها نیز موسوم به باکتین گردید که هیرو دوت ابوالسورخین حدود جغرافیائی و طوایف عمده آن را ذکر میکند و مادر قسمت های آینده از آن بحث خواهیم نمود . هکذا مملکتی که در نقشه های قدیم بلور و بولر نوشته شده تحریف همان اسم باکتر (باختر) است مگر بیلو درین مورد توضیحاتی قابل توجه مینویسد او میگوید « علاقه بلور جزو بیکتیا بوده و طوایف کافرستان (نورستان حالیه) و چترال (کاشگر) یاسین ، گاکت ، سکا دورا شامل است ، و بلور فی حد ذاتها محض از تبدلات طبیعی لفظ باختر بوده ، دینجا بیلو خواسته است

با آوردن امثله مقوله خویش را تا نمیدکند ازان روجذد عددا-های پشتو (افغانی) و فارسی را که تحریف و تبدیل یافته همدیگرند باینقرار تذکر میدهد :- پلار (پشتو) پدر (فارسی) لور (پ) دختر (ف) سول (پ) سوختن (ف) مور (پ) مادر (ف) پلندر (پ) پدر اندر (ف) .

اروپا نیها آرین هارا قول بار تولد در معنای (هند و اروپائی آسیائی) بدوشاخه منقسم کرده اند :-

اول شعبه هندی ، دوم شعبه ایرانی یعنی آریشهای افغانستان و فرس (ایران حلیه) تا قسمت های شرقی شبه جزیره (آسیای صغیر) این تقسیمات از روی علائم زبانی است که يك واحدی را تشکیل میدهند . بار تولد میگوید کلمه ایران که در اول ازان بکسر همزه بود بعدها پیدا شده و مضاف الیه صیغه جمع که آریا (Airya) (Airyanam) است که بمعنی مملکت آریا ، میباشد ، این کلمه را برای اولین دفعه در کتاب اراتسفن قرن سوم قبل امیلا - بشکل یونانی آن یعنی Ariane میابیم سرحد این آریانا بقرار ذیل بود در شرق هند . در شمال سلسله های هندو کوه و سلسله جبال که در غرب آن واقع است در جنوب اوقیانوس هند . سرحد غربی از دروازه خزر یعنی از معبر کوهستانی در خطی که پارت را در مدیا و کارا منیا (کرمان) را از پرسید (فارس) جدا میکند . مستر سینو میگوید در جغرافیای قدیم فارسی ها مملکت افغانستان را یا ورتا - ایند - میدند ، چنانیکه یونانی ها او را آریا میگفتند .

در کتیبه های داریوش شاه ایران بیکسکه مملکت فرس ضایق شده ، ولی بطوریکه پروفیسر در کورت مستشرق شهر برلین میگوید قطعات شمن رود آمون مثل خوارزم ، سغد (سمرقند ، بخارا ، حیح) تاشکند) وغیره (یرن بالا)

نامیده میشد ، و برای همین تفریق ممالک بود که افغانستان را (ایران شرقی) میخواندند . هکذا مار کوارت در جای دیگر میگوید و لایات (۱) توران (بلوچستان) مکران ، سند چون جز طبیعی ایران نبوده اند لهذا همیشه بنام غیر ایران یاد میشدند و از هاجبته است که در کتیبه ها (شاهان ایران و آن (غیر) ایران) نوشته شده است .

در مقابل ایران کله توران ذکر شده و تورانیها بقول مورخین یکدسته مردمان آریائی نژاد ولی بادیه نشین بوده و با آریانیهای شهر نشین متفاوت بودند ، اینهارا بعدها طوائف هون و تورک طرد نمود و نام شان به محلی از خبوه باقیانده و تا قرن هفتم میلادی معروف بود ، در قرن های بعد المیلاد تعبیر توران بسادیه نشین های سوار التای انتقال یافت . این مطالب را مار کوارت ذکر میکند و مسیو بار تولد میگوید مسکن این تورانیها حوضه آرال بوده و پسان بمملکت تور کها (تور کستان) اطلاق شد و گاهی تمام دنیای آسیا وسطی یعنی از دشت های جنوب روسیه تا چین توران شناخته شده و آنها را نه تنها در مقابل ایران حالیه بلکه در مقابل تمام آریین ها قرار میدادند .

بهر حال آریین ها در هرات به تشکیل جمعیت و مدینتی پرداختند ، و درین عهد هنوز زبان اصلی آریائی در تمام ممالک افغانستان و فارس و هند حکومت مینمود رفته رفته تأثیر وضعیات جغرافی و عوامل طبیعی السنه این ممالک ثلاثه را از هم منفرد و ممتاز نمود تا آنکه در هند سانسکریت و در افغانستان همان زبان معروف به اوستا و یازند معمول و مروج گردید ، فارسی هاهم بعد ها زبان پهلوی قدیم را

(۱) این توران یعنی بلوچستان غیر آن اسمی است که به توران صفحات شمالی افغانستان و ایران کنونی اطلاق میشد اسم توران در حدود قرن دهم عیسوی به بلوچستان افغانستان نیز منطبق میگردد .

مستعمل ساختند . در حدود هفت قرن قبل المیلاد که با کتیا در شمال آریا دارای تشکیل سلطنتی بوده و زرتشت مشهور احکام اوستازا و سیله ارتقای معنویه ملت قرار داد و لایت آریانه بالطبع تحت الشعاع باختر واقع گردید و مذهب زرتشتی در آریانه جانشین مذهب قدیم آریائی (قوای طبیعت پرستی) شده معابد زرتشتی در آریانه تعدد پیدا کرد و از انجمله معابدی که در جوار شهر هرات بالای قلل کوهها بنا شده بود تا قرون وسطی پایدار و مورخین از آنها ذکری میکنند .

بعد از سقوط باختر و استیلای دولت هخامنشیان فارس (قرن شش تا چار قبل المیلاد) و لایت آریانه جزء ممالک فارس گردیده و چنانکه هیرو دوتس ذکر کرده با ممالک سغدیان ، خوارزم ، پارت در ردیف یک ساتراپی (نائب الحکومه کی) قرار گرفت ، بطوریکه تاریخ باختر میفهمند ازین تسلط خارجی مدنیق یاید بآریانه نگردید . در اواخر قرن چار قبل مسیح اسکندر یونانی خاندان هخامنشی را برانداخت و خودش باذات و رد آریانه گردیده و شهر هرات را تعمیر یا توسیع نمود . بعد از فوت اسکندر و استقرار دولت باختر ولایت آریانه مثل تمام حصص افغانستان مربوط به بلخ شد یونانین بلخ تاهیرود حکومت مینمودند و از ان جمله است یوتهی دیمس شهنشاه (۲۲۰ ق . م) باختر که مسکوکات او در موزه کابل موجود است . مدنیت باختری یونان در آریانه نفوذ نموده و اسباب ترقی آن گردید ، ولی رقبت و محاربات یونانین باختر و دولت پارت ها در فارس همیشه بضرر آریانه خاتمه مییافت مخصوصاً در جنگهای که یوگری دیس شهنشاه (۱۶۵ - ۱۳۵ ق . م) باختر (آن شهنشاهی که تاماوارای سند بهزارها شهر حکمفرما بوده) با دولت پارت ها برپانمود ، آریانه

خساره زیادی متحمل شد در صورتیکه مردم میدیا ازین جنگها استفاده بسیار کردند. مستر سن ازین پادشاه تعریف میکند و مسکوکات او در موزه کابل موجود است در قرن دوم قبل المیلاد هنگامیکه پارتها قوی شده بودند در سلطنت مهر داد اول، علاقه های اسپونا و توری یوی یا از ولایت آریانه مجزا و بحکومت پارتها منظم شد.

بعد از سقوط دولت باختر و استقرار سلطنت کوشانیان افغانستان، آریانه تا قرن سیوم بعد المیلاد جز دولت کوشانی بوده و هم درین عهد مذهب بودائی در نواح آریانه نفوذ نمود، از قرن سوم تا قرن ششم بعد المیلاد آریانه مثل دوره کوشانی ها در زیر قدرت دولت هیاطله افغانستان اصرار عمر می نمود. در اوایل نصف دوم قرن ششم که ساسانیان فارس با تورکهای ماوراءالنهر ساخته و به قسمت های غربی افغانستان حمله نمودند تخارستان در تحت تسلط تورکها رفت و نوشیروان مشهور در سال ۵۶۵ میلادی بر ولایات باختر و آریانه مسلط شد. از آن بعد تا ظهور اسلام این تسلط طول کشید. در قرن های شش و هفت میلادی مثلیکه ولایت مرو و مرکز نصرانیان نسطوری گردیده بود، در هرات نیز نفوذ مذهب نصرانی منبسط شد و معابد آن هادر جوار شهر هرات معمور گردید حمدالله قزوینی و بار تولد محل این معابد را (بین شهر و معابد زرتشتی که در قلعه کوه بفاصله دو فرسخ از شهر هرات واقع بوده رشک (زسک) نامیده میشد و پسان به امکاجه (اسکاجه سو سو گردید) تعیین مینمایند.

بعد از آنکه مرور و هور و اختلاط السنه یونان و فارس زبان قدیم آریانه را ارم برد آهسته آهسته زبان نوینی در آریانه معمول گردید که پسان ها او را زبان هروی خواندند زبان هروی مثل السنه زابلی و سکزی یکی از مشتقات زبان

آر یائی است ، این زبان تا اوایل دوره اسلام نیز باقی و پدیدار بود و بعد از تسلط زبان عرب حکم زبان متروکی را در برگرفت علامه محمد قزوینی در حواشی کتاب مجمع النوا در مینویسد : - عبدالله انصاری المروزی کتاب طبقات الصوفیه لابی عبدالرحمن السلمی را املانموده و بعض تراجم از خود بر آن افزوده ، یکی از مریدان وی آن آمالی را بزبان هروی قدیمه جمع کرده ، بس ازان در قرن نهم هجری عبدالرحمان جامی آن آمالی را از زبان هروی بعبادت فارسی معمول در آورده و تراجم مشایخ دیگر را بر آن افزوده و کتاب فقحات الانس معروف را ساخته است .

زبان عرب اگرچه زبان علمی و سیاسی آریانا گردید ولی نتوانست زبان ملی قرار گیرد لهذا بزودی زبان دیگری که فارسی افغانستان باشد بوجود آمده و رفته رفته زبان عمومی گردید که امروز هم بعلاوه زبان پشتو در آریانه معمول و مروج است .

مسلمین در عهد حضرت خلیفه ثالث رضی الله عنه بر آریانه استیلا کرد و مذهب اسلام نشر شد ، ولو چندین بار مردم آریانه مثل سایر اهالی افغانستن برضد دیانت جدید بشوریدند که ارا نجمه بود و قعه مشهوره فتنه گذر که در سال ۲۶ هـ آخر الامر دیانت مقدس اسلام صفحات مذاهب سایر را شسته و مذهب عمومی آریانه قرار گرفت . دوره اسلام در آریانه ینک مدنیت جدید و مشعشی را ایجاد نمود ، کمی نگذشت که در قرن سیوم اسلامی طاهریان هرات خراسان را تقریباً مستقل ساختند و بتعمیر ولایات آریه پرداختند بعد از طاهریان سلسله صفاری سیستان آریانه را اهمیت دادند در عهد سامنین بیخ و بخارا آریانه آققدر بارونتی بود که حتی یکبار بد شده مشهور سادنی امیر

نصر بن احمد چهار سال پایه تخت اصلی خودش را گذاشته و در شهر هرات
 توطن اختیار کرد تا اقامت بخارا ایشان در باری شعر و موزیک را بهم آمیخته و
 در اثر تهیجات خمار اور صنعت کار مشهور رود کی شاه را مانند ماهی با آسمان
 بخارا کشیدند . به اهمیت و مدنیت آریانه در دوره سلاطین غزنوی بسی بیفزود
 و سمت پایه تختی دویم افغانستان را کسب نمود ، مرکز اداره و ولایات سرو
 و خراسان و عراق نیز آریانه گردید . این اهمیت در دوره سلاجقه نیز باقی و پایدار
 بود ، اما در دوره سلاطین غورچانی که قبلاً اشاره کردیم آریانه از معمورترین
 ولایات افغانستان بشمار رفت و این معموریت تا دوره کوتاه استیلای خوارزم شاه
 طول کشید . ورود چنگیزیان ولایت آریانه را واژگون نمود و بعدها سلطه
 مغولهای فارس در آن پهن شد تا اینکه خانواده سوری کرت از نوبه آبادی
 آن همت گماشتند و یکبار دیگر آریانه را در زمره ممالک آباد افغانستان قرار
 دادند . ظهور تیمور اگرچه اسباب خرابی شهرهای مشهور آریانه را فراهم
 نمود ولی احفاد او توانستند نسبت باین ولایت خدمتی بسزا ایفا نمایند .

استیلای مکرره از بکها و تسلط صفویها و محاربات باهمی آنها و ولایت
 آریانه را رو بسقوط و انحطاط کشانید . هکذا تجاوزات صفویها و مدافعات
 ابدالیان افغانستان و چپاول نادر شاه ترکان و محاربات تعرض کارانه قجرها
 و دفاع سدوزائینها این انحطاط و سقوط آریانه را به آخرین درجه رسانید .
 معیناً همیشه آریانه و هرات از معظمترین ولایات و بلاد وطن افغانستان بشمار
 رفته است .

اما اختلاط اقوام خارجی از قبیل عرب و مغول کمتر در آریانه بعمل رسیده
 بحدیکه از نژادهای مذکور اثری نمانده و آنچه بوده در اهالی وطنی تحلیل و تهمحل

کرده است ، طوایف پشته از عهد قدیم از جبال غور درین وادیه‌ها سرا زیر شده و باهم مخلوط شده اند چنانکه ایماقات فیروز کوهی ، تایمی ، جشیدی ، تیموری نمونه این اختلاطها بوده و از آثار طوایف کا کر و غور بشمار میروند . و این اختلاطها در عهد سلاطین غور و غزنی و ابدالیان و بارکزیان بوفرت انجام گرفته و از جمله اند طوایف مشهوره نورزائی ، اچکزائی ، پوپل زائی ، بارکزائی . اسحقزائی ، علی زائی و سایر طوایف کوچی .

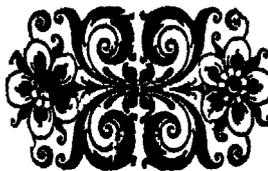
باکل حال آریانه در دوره اسلام یکی از مراکز علم و فضل و مدنیت دنیای آسیا بشمار رفته و علما و حکمای او در صف اول مشاهیر علمی وطن افغانستان قرار دارند و ارا جمله اند .

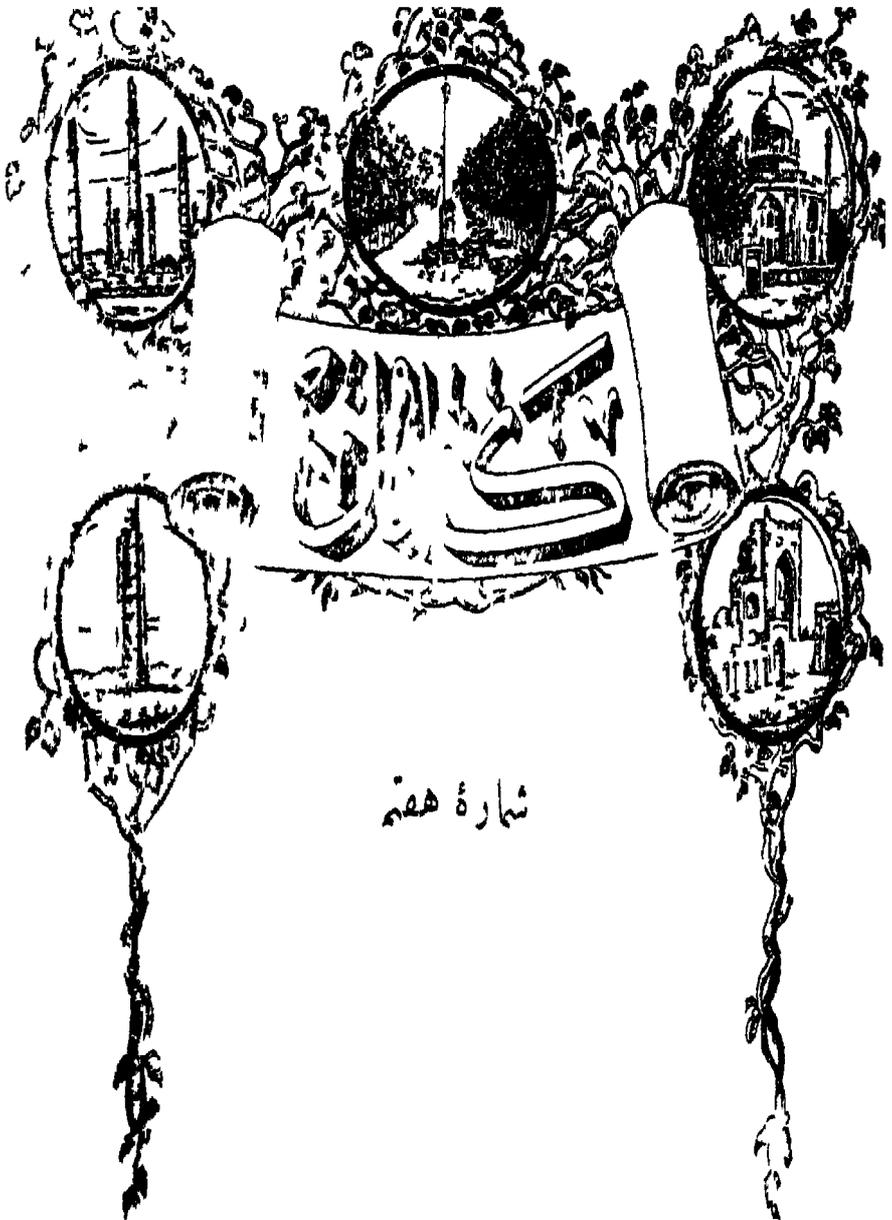
علما و حکما :- مولانا عبدالرحمن جامی . مولانا کمال الدین حسین واعظ . مولانا شمس الملة والدین . مولانا میرحسین معانی . حسین بن عالم مشهور بسید حسین علوی . علامه نقتارانی . حسین بن مبارک . ابولیت فوشنجی . شمس الدین محمد اسفزاری و غیره . روحانیون و صوفیون :- خواجه عبدالله انصاری . ابو قاسم منصور بن احمد اسفزاری . مولانا شمس الدین محمد کهسانی . ابوالفتح عبدالملک بن عبدالله الکرخی . شیخ ابو الحسن فوشنجی و امثالها .

مورخین :- میرخاوندشاه مشهور . سیف الدین هروی (صاحب تاریخ هرات) معین الدین اسفزاری (صاحب روضات الجنات) ابو الفضل هروی (صاحب تاریخ معجم الشیوخ . ابو محمد هروی (صاحب تاریخ مفاخر خراسان) معین الدین هروی (صاحب تاریخ مبارک شاهی) . سیف الدین هروی (صاحب تاریخ بونکرت) حافظ ابروی هروی ثم طالقانی (صاحب زبدة التواریخ) ابو روح عیسوی هروی (صاحب تاریخ هرات) .

صنعت کاران : بهزاد هروی نقاش معروف . حاجی محمد هروی (نقاش) خواجه
 میرک هروی (نقاش) بنائی هراتی شاعر و موزیکچی معروف . عبدالقادر هروی
 شاعر و موزیکچی . امیر خلیل قلندر هروی خطاط مشهور . میر عبد الرحمان
 خطاط . دوست محمد هروی خطاط . میر علی هروی خطاط . محمد فایض خطاط . محمد علی
 هروی خطاط . پیرزا شفیعی هراتی خطاط مجور هراتی شاعر و خطاط و صاحب
 تالیفات در فن خطاطی .

شعرا : - حکیم ازرقی شاعر معروف . عسجدی (شاعر) سعید هروی .
 امامی هروی . حسینی هروی . اوشعب هروی . محمدالدین اسفزاری صاحب
 حارستان ابونصر هروی . نظیر هروی . سلطان شمس الدین کورت . حضوری
 هروی . ارهری هروی . ابوالفتاح هروی . عبدالرافع هروی . عبد الله هاتفی
 هروی . مهری هروی شاعر . شاعر . آغابیکه هروی . شاعر . بیدلی هروی
 و امثالها .





شماره هفتم

فهرست مندرجات

نمره	مضمون	نویسنده	صفحه
۱ :	تغیرات جسمیه یا افعال حسیه	شهرزاده احمد علیخان درانی	۱ الی ۶
۲ :	اخلاق	علام جیلانی خان اعظمی	۶ » ۱۲
۳ :	ذکاوت و غباوت اطفال	مترجم محمد بشیرخان منشی زاده	۱۳ » ۱۶
۴ :	مبارزه در حیات	جناب مستغنی	۱۷ » ۲۳
۵ :	یادی از فضلی غزنی	شهرزاده احمد علیخان درانی	۲۳ » ۳۳
۶ :	بهراد و نگارستان هرات	آقای گویا	۳۳ » ۳۹
۷ :	حیات توماس ادیسون	آقای لطیفی	۴۰ » ۴۷
۸ :	مشاهیر نارنجی رجال وطن	آقای اعظمی	۴۷ » ۴۸
۹ :	افغانستان و نگاهیه بتاریخ آن	آقای میرعلام محمد جان	۴۹ » ۶۱
۱۰ :	تصویر		



بقلم آقای میر غلام محمد خان

افغانستان و نگاه‌های بتاریخ آن

(۵)

سکا ستین (سیستان و فراه)

سکا ستین یا سیستان ولایتی است در جهت غرب افغانستان که شمالاً بولایت آریانه و جنوباً بولایت گد روسیا (بلوچستان) شرقاً بولایت خراس و غورو اراکوسیا (قندهار) و غرباً بولایت قهستان و کویر لوت مملکت فارس محدود و متصل است . دریای ایقی مندر (رود هلمند) که از جهت غربی کوه‌های پغمان بنه‌ان کرده و تا قلب سیستان می‌دود ، یگانه رودی است که حیات اهالی را ضمانت مینماید ، هلمند مستعد کشتی رانی بوده و در عهد اصطخری بین بست و زرنج کشتی‌ها حرکت می‌نمود . رود های هاروت و فراه خاش و هلمند دو پارچه یا باطلاق تشکیل می‌دهند : - هامون فراه (محل ریختن دورود اولی) هامون سواران (محل ریختن دو رود دیگر) محوطه واقعه بین این دو دریاچه معروف به (نی زار) است و نی انبوهی دارد ، در مواقع کثرت آب دریاچه‌ها بهم متصل میشوند و اگر احیاناً آب زیاد تر گردد تمام جلگه هامون غرق آب میشود ، اما این اتفاق کمتر می‌افتد .

جغرافیا نویسان قرن دهم از دریاچه هامون که اعصاب آنرا بحیره زره میگفتند و در نزد نویسندگان کلاسیک به Aria Polus معروف است ، اسم می‌برند و طول او را (۳۲) فرسخ و عرضش را از ۴ تا ۸ فرسخ مینویسند ، دریاچه مذکور بکلی خشکیده است . تشکیل کود وزره را اهالی قطعاً بخاطر ندارند .

چون وضعیت سیستان بسته به کثرت و یا قلت آب بوده لهذا مملکت غالباً دوچار تغییرات بزرگی میشود ، اکثراً خرابیهای عمرانات سیستان بواسطه طغیان آبها پیش شده و همین جهت است که سیاحین مغرب میگویند آنقدر خرابه شهرها و قصبه ها که در بعض اراضی آنجاست متناسباً بدیگر جا نظیر ندارد . مسیویار تولد از قول کمپسون سرحدی انگلیز که در سال ۱۸۸۵ در امتداد سیر رود خانه هلمند از خواجه علی تا هامون سیاحتی کرده اند می نویسد تمام محوطه بین لندهی و قلعه فتح ملو ار خرابه های قلاع و قرأ و آثار قنوات قدیمه می باشد .

در یک منزلی بالای شهر زرنج قدراز وره اسلام سدی بوده که از هلمند نهرها باو کشیده بودند ، این بند بنام پهلوان افسانه سیستان (رستم) موسوم بود ، ولی امیر تیمور گورکان و شاه رخ پادشاه هرات بند رستم را خراب کردند . صفحات شمال شرقی سیستان (فراه جا) دارای بهترین مراتع او بشمار یرفت . وجهات جنوب شرقی او (سره - سیر) زمیندانش گویند از حاصل خیزترین وادیهای افغانستان شراب و سیب بقلول کرزن هیچ يك از ولایات افغانستان مانند گرم سیر از هوار و هوسهای انسانی صد ندیده . و بیولو باعجب ارحاصلخیزی و وفور آب آنجا سخن میراند .

وزش باد های گرم در سیستان ، طوفانهای ریگی او ، باندازه اسباب زحمت میشد ، که اهالی مجبور شدند برای حفظ اراضی مرزومعه ارجحوم ریگها ، حصارهای چوبین احداث کنند . از طرفی باد های تند مساعدت مینمود اسیا های مادی دایر گردد . در همه رفته سیستان با آب و هوای گرم خود ولایت حاصل خیزی بشمار می آید .

سیستان قدیم چنانیکه در تعیین حدود او گفتیم بمراتب از سیستان طایه وسیع تر بوده و این اسم به تمام اراضی واقع در مصب هلمند رود اطلاق میشد . مستر بیلوسیستان را در جهت شرق شامل منابع دریا های ترنک و ارغسان و سلسله کوه توبه و در غرب بسلسله کوه نه بزرگان و دشت نا امید متصل می شناسد در جهت جنوب سلسله کوه خواجه عمران و دشت بلوچستان را نشان میدهد ، باین حساب ولایت قندهار حایه را نیز جزو سیستان می شمارد ، و این تعیین او مطابق به تقسیمات یونانی هاست که سیستان را بدو حصه تقسیم کرده يك حصه را در رنگیانه و دیگرش را اراکوسیا مینامیدند . حنائیکه فاسی هاسیستان و زابلستان میخواندند . سرحدات شمالی سیستان بدستی آشکارا نمیشود جز اینکه تقریباً خطی که شرقاً از جنوب ولایت اسفرزگ گذشته و بجناب جنوب صفحات قائینات غرباً می رود ، سیستان از ولایت آریه متصل میسازد .

با کمال حال در قرون وسطی نیز سیستان و بجز در صفحاتی بوده که امروزه بنام سیستان مشهور و بین فغانه رود و سمرقند واقع است ، و باستانی صفحات ارغنداب که جزء اراکوسیا یا سمرقند است ، در تذکره های ولایت سیستان را تشکیل میداده نام قدیم سیستان که نیز بوده یو باجانی او نام شهر ذرننگ در رنگیانه و در رنگیانه نامیده ، در این زمان نمرور مگهت و سولسانها سیستان خواندند که تعریب آن حجتی گردید در قرون وسطی اهالی سیستان شکزی شکزائی موسوم بودند با دسیستان نصر بوضع حنائی و ناسیرات مخرب آب و هوا بیک حال نمانده و دایم تریل محروم و صوب کوه سدر و آنچه مینماید اینهاستند : — ذرننگ (زرنج) فراده ، پتو و ن ، سسته ، جوبن ، طاق ، قلعه فتح ، رود بار ، شکوه ، نصه ، باد ، ناسه .

اما شهر زرنج قدیمترین شهرهای سیستان است که درست یمن رود هلمند بنا ، و بقول مورخین اسم اسکائی ها نخست روی او گذاشته شده ، نویسنده گان کلاسیک اورا بنام ذرنک شناخته ، و آباد کرده پهلوان افسانه ملی سیستان رسم میدانند . یونانیان این شهر را درنک نامیدند و اعصاب زرنج خواندند . شهر زرنج نه تنها در دوره قبل الاسلام دارای عظمت مقام بوده ، بلکه در قرون وسطی نیز عمده ترین شهرهای سیستان بحساب میرفت . شاهان صفاری سیستان به ترقی و تعمیر روز افزون زرنج پرداخته کافی السائق اورا بپایه تخریب سیستان گزیدند . خرابه های شهر زرنج را اکنون بین ناد علی و قریه زاهدان جهان آباد میتوان یافت . شهر فراه حالیه در ساحل یسار و جنوب فراه رود واقع است ، در قرن دهم مسیحی بقول بارتولد شهر در هر دو طرف ساحل رود خانه آباد بود ، و بقول قریه خرابه های جنوب رود خانه در دره کوه که بفاصله نیم ساعت از شهر افتاده قدیمترین شهری است که بمدتی قبل از همة اسکندر مقدونی معمور و آبادان گردیده است . شهر حالیه که به نمونه هرات آباد گردیده عمارت ازان کوچکتر ، و امروز سوای دیوارها و خاک ریزهای محیط شهر ، آثاری ازو باقی نمانده است .

برجسته ترین خرابه های بلاد قدیمه سیستان از حیث عظمت ، خرابه های شهر پشاوران در شمال نیزار است که یادی از مجدد و جلال گذشته او میدهد . از جمله آثار جالب توجه هم قلعه طاق است در يك منزلی شهر زرنج ، که کونولی Konolly سیاح قرن نوزده ازو ذکر میکند ، در قرن دهم میلادی طاق شهر کوچکی ، و در قرن یازده قلعه مستحکمی بود که سلطان محمود غزنوی در سال ۱۰۰۳ ع بازحت زیاد اورا اشغال نمود ، طاق درانوف : محاط بهفت بارو

و خندق عمیقی بود که بقول بارتولد عبور ازان بواسطه پل متحرکی میسر میشد . بست یکی از شهرهای بزرگ سیستان و در زمانهٔ مدنیتهٔ اسلامیة معمور و آبادان بود ، از باغهای او شمس الدین سامی تعریف میکند و او را منشأ علمای بزرگ و متبحری می شمارد ، یا قوت خرابه های آن را بعظمت ستایش میکند ، حالیا نیز قلعهٔ مخروبه بست بیننده را با تعجب بحیرت می اندازد .

ناد علی ورود بارقرازی پیش نمانده و امروز اهمیت مدنی را مالک نمیباعند . هکذا جوین در نزدیکی لاش در عهد خود از بلاد عمدۀ بحساب رفته ، منشأ علما و رجال مدبری بود ، جوین حالیه دیگر ازان اعتلائی که داشت سقوط کرده و جزء فراه بشمار میرود . بلاد عمدۀ امروزه سیدتان در سمت یسار هلمند سکوه و نصر آباد هستند که موخرالذکر مرکز حکومت سیستان فارس و اول الذکر حکم قریهٔ دارد .

شعبهٔ اسکاکی یک شاخهٔ از آریین های افغانستان است که بعد از هجرت از بین النهرین سیحون و جیحون در آریانه ، بسیستان سرانیز شده و نام خود را روی وطن جدید شان گذاشته سکاستین خواندند و ما درین موضوع اشارهٔ در مقالهٔ آریانه نمودیم . اما در کدام تاریخ اسکاکی ها بسیستان داخل شدند معین نمیشود ، بطوریکه مسیو بار تولد میگوید اطلاعات اولیه راجع به اسکاکی ها ظاهراً بقرن هفتم قبل از میلاد منتهی میشود . اسکاکی ها که در کتیبه های دارا باسم ساکارا او کها یاد شده اند و آنها را مورخین ساکا اسکیت و اسکیت و سگ میخوانند ، نه تنها در کیب حماسه افغانستان تاثیر نفوذ نموده ، بلکه در حماسه های همسایهٔ غربی خود مملکت فارس نیز مدخلیت تامی داشته اند و مشهورترین این داستانها قطعه پهلوان معروف سیستان رستم است که با جوانان

زابل و کابل حمله های تورانیان را از آریین های افغانستان و فارس دفاع نموده است .
 بعد از قرن هفتم قبل المیلاد که مذهب زرتشتی بلخ در آریانه نفوذ پیدا کرد ،
 بالطبع ولایت جوار خود سیستان را متأثر ساخت ، و در عقاید قدیمه آریائی
 که نوعی از بت پرستی بود تأثیر نفوذ نمود . در قرن شش قبل المیلاد ظهور دولت
 هخامنشی های فارس و فتوحات کوردش مشهور ولایت سیستان را مثل سایر
 ولایات افغانستان ضمیمه دولت هخامنشی نمود ، حتی دارا یوش ولایات سند
 و پنجاب را نیز الحاق نمود .

در قرن سیوم قبل المیلاد اسکندر یونانی هخامنشی هارا سقوط داده
 و افغانستان مستولی شد ، از آن بپهد دولت یونانی باختر برافغانستان حکومت
 نموده و سیستان بالطبع جزء حکومت باختر بشمار میرفت . یکی از حکمرانهای
 یونانی سیستان اتی ما کس پادشاه فاتح (۱۷۰ - ۱۴۰ ق . م) است از مسکوکات
 منقرنین این پادشاه که بسیار زیبا و مقبول است فاتح بودن او واضح میشود
 خرما که علامت فتح است در سکه او نمایان بوده و پرو فیسر فوشه شرحی
 راجع باین مطلب مینویسد . و پرو فیسر مذکور میگوید سکه این شهزاده را
 شهزاده کان کون نیز تقلید کرده اند ، کون را بعلاقه سیستان منطبق دانسته اند .
 نفوذ یونانیان باختر در سیستان ، نشر تمدن جدیدی نموده و سیستان را
 رو بعروج سوق نمود . ولی دولت پارتها در قرن دوم قبل المیلاد قوت گرفته
 و اسباب اختلال دولت یونانیان باختر گردیدند ، حکومت یونانی سیستان نیز
 خاتمه یافته و موقه پارتها بر صفحات سیستان تسلطی قایم کرده ، حتی در جنوب
 حوزه هلمند رود به تشکیل دولتی پرداختند . ولی بطوریکه فوشه مینویسد
 این تسلط پارتها موقتی بوده و اهالی سیستان بسرعت از قید دولت پارت آزاد گردیده

و بقول بار تولد اسکائی ها در جنگهای که با پارتها نمود نداشتیم هفتم (فرهاد دوم)
 جانشین مهرداد اول (۱۴۰ - ۱۲۵ ق . م) را در رزم گاه کشته و مملکت
 پارت را غارت کردند ، حتی از قول کوتشمید ثابت میکنند اینکه گویند مهرداد
 اول سلطنت خود را تا هندوستان بسط داد صحیح نیست ، بلکه این هجوم هندوستان
 از طرف اسکائی ها - که در تواریخ چین باسم (ملت سه) مسطور است بعمل
 آمده

کوشانی ها که در قرن اول قبل المیلاد در باختر ظهور کرده بودند ، در قرن
 اول بعد المیلاد سیستان را مثل سایر صفحات جنوب هندوکش بحکومت کوشانی
 ملحق نمودند . در قرن سیوم میلادی دولت هیاطله جای کوشانی ها را در افغانستان
 گرفته و سیستان بالطبع جزء حکومت هیطل بحساب رفت . در قرن چهارم ساسانیان
 فارس قوتی گرفته و بسیستان دستی دراز کردند و نایب الحکومه های شان
 در انجا حکومت مینمود . اما دولت هیاطله ها بزودی سیستان را م. ترد نموده ،
 و شاهان فارس را مکرراً در محارب مغلوب و منهزم کردند . بعد از انقراض
 دولت هیطل در نصف قرن ششم انوشیروان شهوز سیستان را ضمیمه فارس
 ساخته ، و در تقسیمات ملکیه قسمت سیوم (جنوب مشرقی) مستملکه فارس
 قرار داد . این تسلط سیاسیه در سیستان تا ظهور اسلام طول کشید .

در ازمه قبل الاسلام سیستان دارای مدنیت باختری یونان بود ، و در عهد
 کوشانیان صنعت و مذهب بودائی ها در صنعت یونان و مذهب زرتشت نفوذ
 و حلول نمود . زبان آریائی قدیم سیستان در طی این تصور است و تسلط السنه
 یونان و هند و فارس آهسته آهسته از هم رفته ، و در دوده سا-انیان مقام خود را
 بزبان جدیدی گذاشت ، این زبان نوین وطنی را بنم سکزی حالیا میشناسند .

زبان سکنزی مثل السنه هروی و زابل از زبان آریائی افغانستان مشتق شده و با هم مربوط بودند . این زبان تابست زبان عرب در سیستان باقی و معمول بود .

ظهور عرب و اسلام باب يك تمدن جدیدی را در سیستان كشود ، و او را دردوره اسلام در رحمة ولایات عمده و مترقی افغانستان بشمار آورد . اما اعراب در مملکت سیستان دوچار مقاومت های شدید اهالی گردیده و مدتی مصروف مبارزه بودند . مسالمین در سال ۲۳ هجری بقوماندانی عبدالله ابن عمر الخطاب رضی الله عنه ، سیستان را بعد از محاربات صعبی استیلا ، و شهر ذرنك پایه تخت آنجا را مفتوح نمودند و ایر سیستان تسلیم اردوی عرب گردید . این تسلط عرب در سیستان تا ظهور دولت فوشنجی هرات (آل طاهر) طول کشید ولی هیچانهای ملی دایما بروز مینمود ، چنانکه در عهد خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه سیستان سخا بشورید و اعراب با تحمل مشکلات برفع آن قادر شدند . در خلافت حضرت معاویه رض این انقلاب تکرار شد ، و زیاد بن ابوسیفان بزحمت آن را خاوش نمود . وقتا که خلیفه یزید اموی دردوشق فوت شد سیستان مجدداً انقلاب کرد ، و سلم بن زیاد باطفای آن برداخت در عهدی که عبیده بن بکره عال حجاج یوسف در سیستان بود ، تبیل کابل (کابلشاه) سیستان و زابل (قندهار) را جزء کابل حساب کرده و خراج سیستان را از اعراب بازداشت ، و عربها بمجنک پرداختند ، و تبیل کابلی حاکم عربی را مغلوب و سپه سالار عسکری آنها را اعدام نمود . حجاج بیست هزار عسکر بقیادت عبدالرحمن در مقابل تبیل سوق نمود . تبیل بعد از آنکه با عبدالرحمن صلح نمود ، پس از چند که او معزول و پسر اشعب بجایش منصوب گردید ، عبدالرحمن را بانوج زابل بدفع حجاج کسبیل عراق نمود ، و این اردوی زابل پنجسال در مقابل

حجاج بجنکبد . رتیل بعد از شکست عبدالرحمن باردیگر او را بافوج کابل بدفع والی عربی هرات سوق نمود ، وبعد از کمی او را باخود بکابل برد . طبری این محاربات را به تفصیل ذکر میکند .

آخر الامر حجاج وفدی بدربار کابل فرستاده ، وانصراف خودش را از اخذ خراج سیستان و زابل برای هفت سال تمهد نمود . قتیبه ژنرال زبردست و فاتح مشهور عرب قرار داد حجاج را بارتیل تجدید نمود . ورتیل او را در محاربات ماورالنهر معانه زد . مود ، ولی عاقبت همین قتیبه سیستان را اشغال کرد . در اوایل قرن دویم هجری موقع ظهور ابو مسلم مشهور مروزی سیستان به ولات عباسی ها استقلال نمود ، ودر اواخر همان قرن از دربار هارون الرشید جزء ولایات خراسان بجاگیر مامون پسر او اعطا گردید . بعد از آنکه شاهان طاهری فوشنج به استقلال خراسان پرداختند ، سیستان جزء حکومت آریاه شده ، و سوادیه ، نورش همزه سیستانی در عهد دولت طلحه بن طاهر دیگر انقلابی واقع نس .

در قرن سیوم هجری خانواده معروف صفاریها در سیستان ظهور نمود ، و یعقوب پسر لیث ، درهم بن نصر بن رافع بن لیث بن نصر سیار والی سیستان را طرد و تبعید نمود ، صالح و نصر بمران درهم نیر به رتیل کابل پناه بردند ، یعقوب بعد از تصرف سیستان نائب الحکومه طاهریان را اهرات براند . و امیر محمد طاهری ، فوشنج پایه تخت آل طاهر را گذاشته به نیشاپور پایه تخت دومی طاهریان پناه برد . یعقوب متعاقباً نخارستن و باحتر و رابل و کابل را اشغال نموده به فارس مستولی شد ، عمر و برادر یعقوب لوای اصفهان ، کرمان ، ماورالنهر را از دربار بغداد حاصل نمود . سیستان و پایه تخت اوزرنج درین عهد مدارج ترقی را سیر مینمود . اگرچه عمرو صفاری در محاربه با سامانیان بلخی

مغلوب و مقید و بالاخره در زندان بغداد جان داد ، ولی خانواده و اخلاف صفاریان از آن بعد تا قرن دهم هجری بصفه ریاست در سیستان باقی و پایدار بودند ، و اگر درین میانه بمضاً بخانواده صفار مربوط نبودند هم از حسن شهرت آنخاندان قدیم استفاده کرده و خودرا باین سلسله منسوب نموده اند .

در طی این مدت سلطنت های مقتدره سایه به سیستان استیلا کردند ، ولی رو بهم رفته حکومت داخلی را بهمان منسوبین خاندان صفار باقی گذاشتند ، و یا منسوبین این سلسله خود شوریده و زمام ریاست را در دست گرفتند . در دوره سامانی ها ، عمر وثانی و خلف بن احمد حکمرانهای سیستان از همین قبیل موخر الذکر بودند . خلف را سلطان غزنی محمود در زندان هندوستان مقید داشت تا بمرده ، یاقوت عظمت مقام علمی و مملکتداری این شاه سیستانی را تذکر میدهد . در قرن پنجم که زمانه فتور غزنویان بود سلاجقه خراسان بر سیستان استیلا کردند . در عهد سنجر سلجوقی (قرن شش) حکمران سیستان طاهر بن محمد از اخلاف خلف صفاری بود ، و در فتنه حشم غزنه ملک شمس الدین محمد یکی از شاهان همین سلسله صفاری بود که سیستان را از آن بلیه محفوظ نگه داشت . خطبه سلاطین غور در عهد حکمرانی ملک تاج الدین سیستانی در سیستان خوانده شد .

سیلاب مغول در عهد حکومت نصرة الدین شاه سیستانی سر از سر گردیده و در سال ۶۱۷ ه = ۱۲۲۲ ع سیستانرا خراب کردند و در سال ۱۲۲۹ باقطع مسخر ساختند . تاریخ سیستان در دوره مغول تاریک است ، جز اینکه میتوان فهمید هنوز شاهان بومی در آنجا ریاست داشتند ، چنانکه در هجوم امیر تیمور کورگان سیستان (قرن نهم هجری) پادشاه بومی فرامه ملک جلال الدین بود که بتیمور تسلیم شد ، و پادشاه بومی سیستان مرکزی ملک

قطب‌الدین مغلوب تیمور گردیده ، و شهر جلال آباد پایه تخت سیستان خراب شد . (۱) صاحب تاریخ حبیب السیر از قول ملك شاه يحيى حكمران بومی سیستان معاصر سلطان حسین مرزا شهریار هرات ، قصه میکند که او خود را از احفاد صفاریان شمار میکرد .

در نصف دوم قرن هشتم هجری هنگام هجوم ابوالقاسم بابر مرزای شاهرخي گورکاني بسیستان حکمران بومی آنجا شاه حسین بن ملك علی بود که بدست یکی از ملازمانش بقتل رسید . در اوایل قرن دهم حکمران بومی سیستان ملك شاه محمد بن شاه يحيى معاصر شاه اسمعیل صفوی بود و در همان قرن صفویهای فارس برسیستان استیلا کرده ، و بنیاد امرای بومی را در اداختند .

در قرن ۱۲ هجری دولت قندهار سیستان را اردولت فارس مسترد کرده ، و کرمانرا الحاق نمودند ، و متعاقباً بر مملکت فارس استیلا و به تشکیل دولت افغانی در آنجا پرداختند . نادر شاه ترکمان در همان قرن سیستانرا مثل سایر ولایات افغانستان اشغال و ضمیمه فارس نمود ، ولی بلافاصله در همان قرن دولت ابدالیه قندهار در عهد سلطنت احمد شاه بابای بزرگ سیستانرا مثل خراسان یا افغانستان مسترد و ملحق ساخت . در اواخر دوره سلطنت سدوزاتی و اوایل ظهور دولت محمد زائیه افغانستان ، فارسیها قسمتهای غربی سیستانرا آهسته آهسته اشغال کردند و عاقبت مسئله به نزاع دولین افغان و فارس منجر شد . بالاخره بحکمت کمیسون سرحدی انگلیزها در ۱۸۷۲ مسیحی سیستان کوفی که قسمت کوچکی ارسسیستان قدیم بود - بین افغانستان و فارس تقسیم شد ، و ضمناً فارسیها توانستند بمعاونت انگلیسها قسمت بهتر آن را تصاحب نمایند .

(۱) جلال آباد را بعضیها در جای زرنج نوشته اند و آن را دو ساله نیز خوانده اند .

دوره اسلام زبان سکزی را در سیستان متروک نموده ، و زبان علمی و ادبی آنجا زبان عربی قرار گرفت . و مؤلفین بزرگی بزبان عربی بوجود رسید . مهندا زبان عرب نمیتوانست بکلی زبان ملی سیستان گردد ، لهذا زبان نوین فارسی افغانستان یا لدر ریج زبان ملی آنسرزمین گردید ، و بسی شعرا و مؤلفینی درین زبان ظهور نمود .

در مرور این اعصار اختلاط نسلی در سیستان وقوع یافت و این اختلاط عبارت بود از آمیزش طوایف بلوچ و سربندی و فارسی و کیانیان . با اینراتب محققین اروپا ، اهالی سیستان را مثل طوایف جمشیدیهای هرات ، از صاف ترین نژاد آریین های افغانستان حساب می کنند و مسیواولینسون این مقوله را تأیید مینماید . سیستان در دوره اسلام ، مراتب تمدن و ترقی علمی و عقلانی را باصفوت و صراحت اخلاق طی نمود ، و این مطلب از آثار عمرانات و مشاهیر علمی و ادبی آنها بوضاحت آشکار است . یاقوت حموی بعلاوه شجاعت ، بسی از محاسن اخلاقی اهل سیستان تمجید میکند . واقعاً در عهدیکه اغراض سیاسیون جاه طلب عرب سبب شد ، که در منابر مسلمین شرق و غرب ، حتی در مساجد حرمین شریفین ، به نسبت حضرت علی رضی الله عنه فخرآ کتمه شود . درین میانه تنها اهالی مذهب حنفی مذهب سیستان بود ، که برمسبب این متولات ناجایز و سنگین ، بادیده حقارت نگریست ، و جرداً در مملکت خود از شیوع آن جوانمردانه جلوگیری نمودند .

علی ای القادیر ولایت سیستان یکی از ولایت عمده و تاریخی افغانستان بوده ، و رجال عالی مقام او درردیف مشاهیر علمی و اولی مملکت افغانستان قرار دارند و اوزان جمله اینهاستند : - ابو حاتم بستی عالم متبحر و صاحب تصانیف متعدده .

ابن حاتم محمد بن حسان بستی عالم اجل و دارای تالیفات عدیده . الخطابی ابوسلمان احمد بن محمد بستی عالم متبحر . ابولفتح علی بن محمد بن حسن بستی شاعر ماهر و نویسنده زبردست . اسحق بن ابراهیم بن اسمعیل ابواحمد قاضی بستی فقیه و محدث مشهور . ابا احمد اسحق بن ابراهیم القاضی مفسر و محدث معروف . ابا الحسن محمد بن عبدالله بن جنید بستی فقیه و محدث بزرگ . ابولفتح بستی شاعر معروف . شمس الدین بستی شاعر شیوا بیان . ابونصر فراهی مشهور . محسن فراهی شاعر شیرین بیان . ملا معین فراهی صاحب تصنیفات عدیده . مرزا برخوردار ترکان فراهی صاحب کتاب مشهور شمس و قهقهه . مجد الدین فراهی صاحب کتب اللغات و حلل مطرز . عطا ملک جوینی صاحب تاریخ جهانکشا ، شمس الدین محمد صاحب دیوان وزیر معروف دوره هلاکو و آباقآن بهاو الدین محمد جوینی عامل معروف هلاکوئیان . امام الحرمین جوینی استاد امام محمد غزالی مروزی . دعلج بن احمد دعلج السجستانی صوفی معروف . ابوداؤد سنایان ابن الاثعث بن اسحاق السجستانی فقیه مشهور . احمد عبد الجلیل السجزی ارمشاهیر منجمین و ریاضین قرن چهارم هجری (۲۹ کتب مؤلفه او در مکاتب اوروپا موجود است) ابوبکر عبدالله سجستانی فقیه و محدث بزرگ . امام یحیی بن عمار سجستانی عالم و صوفی مشهور . خلید السجستانی صاحب تاریخ آل محمد . زین الدین و جلال الدین شعرای مشهور سیستانی . استاد فرخی معروف سیستانی . استاد ابوالفرج سجزی شاعر مشهور و استاد عنصری بلخی . شیخ سعد الدین حموی سیستانی صوفی معروف و دارای تالیفات متعدده . ابوسلمان منطقی سجستانی عالم و ریاضی دان دوره متوکل عباسی . قاضی احمد لاغر سیستانی عالم متبحر و مصنف قرن چهارم هجری . طیبی و عاشقی شعرای شیوا بیان سیستانی و امثالها .

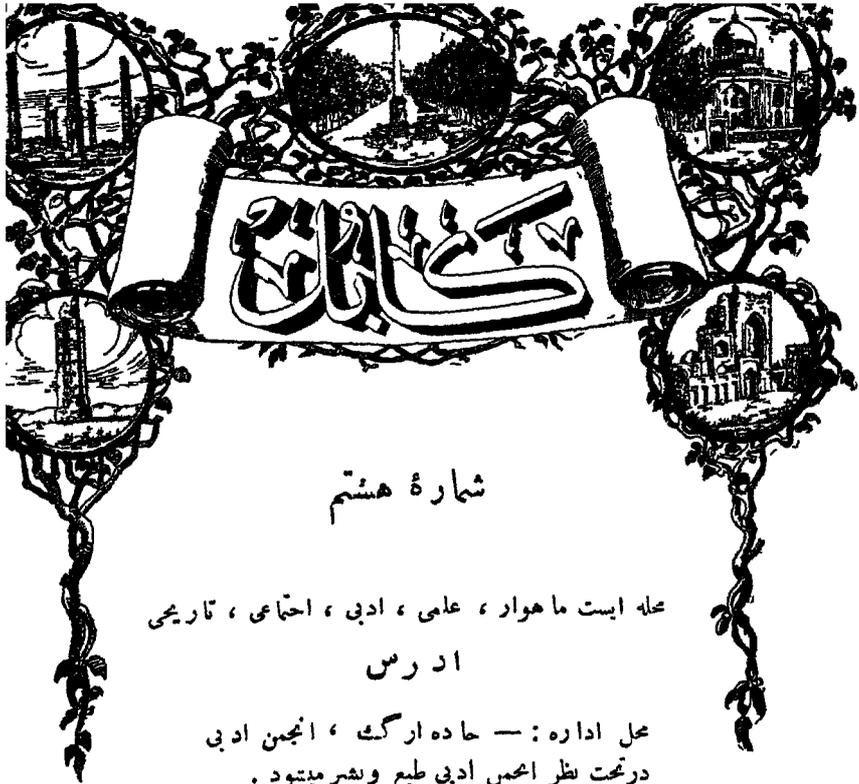
یاد اوری و پیشنهاد

♦♦♦♦

الحمن ادبی حفظ و تدوین لغات و اصطلاحات مخصوصه زبان افغانی و فارسی
کوهستانی وطن را در نظر دارد .

هموطنانیکه مقصد خدمت بران و ادبیات ملی الحمن ادبی را در بر راه کمک
یده وقتاً فوقتاً یکمقدار لغات و اصطلاحات وطنی را اعم از افغانی یا فارسی
مطابق قواعد اصده زبان متعارفی ملی بوده و بین نویسندگان فعلی معمول
تعارف باشد ترتیب داده و باین الحمن اهدا فرمایند متشکراً رسم یاد گما
علاوه اظهار قدرش اسی یکدوره محله کابل رایگان ناها تقدیم خواهد شد .





شماره هشتم

مجله ایست ماهوار ، علمی ، ادبی ، اجتماعی ، تاریخی
ادرس

محل اداره : — حاده ارگک ، انجمن ادبی
در تحت نظر انجمن ادبی طبع و نشر میتود .
مخابرات با انجمن است .
عنوان تلگرافی : — کابل ، انجمن
اشتراک سالانه

۱۲ افغانی

۱۴ د

نیم پوندا اسکلیسی

رایگان

نصف قیمت

کابل

ولایات داخلیه

» خارجیه

طلبة معارف وطن که حائز نمبره های ۱، ۲، ۳
باشند و کسانیکه کتک قلمی مینمایند

سائر طلبة معارف وطن

فہرست مندرجات

صفحہ	نویسنده	مضمون	عرہ
۱ الی ۷	محمد بشیر حان منشی زادہ	زندگی و قرن حاضر	: ۱
۷ » ۱۱	آقای علام حیلانی خان اعظمی	احلاقیات	: ۲
۱۱ » ۱۶	آقای سرور گویا	جبل غر جستانی	: ۳
۱۶ » ۱۸	جناب مستعی	سکوٹی	: ۴
۱۸ » ۲۲	آقای اعظمی	فاریاب و ظہیر	: ۵
۲۲ » ۲۸	شہزادہ احمد علیحان درانی	یادی از مصلائی عزیزی	: ۶
۲۸ » ۳۲	آقای اعظمی	از مشاہیر تاریخی رجال وطن	: ۷
۳۲ » ۳۸	اقباس و ترجمہ شہزادہ احمد علیحان درانی	اسلام و کشف امریکہ	: ۸
۳۸ » ۴۰	محمد سرور حان صبا	کوشش	: ۹
۴۰ » ۴۸	آقای میر علام محمد حان	افغانستان و نگاہی بتاریخ آن	: ۱۰
۴۸ » ۶۰	قلم آقای عبداللہ حان امان نویس	فصلای فرا موش شدہ	: ۱۱
		تصاویر ۲	: ۱۲



بنام آیای
میرغلام محمدخان

افغانستان ونگاهی بتاریخ آن

(۶)

زابل یا اراکویا (ولایت قندهار)

اراکوسیا یا اراخزیا Hara Khuohta ولایتی است که شمالاً به ولایت خراج و غور، جنوباً به ولایت بلوچستان، شرقاً به ولایت پنجتیا، غرباً بولایت سیستان محدود و متصل است وادیهای مربوطه به نهر ارغنداب (که از سطح مرتفع خراجستان نبعان و بجنوب غرب جریان میکنند) از حاصلخیزترین حصص اراکوسیاست، ورود خانهای که در دریاچه (آب ایستاده) میرزد شهرهای مشهوری در سواحل خویش بوجود آورده اند. زراعت و فواکه این ولایت مشهور، واشتران بادی و سنگک های تازی او معروف است. حاصلخیزی صفحاتی که از شرق غزنی تا غرب قندهار افتاده اند، مسکینی قسمت های شرقی را که کوهستانی است تلافی مینماید. اراکوسیا دارای اهمیت اقتصادی و سوق الجیشی بوده، و در قسمت های جنوبی خود مرکز اتصال دورشته راهی است، که از آسیای غربی ربه هندوستان میرود، فقط قلعه کشک (شهر فیروز وند قدیم) عبور از هلمند را براه قندهار بهرات محافظه نموده و اهمیت خودش را از نقطه نظر سوق الجیشی آشکار میکند.

اهمیت اراکوسیا باعث آن بود که چندین بلاد و شهرهای عمده ثی در آنجا معمور گردد، ولی تاریخها بضعط حال و احوال این بلادنه پرداخته اند، مسیوبار تولد میگویند: درین صفحات از ازمنه قدیمه که قدمت آن بخاطر نرسد شهرها و بلاد معمور بوده، لیکن نامهای این بلاد بعدها معروف شده اند، و از جمله است شهرهای تکین آباد

نجوای ، غزنی ، قندهار ، از تکین آباد و نجوای یبقی مکرر یاد میکنند ، و تکین آباد در جای شهر قندهار واقع بوده . شهر نجوای در فاصله يك فرسخ از تکین آباد بر سر راه غزنی اوفتاده بود که حالاً نشانی ندارد اما شهر غزنی بعد از قرن دهم عیسوی سمت پایه تختی افغانستان امپراطوری را درازا کوسیا کسب کرده ، و در قرن یازده از مشاهیر شهرهای عالم بحساب میرفت ، در آن عهد غزنی از جنبه عرفانی و عمرانات خود با داشتن بساطین عالیہ و قصور مزینہ و مدارس عالیہ بانبغاد همسری مینمود ، و در بار غزنی مراکز صنایع و علوم و علما و فضیلائی زمان بود . زوال غزنی با قول ستاره اقبال آل ناصر توام واقع شد ، و سلطان مشهور علاؤالدین حسین جهانسوز در سال ۱۱۴۸ هـ - یعنی شهر غزنین را تخریب و سلسله غزنویان افغان را منقرض نمود . در سال ۱۲۲۱ ع از طرف چنگیز خان این تخریبات بسختی تکرار یافت ، و اهالی متمدن غزنی با ستندی صنعت کاران قتل عام شدند . هنوز غزنی از صدمات وارده قدامت نگردہ بود که در سال ۱۳۲۶ ع مغولهای فارس اردوی ترماشیرین خان چغتائی را مغلوب نموده اہلبار بقایای شهر غزنی را بکلی منہدم نمودند و قرآن کریم و سایر کتب را بسوختند ، قبر شہنشاہ محمود غازی نیز ویران شد ، از آن به بعد است که دیگر نتوانست غزنی در ردیف سایر بلاد معموره قرار گیرد ، و اینک خرابہ های آن شهر زیبارا در فاصله پنج کیلومتری شمال شهر موجود غزنی میتوان یافت . شهر موجود غزنی در هجوم سال ۱۸۳۸ مسیحی اردو های بریتانیا در مدافعه شدیدی که نشان داد مغلوب گردید . در دور مغول (قرن سیزده) اهمیت پایه تختی غزنی به شهر کابل انتقال نمود .

اما شهر قندهار با وجودیکه بسی قدیم بوده و از یادگار عمرانات دوره سکندر مقدونی است ، معہذا کمتر مورخین از قبیل بلاذری ، یعقوبی ، مسعودی بامام

کنونی ازان اسم میبرند ، وغالباً نام قندهار را در مورد قندهاری که در نزدیکی مصب کابل در جهت شرق افغانستان واقع است ذکر میکنند . شهر قندهار بعد از سقوط غزنی دوباره رو به روج رفته و در قرن پانزده مسیحی صفت پایه تخی ارا کوسیارا حاصل نمود ، و در اهمیت ، مقام شهر گرشک و بست قدیم را احراز کرد . شهر قندهار در قرن هجده از طرف نا-رشاه ترکان تخریب شده و قدری بجهت غربی تر آن شهرک کوچکی بنام نادر آباد بنا گردید . محل شهر قدیم قندهار در بین راه شهر حالیه قندهار و ساحل نهر ارغنداب ، میان جبال بر روی سه قطعه مرتفعه سنگی واقع بود . نادر آباد در همان قرن هجده منهدم و شهر حالیه قندهار از طرف احمد شاه بابای بزرگ اعمار گردید .

ولایت اراکوسیا در ازمنه متقدمه از طرف مهاجرین آریایی ، که از آریانه رخت سفر بسته بودند اشغال شده ؛ و به مناسبت نام آریانه آراخز یا نامیده شد . یونانیان بعدالورود خویش با تخریف کوچکی آن را اراکوسیا خواندند .

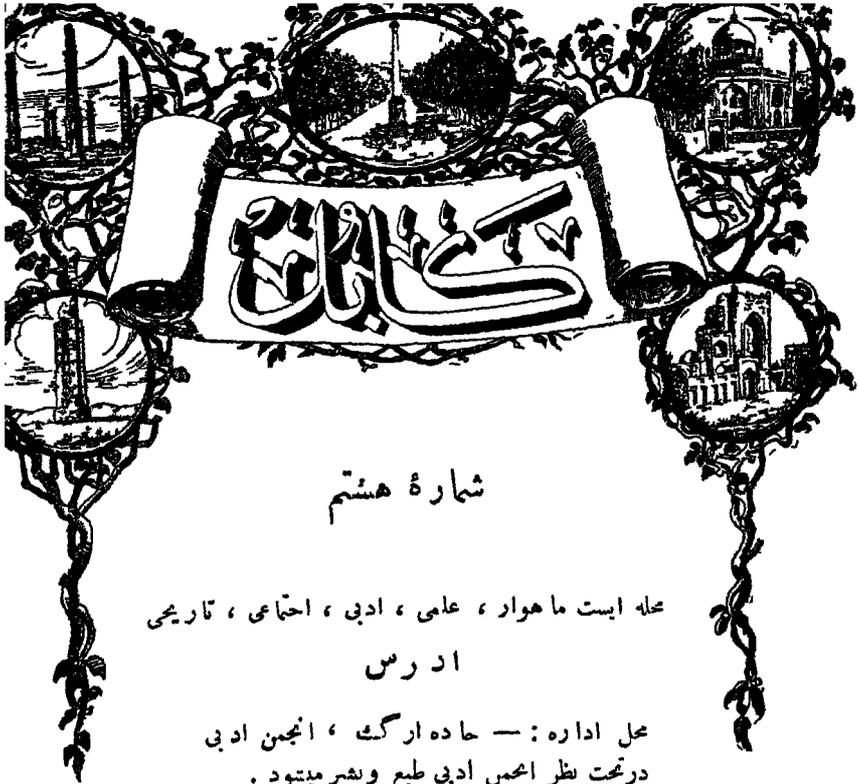
معرب این اسم در دوره عرب و اسلام الرخاج والرخذ گردید . و دران هنگام این ولایت در افغانستان بنام زابل معروف بود و حالیا بنام شهر قدیمی او قندهار موسوم است . مستربیلو از قول هیرودوتس اراکوسیا را جزء ولایت پاختیا میداند ، و ما در انخصوص شرحی در قسمت پاکتیا خواهیم نگاشت . در دوره قبل وبع-الاسلام ولایت بلوچستان جزء اراکوسیا بحساب میرفت ، و در اغلب ازمنه بقدرات سیستان و کابل با اراکوسیا شریک بود . شهنامه ازین مطلب بسی ذکر کرده کابل و بلوچستان و سیستان را جزو زابل حساب مینماید ، و در عهد قدیم زبان اراکوسیا همان زبان آریائی افغانستان ، و دیات آنها قسمی از بت پرستی (مذهب اولی آرینها) شمرده میشد .

بعدازانکه ولایت باخترکانون مذهب جدید زرتشتی گردید ، دین قدیم اراکوسیا

متزلزل شد ، و مذهب جدید از باختر به آریانه و سیستان و از آنجا به اراکوسیا نفوذ نمود ، و در قرن شش قبل المیلاد که هخامنشیان فارس تا دریای سند عسکر کشیده و بر پنجاب قابض شدند ، بر نشر مذهب زرتشتی در اراکوسیا بیفزود .

در قرن جار قبل المسیح یونان میان بر افغانستان مسلط شدند ، و یونانیت را در اراکوسیا و بلوچستان رواج دادند ، درین میانه جندی هندوها نیز بر اراکوسیا دستی یافتند ، ولی این تسلط دوامی نداشت ، و بلافاصله از طرف یونان نیاں مسترد شد . اراکوسیا در دوره یونان نیاں باختر مراحل ترقی و تمدن را سپر نمود ، و دین قدیم را پدروود گفت . بودائیت بسرعت در اراکوسیا پذیرفته شد ، و حتی یونان نیاں حکمران نیز باین مذهب بگرویدند ، و از آنجا جمله است اکافوکل حکمدار یونانی اراکوسیا که در نیمه اول قرن دویم قبل المیلاد تصویر بقعه بودائی را در مسکوکات خود منقور و مروج ساخت . در همین عهد بود که صنعت و حرفت بودائی با صنایع یونان در آمیخت ، و موضوعات شرقی در نقاشی و حجاری لباس صور یونانی پوشید . خط هندی و علم سنسکریت نیز درین دوره بتوسط پروان مذهب بودا در اراکوسیا و قسمتی از افغانستان انتشار یافت .

یونان نیاں اراکوسیا نسبت به یونان نیاں باختر تقریباً یک قرن زیاده تر رنده گی نمودند ، در حدود قرن اول میلادی کوشانسانهان افغانستان اراکوسیا را الحاق نمودند ، و درین دوره بودائیت در اراکوسیا به انتهای عروج رسید . از قرن سیوم میلادی دولت هیطل افغانستان جانشین ، اطلنت کوشانی گردید و تا قرن ششم اراکوسیا جزء این حکومت بشمار میرفت . حمله های تورک و فارس در همان قرن بنیاد دولت هیطل را در افغانستان بر انداخت ، و فارسها بروایات اراکوسیا مسلط شدند ، ملوک الطوائفی افغانستان در تحت اقتدار رؤسای بومی نیز از همین قرن آغاز می کنند ، و این مطلب تا ظهور اسلام طول میکشد ، اشانه اسلام



شماره هشتم

مجله ایست ماهوار ، علمی ، ادبی ، اجتماعی ، تاریخی
ادرس

محل اداره : — حاده ارگک ، انجمن ادبی
در تحت نظر انجمن ادبی طبع و نشر میتود .
مخابرات با انجمن است .
عنوان تلگرافی : — کابل ، انجمن

اشتراک سالانه

۱۲ افغانی

۱۴ د

نیم پوندا اسکلیسی

رایگان

نصف قیمت

کابل

ولایات داخلیه

» خارجیه

طلبة معارف وطن که حائز نمبره های ۱، ۲، ۳
باشند و کسانیکه کتک قلمی مینمایند

سائر طلبة معارف وطن

فہرست مندرجات

صفحہ	نویسنده	مضمون	عرہ
۱ الی ۷	محمد بشیرحان منشی زادہ	زندگی و قرن حاضر	: ۱
۷ » ۱۱	آقای علام حیلانی خان اعظمی	احلاقیات	: ۲
۱۱ » ۱۶	آقای سرور گویا	جبل غر جستانی	: ۳
۱۶ » ۱۸	جناب مستعی	سکوٹی	: ۴
۱۸ » ۲۲	آقای اعظمی	فاریاب و ظہیر	: ۵
۲۲ » ۲۸	شہزادہ احمد علیحان درانی	یادی از مصلائی عزیزی	: ۶
۲۸ » ۳۲	آقای اعظمی	از مشاہیر تاریخی رجال وطن	: ۷
۳۲ » ۳۸	شہزادہ احمد علیحان درانی	اسلام و کشف امریکہ اقباس و ترجمہ شہزادہ احمد علیحان درانی	: ۸
۳۸ » ۴۰	محمد سرور حان صا	کوشش	: ۹
۴۰ » ۴۸	آقای میر علام محمد حان	افغانستان و نگاہی بتاریخ آن	: ۱۰
۴۸ » ۶۰	قلم آقای عبداللہ حان امان نویس	فضلائی فرا موش شدہ	: ۱۱
		تصاویر ۲	: ۱۲



بنقل آفای
میرغلام محمدخان

افغانستان ونگاهی بتاریخ آن

(۶)

زابل یا اراکویا (ولایت قندهار)

اراکوسیا یا اراخزیا Hara Khuohta ولایتی است که شمالاً به ولایت خراج و غور، جنوباً به ولایت بلوچستان، شرقاً به ولایت پنجتیا، غرباً بولایت سیستان محدود و متصل است وادیهای مربوطه به نهر ارغنداب (که از سطح مرتفع خراجستان نبعان و بجنوب غرب جریان میکنند) از حاصلخیزترین حصص اراکوسیاست، ورود خانهای که در دریاچه (آب ایستاده) میرزد شهرهای مشهوری در سواحل خویش بوجود آورده اند. زراعت و فواکه این ولایت مشهور، واشتران بادی و سنگک های تازی او معروف است. حاصلخیزی صفحاتی که از شرق غزنی تا غرب قندهار افتاده اند، مسکینی قسمت های شرقی را که کوهستانی است تلافی مینماید. اراکوسیا دارای اهمیت اقتصادی و سوق الجیشی بوده، و در قسمت های جنوبی خود مرکز اتصال دورشته راهی است، که از آسیای غربی ربه هندوستان میرود، فقط قلعه کشک (شهر فیروز وند قدیم) عبور از هلمند را براه قندهار بهرات محافظه نموده و اهمیت خودش را از نقطه نظر سوق الجیشی آشکار میکند.

اهمیت اراکوسیا باعث آن بود که چندین بلاد و شهرهای عمده ثی در آنجا معمور گردد، ولی تاریخها بضعط حال و احوال این بلادنه پرداخته اند، مسیوبار تولد میگویند:- درین صفحات از ازمنه قدیمه که قدمت آن بخاطر نرسد شهرها و بلاد معمور بوده، لیکن نامهای این بلاد بعدها معروف شده اند، و از جمله است شهرهای تکین آباد

نجوای ، غزنی ، قندهار ، از تکین آباد و نجوای یبقی مکرر یاد میکنند ، و تکین آباد در جای شهر قندهار واقع بوده . شهر نجوای در فاصله يك فرسخ از تکین آباد بر سر راه غزنی اوفتاده بود که حالاً نشانی ندارد اما شهر غزنی بعد از قرن دهم عیسوی سمت پایه تختی افغانستان امپراطوری را درازا کوسیا کسب کرده ، و در قرن یازدهم از مشاهیر شهرهای عالم بحساب میرفت ، در آن عهد غزنی از جنبه عرفانی و عمرانات خود با داشتن بساطین عالیه و قصور مزینه و مدارس عالیه بانبغاد همسری مینمود ، و در بار غزنی مراکز صنایع و علوم و علما و فضیلهای زمان بود . زوال غزنی با قول ستاره اقبال آل ناصر توام واقع شد ، و سلطان مشهور علاؤالدین حسین جهانسوز در سال ۱۱۴۸ هـ - یعنی شهر غزنین را تخریب و سلسله غزنویان افغان را منقرض نمود . در سال ۱۲۲۱ ع از طرف چنگیز خان این تخریبات بسختی تکرار یافت ، و اهالی متمدن غزنی با ستندی صنعت کاران قتل عام شدند . هنوز غزنی از صدمات وارده قدهای نگردم بود که در سال ۱۳۲۶ ع مغولهای فارس اردوی ترماشیرین خان چغتائی را مغلوب نموده اقبال بقایای شهر غزنی را بکلی منهدم نمودند و قرآن کریم و سایر کتب را بسوختند ، قبر شهنشاه محمود غازی نیز ویران شد ، از آن به بعد است که دیگر نتوانست غزنی در ردیف سایر بلاد معموره قرار گیرد ، و اینک خرابه های آن شهر زیبارا در فاصله پنج کیلومتری شمال شهر موجود غزنی میتوان یافت . شهر موجود غزنی در هجوم سال ۱۸۳۸ مسیحی اردوهای بریتانیا در مدافعه شدیدی که نشان داد مغلوب گردید . در دور مغول (قرن سیزدهم) اهمیت پایه تختی غزنی به شهر کابل انتقال نمود .

اما شهر قندهار با وجودیکه بسی قدیم بوده و از یادگار عمرانات دوره سکندر مقدونی است ، معهداً کمتر مورخین از قبیل بلاذری ، یعقوبی ، مسعودی بامام

کنونی ازان اسم میبرند ، وغالباً نام قندهار را در مورد قندهاری که در نزدیکی مصب کابل در جهت شرق افغانستان واقع است ذکر میکنند . شهر قندهار بعد از سقوط غزنی دوباره رو به روج رفته و در قرن پانزده مسیحی صفت پایه تخی ارا کوسیارا حاصل نمود ، و در اهمیت ، مقام شهر گرشک و بست قدیم را احراز کرد . شهر قندهار در قرن هجده از طرف نا-رشاه ترکان تخریب شده و قدری بجهت غربی تر آن شهرک کوچکی بنام نادر آباد بنا گردید . محل شهر قدیم قندهار در بین راه شهر حالیه قندهار و ساحل نهر ارغنداب ، میان جبال بر روی سه قطعه مرتفعه سنگی واقع بود . نادر آباد در همان قرن هجده منهدم و شهر حالیه قندهار از طرف احمد شاه بابای بزرگ اعمار گردید .

ولایت اراکوسیا در ازمنه متقدمه از طرف مهاجرین آریایی ، که از آریانه رخت سفر بسته بودند اشغال شده ؛ و به مناسبت نام آریانه آراخز یا نامیده شد . یونانیان بعدالورود خویش با تخریف کوچکی آن را اراکوسیا خواندند .

معرب این اسم در دوره عرب و اسلام الرخاج والرخذ گردید . و دران هنگام این ولایت در افغانستان بنام زابل معروف بود و حالیا بنام شهر قدیمی او قندهار موسوم است . مستربیلو از قول هیرودوتس اراکوسیا را جزء ولایت پاختیا میداند ، و ما در انخصوص شرحی در قسمت پاکتیا خواهیم نگاشت . در دوره قبل وبع-الاسلام ولایت بلوچستان جزء اراکوسیا بحساب میرفت ، و در اغلب ازمنه اقدرات سیستان و کابل با اراکوسیا شریک بود . شهنامه ازین مطلب بسی ذکر کرده کابل و بلوچستان و سیستان را جزو زابل حساب مینماید ، و در عهد قدیم زبان اراکوسیا همان زبان آریائی افغانستان ، و دیات آنها قسمی از بت پرستی (مذهب اولی آرینها) شمرده میشد .

بعدازانکه ولایت باخترکانون مذهب جدید زرتشتی گردید ، دین قدیم اراکوسیا

متزلزل شد ، و مذهب جدید از باختر به آریانه و سیستان و از آنجا به اراکوسیا نفوذ نمود ، و در قرن شش قبل المیلاد که هخامنشیان فارس تا دریای سند عسکر کشیده و بر پنجاب قابض شدند ، بر نشر مذهب زرتشتی در اراکوسیا بیفزود .

در قرن جار قبل المسیح یونان میان بر افغانستان مسلط شدند ، و یونانیت را در اراکوسیا و بلوچستان رواج دادند ، درین میانه جندی هندوها نیز بر اراکوسیا دستی یافتند ، ولی این تسلط دوامی نداشت ، و بلافاصله از طرف یونان نیاں مسترد شد . اراکوسیا در دوره یونان نیاں باختر مراحل ترقی و تمدن را سپر نمود ، و دین قدیم را پدروود گفت . بودائیت بسرعت در اراکوسیا پذیرفته شد ، و حتی یونان نیاں حکمران نیز باین مذهب بگرویدند ، و از آنجا جمله است اکافوکل حکمدار یونانی اراکوسیا که در نیمه اول قرن دویم قبل المیلاد تصویر بقعه بودائی را در مسکوکات خود منقور و مروج ساخت . در همین عهد بود که صنعت و حرفت بودائی با صنایع یونان در آمیخت ، و موضوعات شرقی در نقاشی و حجاری لباس صور یونانی پوشید . خط هندی و علم سنسکریت نیز درین دوره بتوسط پروان مذهب بودا در اراکوسیا و قسمتی از افغانستان انتشار یافت .

یونان نیاں اراکوسیا نسبت به یونان نیاں باختر تقریباً یک قرن زیاده تر رنده گی نمودند ، در حدود قرن اول میلادی کوشانسانهان افغانستان اراکوسیا را الحاق نمودند ، و درین دوره بودائیت در اراکوسیا به انتهای عروج رسید . از قرن سیوم میلادی دولت هیطل افغانستان جانشین ، اطلنت کوشانی گردید و تا قرن ششم اراکوسیا جزء این حکومت بشمار میرفت . حمله های تورک و فارس در همان قرن بنیاد دولت هیطل را در افغانستان بر انداخت ، و فارسها بروایات اراکوسیا مسلط شدند ، ملوک الطوائفی افغانستان در تحت اقتدار رؤسای بومی نیز از همین قرن آغاز می کنند ، و این مطلب تا ظهور اسلام طول میکشد ، اشانه اسلام

در ولایات افغانستان با تفاوت زمان بعمل آمد ، لهذا بعلاوه اختلافات ملوک الطوائفی ماقبل الاسلام ، مغایرت های مذهبی نیز بوجود رسیده ، و از جنبه سیاسی مملکت را تا قرن یازده مسیحی در حالت آشفته و پراکنده فی نگهداشت ، میتوان گفت از قرن شش میلادی (تسلط تورکها و فارسی ها) تا قرن یازده (تاسیس دولت غزنوی) افغانستان بکلی از نعمت وحدت سیاسیه محروم بوده ، و ولایات مملکت به خود سری و استقلال های داخلی در تحت اوامر رؤسای مستقل ملی مشغول و معتاد گردیدند . معیناً هنگام احتیاج ، روابط ملیه بین بعض حکمدارهای مستقله افغانستان غالباً موجود و برقرار بود ، و این مطلب از هجوم اعراب بولایت سیستان و اراکوسیا روشن میشود ، سوقیات عسکری و محارباتی که کابلشاهان ، در مقابل اردوی عرب و حجاج ثقفی ، برای دفاع از حقوق حکمرانهای سیستان و اراکوسیا ، بروز داده اند ، از قبیل همان روابط ملیه است که در بالا گفتیم .

علی ای حال اراکوسیا در دوره قبل الاسلام یکی از ولایات متمدنه افغانستان بشمار میرفت . در مرور آن اعصار السنه آریائی قدیم اراکوسیا در اثر تسلط یونان و هند از هم رفت ، و زبان زابلی که شعبه ازان بود ، زبان اراکوسیا گردید ، زبان زابلی مثل السنه سکزی و هروی یکی از لهجه های آریائی افغانستان بوده و تفاوت کوچکی باهم داشتند ، و این زبان تا اوایل دوره اسلام در اراکوسیا مروج بود ، و بعد ها در اثر رسوخ عربیت متروک گردید . و زبان پشتو که زبان کوهساران اراکوسیا بود در جلگه های آن داخل گردیده ، و ازینجا در تمام ولایات سیستان شرقی و آریانه بسط یافت و تا امروز زبان ملی آنسرزمین است و بر عمومیت زبان پشتو مهاجرتهای داخلی طوائف افسان در صفحات اراکوسیا و سیستان و آریانه و حصص شمالی بلوچستان بسی افزود .

داژن المعارف اسلامى برتانيا اشاره ميکند : - زبان موجوده ضر جستان (هزاره جات حاله) نمونه و بقايى همان زابلى قديم است . و ما در يثورود بقتت ولايت ضرح شرحى خواهيم نگاهشت .

در قرن اول هجرى مسلمين ارا کوسيارا کشادند ، واز سال ٤٤ ه اسلاميت در آن ديار انتشار يافت ، عمال عرب از جانب نايب الحکومه خراسان بر ارا کوسيا حکم مينمودند ، و اقتدار رؤساي بومى ضعيف ميشد ، در قرن سيوم هجرى طاهريان هرات که در خراسان مستقل شد ، اقتدار رؤساي بومى در ارا کوسيا عود نمود ، ولى ظهور دولت صفارى سيستان در قرن سيوم هجرى اين اقتدار حکمرانهاى محلى ارا کوسيا را درهم شکست و عسا کر عمر و پايه نخ غزنوى را اشغال نمود ، ولى اين تسلط صفارى دوامى نداشت و متعاقباً اقتدار رؤساي محلى برقرار گرديد . دولت سامانيه در قرن سيوم هجرى خراسان را ضبط کردند و بر صفحات اسلامى افغانستان - تخارستان ، باختر آريانه ، سيستان ، ارا کوسيا استيلا يافتند . اما اقتدار رؤساي بومى تقريباً محفوظ ماند . دولت غزنويه افغانستان در قرن چار هجرى بنياد ملوک الطوائفى را در افغانستان برانداخته و ارا کوسيارا اشغال نمود ، و ازان بعد ارا کوسيا رو بمر وچ رفت ، چه مقتدر ترين سامان اين سلسله محمود که مادرش از قندهار بود ، توجه تامى به آبادى اين ولايت داشت ، و بهمين جهت انتساب بقندهار اورا محمود زابلى ميگفتند .

در قرن ششم هجرى سلطان بيگ افغان حسين جهانسوز بساط غزنويان را پيچيد ، و ارا کوسيا جزء دولت غوريه گرديده ، غزنين بصفت پايه تختى دوم افغانستان برقرار ماند ، هجوم خوارزمشاه در اوایل قرن هفت هجرى غزنين را لسکد مال و تاج الدين يلد زغورى را فرارى سند ساخت . متعاقباً سيلاب مغول ساحة افغانستان را مالا مال و ولايت ها و بلاد اورا تخریب نمود ، ازان بعد

ناظم‌هور چنگیز ثانی صاحبقران تیمور گور کانی ارا کوسیا جزء مملکت
 مغول حساب شد . تیمور که در قرن هشتم جای دولت چغتایه‌را در افغانستان
 گرفت ، پس ازو شهر شهر هرات بصفه پایه تختی افغانستان ممتاز شد ،
 وارا کوسیا را عمال هرات اداره مینمود ، ودر زمانه فتور تیموریان یکی بدیگری
 بضبط ارا کوسیا سبقت میدجستند . مشهورترین حکمرانان تیموری قندهار
 کیدرو والی بلخ است . که از ۸۱۲ تا ۸۲۰ هجری بروایت قند هار
 استیلا داشت . سوپور غامش والی کابل نیز در سال ۸۳۰ هجری برانجا استیلا
 یافت . در عهد سلطنت حسین مرزای مشهور ، امیر ارغون بیگ پسر امیر
 ذوالنون (آملی شهزاده بدیع الزمان) در سال ۸۸۴ هجری ولایت زمین داور
 یافت ، و او صفحه ارغنداب (قند هار) را بگرفت ، و بعد ازو محمد مقیم
 بسرش جا نشین او گردید . پسر دیگر ارغون شجاع بیگ مشهور به شاه بیگ
 بعلاوه قند هار و گرمسیر به علاقه سند عسکر کشید و تهنه را از جام فیروزالدین
 بن جام نظام الدین پادشاه محلی سند اشغال نمود . علاقه سند هر چند در تقسیمات
 جغرافیائی جزء ولایت باختیا حساب میشود ، ولی در تقسیمات سیاسیّه غالباً جزء
 ارا کوسیا شمار رفته ، و راهی که از شکارپور سند در دره مشهوره بولان تمتد
 شده (به اراضی بلوچستان شهر قنداوه را در جهت شرق شمال به پیمین خود
 میگذارد و علاقه کوهته را در سمت یسار گذاشته برآه بشین داخل (قندهار
 میشود) ولایت سند را به ارا کوسیا مربوط میسازد . ولایت سند در سقوط
 دولت های غزنویه و غوریّه افغانستان از ارا کوسیا مجزا گردیده ، از آن بعد
 گاهی بالا استقلال در تحت قیادت شاهان بومی زنده گی میکرد و گاهی ضمیمه
 حکومت هندوستان میگردد . پس از شجاع بیگ حکومت ارا کوسیا به پسرش
 شاه حسین تعلق گرفت ، و بالاخره میرزا عیسی خان زرنال شاه بیگ حکومت

ارغونیه را در اراکوسیا خاتمه داده ، خودش و خاندانش چندی در آن دیار حکمرانی نمودند . بابر میرزای معروف نیز در سال ۹۱۳ هجری بآراکوسیا بناخت ، و چندین سال در آنجا مسلط بود ، تا آنکه در سال ۹۳۲ هجری بفتح هندوستان پرداخت .

در سال ۹۴۷ هجری افغانهای سوره هندوستان هایون شاه پسر بابر شاه را شکسته ، و بجانب فارس طرد و تبعید نمودند ، طهباسب اول صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴ ه) هایونشاه را کمک نمود تا آنکه در سال ۹۵۲ ه هایون قندهار را اشغال ، و متعاقباً بر تخت هندوستان جلوس فرمود . هایون اراکوسیا را بدولت فارس گذاشت ، ولی بعد از کمی دوباره بحکومت هندوستان الحاق شد ، در عهد دولت اکبر جلال الدین (جلوس ۹۶۳ ه) میرزا غازیخان نامی از احفاد مرزا عیسی خان حکمدار سابق قندهار ، از دربار هند بنائب الحکومه کی سند مقرر شد ، و در عهد جهانگیر (جلوس ۱۰۱۴ ه) ولایت قندهار باو سپرده شد . عباس صفوی فارس (۹۵۸ - ۱۰۳۸ ه) مجدداً اراکوسیا را استیلا کرد ، بعد از مرگ عباس در عهد حفید اوصفی شاه (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ ه) از بکان که از فرزانه تا کاشغر و از ختن تا باختر مسلط ، و آریانه را تاخته بودند ، بولایت اراکوسیا قابض شدند . شاه جهان مغول کبیر هندوستان ، از بک هارا در سال ۱۰۳۱ ه طرد نموده ، و اراکوسیا را بدولت هند ضمیمه کرد . اما عباس ثانی صفوی (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ ه) مکرراً اراکوسیا را اشغال نمود ، از آن بعد تا ظهور دولت افغانی قندهار ، اراکوسیا جزء مستملکات فارس محاسب می رفت .

در سال ۱۱۲۱ هجری = ۱۷۰۹ مسیحی ملت افغان در اراکوسیا علم استقلال داشته ، و در تحت قیادت سیاسی مشهور افغان میرویس خان بن شاه عالم ،

گرکین نام نایب الحکومه فارس را بایست و دوهزار عسکر آندوت از تیغ کشیدند ، و در مرتبه دویم اردوی اعزامی فارس را که بیست و پنج هزار نفر بود مع خسرو خان قوماندان نظامی ، بکلی کشتار عام نموده ، و بنیاد دولت مایه را استوار کردند . شهریار محمود پادشاه ثالث خانواده میرویس در سال ۱۱۳۵ هـ ۱۷۲۲ مسیحی عسکر به مملکت فارس کشیده و آنجا را مسخر نمود ، و راسه سلسله صفوی را از بیخ و بن برآورد . بعد از سقوط سلاطین صفاری و غزنوی و غور افغانستان به نهمصد سال یکبار دیگر شهریار محمود سیادت افغانستان را در مملکت فارس برقرار نمود .

در نصف قرن دوازده هجری نادرشاه ترکان اراکوسیا را اشغال ، و شهر قدیم قندهار را پس از یکسال محاربه و محاصره فتح نمود ، ولی متعاقباً در سال ۱۱۶۱ هـ ۱۷۴۷ مسیحی شهنشاه مشهور افغان احمد شاه بابای بزرگ طرح دوا - امپراطوری افغانستان را در اراکوسیا ریخت ، که دامنه آن یکوقتی از چیچون تا بحر عرب و از جنوب بحر خزر تا قلب هندوستان (دهلی) کشیده میشد . اراکوسیا در سال ۱۲۵۰ هجری اردوی هندی و مهاجم شه شجاع الملک را شکست داد ، و قوماندان نظامی اوزنرال کبیل انگلیز را اسیر نمود ، ولی در سال ۱۲۵۵ هجری بمباران اردوهای مهاجم دولت بریتانیا مغلوب گردید ، و مطابق ماده ۶ معاهده ۲۶ جون ۱۸۳۸ مسیحی لاهور (منعقد بین شه شجاع و دولت انگلیز و رعیت سگ پادشاه لاهور) ولایت سند را اشکیلات سیاسی اراکوسیا منزع ، و به بران بومی سند مربوط گردید ، و متعاقباً ضمیمه دولت هند انگلیزی شد . در سال ۱۲۹۵ هجری هجوم ثانوی اردوهای بریتانیا در اراکوسیا شروع شد ، و معاهده اواین جایز در حدود تخمبیل بعمل رسید . و مطابق ماده اول معاهده ۲۶ می ۱۸۷۹ مسیحی (منعقد بین امیر محمد یعقوب خان و دولت

انگلیز) علاقهای شالکوت و فوشنج (که در تقسیمات ملکیه مربوط به قندهار بودند) تاجیل کوژک از ولایت اراکوسیا منفصل و ضمیمهٔ حدود هند برطانوی گردید . محاربهٔ عظیمهٔ میوند (۱۷ شعبان ۱۲۹۷ قمری) نیز یکی از جهادهای تاریخی ملی در اراکوسیا است .

والحاصل ولایت اراکوسیا یکی از عمده‌ترین ولایات افغانستان بوده ، و در دورهٔ اسلام مراحل بندیرا در مدنیت و ترقی ، زراعت و تجارت ، صنایع و فنون ، علم و ادب طی کرده است ، فضیلت اراکوسیا از مشاهیر رجال و وطن افغانستان بوده و از آن جمله اینهاستند :- حکیم سنائی غزنوی . احمد بن حسن میهنی . ابن الرشید غزنوی . ابونصر مشکان . ابورجاء غزنوی . ابوالفضل حسن بیهقی . حمیدالدین نصرالله غزنوی . ابو حنیفه اسکافی . شیخ بدرالدین غزنوی . بوسهل زوزنی . عثمان غزنوی . ابوبکر عمید . فرج‌الرحیمی . عمر بن فرج‌الرحیمی . هانم قدهاری . هایشه درانی . سیدحسن غزنوی . زینبی هروف غزنوی . ابوالفرج سنجری غزنوی . محمد غزنوی . مختاری غزنوی . علی فتیحی غزنوی . کافرک غزنوی . عبهری غزنوی . صندلی غزنوی معزی غزنوی یعنی غزنوی . بوسف غزنوی . ملا شیر محمد هوتکی صاحب تصانیف متعدده . حبیب‌الله قدهاری . ایسی قدهاری . اثنی قدهاری . محمد صدیق قدهاری . عبدالحکیم قدهاری . عبدالباقی قدهاری . محمدحسن قدهاری . سعدالله قدهاری . ابوبکر قدهاری . عبدالحق قدهاری . عبدالاحد قدهاری . عطا محمد قدهاری . بابوچان قدهاری . عبدالغفار هوتکی . مهردل محمدزئی . خوشدل محمد زائی . پیرمحمد کاکری . سلیم علی زائی . عبیدالله چکزائی . سرراخان نورزائی . ملا میران قدهاری . ملا کمال علی رائی و امثالهم .

کدرو سیا (بلوچستان) .

کدروسیا *Gadrosia* یا او ریشیا *Vreitae* (بلوچستان) ولایت
 است در جنوب افغانستان که شمالاً به اراکوسیا (قندهار) و سیستان و صحرائ
 لوت فارس و جنوباً به بحیره عرب ، شرقاً به خط سند (سلسله کوهی که از
 کراچی تا کویته در طول سه صد میل رفته و بلوچستان را از سند جدا میکند)
 و غرباً بمملکت فارس مربوط و متصل است . بلوچستان یک ولایت کم آب و نسبتاً
 غیر معمور بوده ، دارای میداین چول ، وریگز ار های خشک ، سنگ جالها ،
 ریگهای متحرک و سوزان ، جبال و سلسله کوههای غیر منبت ، اراضی ناممور ،
 دلد لها ، اراضی مرطوب و سبزه زار ، سطوح مرتفعه ، جنگل ها ، چشمه ها ،
 وادیهای تنگ و فراخ ، نهرها است . آنها را بلوچستان غیر کافی است و غالباً در
 کرما خشک و بعضاً در دشت ها غرق و معدوم میشوند ، لهذا آبیاری بواسطه
 قنوات است و اراضی مزروعه کماب ، آب و هوای این ولایت مختلف و بسیار
 خشک و غیر بارانی بوده ، در زمستان سیاب ترما میتر در شبها پایان صفر را
 نشان میدهد ، و در کرما حرارت شدیدی دارد ، قسمت کثیر زراعت منوط
 بگندم بوده ، و صادرات آن مخصوص میوه جات از قبیل تربوز و انگور است
 معادن بلوچستان عبارت از ذغال (بین راهای هار نای *Harnai* و کویته)
 و تیل (دامان کوهای شیرانی و غیره) و گوگرد و غیره میباشد حوادث و عوارض
 طبقات الارضی در بلوچستان زیاده تر وقوع یافته ، و اسباب تغییرات ارضیه گردیده است ،
 حتی نزدیکترین اینحوادث رزله ۲۰ دسمبر ۱۸۹۲ مسیحی را میتوان حساب کرد
 که شق هولناکی در حصص مغربی خواجه عمران احداث نمود .
 حیوانات و حشیه بلوچستان زیاد ، و در اراضی ساحلی دارای ماهی است که

قسمت بزرگ خوراک اهالی را تامین میکند، جغرافیون یونان یقیناً اهالی
آیجارا (ایخیوفاج) یعنی آکل السمک نام نهاده بودند. در ساحل بلوچستان
چند خلیج واقع شده که حکم لشکرگاه دارد، و مذهب عمومی اهالی مسلمان
حنفی المذهب و زنده گی شان چادر نشینی است.

نفوس بلوچستان تقریباً بربك ملیون و دو صد هزار بالغ میشود، و ولایت او
عجالتاً بدو حصه تقریق میگردد: - غربی و شرقی. حصه غربی در رقبه تقریباً
۶۰۰۰ مربع میل و بدو قسمت شمالی و جنوبی واقع شده که اول آن بری و ده یس
ساحلی است. این حصه غربی موسوم به مکران و حالیه مربوط به مملکت ایران بوده
و تقریباً دارای سه صد هزار نفوس است. قصبات مشهوره او عبارت است از: -
پمبور، مکران، جالق، دیزک، سرحد، ایرافشان، ماکار، سربار، لاشار،
چامپ، قابوخ، دامان و غیره. طوایف مشهوره این قسمت اینها هستند:

برهان زائی، یار احمد زائی، غمشاد زائی، بیهار زائی، جهان شاه زائی و غیره. در سال
بلوچستان غربی را در سال ۱۸۴۰ مسیحی بعد از عسکر کشی هندی پمبور اشغال
کردند، معیناً تا سال ۱۸۷۲ مسیحی بطور قطع حدود فارس شناخته نمیشد.

بلوچستان شرقی، در قرن ۱۹ عیسوی بالتدریج از طرف انگلیزها - بر سرشود،
و علاقہ های بلوچ در اثر پالیسی رابرت سندیمان معروف متعلق به حکومت هند بر سرشود
گردید، و حتی (پشین و سوی) که در جهت شمالی آن و مربوط بولایت هندوستان بود،
نزد سال ۱۸۸۱ مسیحی از افغانستان مجزاً و ضمیمه حکومت هند شد، و در سال

۱۸۸۲ بلوچستان، بلوچستان برطانوی گفته شد. و در سال ۱۸۸۹ تمام بلوچستان و زوب
تا حدود افغانستان به تصرف انگلیس ها رفت. سرحد حالیه بین افغانستان و بلوچستان
از جنوب رود گومل شروع شده بطرف جنوب غرب پیروود، و از آنجا به جنوب

شوراولك بطرف نوشکی میدود ، و متصل نوشکی ریگستان هلمند را عبور و تقریباً در يك خط مستقیم از بین ریگستان سیدستان بجانب غرب تا سرحد فارس تمتد میشود .

قصبه و شهرهای ، شهوره بلوچستان شرقی عبارت از کلات (۱۵ هزار نفوس دارد) قنډا بیل (قنډاره) کویته (پایه تخت انگلیزی بلوچستان) و لاس بیله ، نوشکی است . در قرن دهم شهر عمدہ بلوچستان قصدار بود که اهمیت امره زه کلات را داشت ، و عایدات گمرکی او را بار تولد از قول مقدسی يك ملبون درم می نویسد . در وقتیکه حکمران قصدار غیر از خلافت بغداد اقتداری را نمی شناخت ، محمود غزنوی در قرن یازده مسیحی جنگهای سختی با قصدار نمود . شهر قنډا بیل در مرکز حاصلخیزترین نقاط بلوچستان واقع شده ، و بقول اذکازها اگر معمور شود ، خورا که تمام بلوچستان را میتوان داد .

در ازمنه متقدمه که شعبه هند و اروپائی آسیائی از آسیای وسطی در ولایت باختر و آریانه مهاجرت کرده و از آنجا بصفحات داخله افغانستان منقسم شدند ، قسمتی از اینها برای اسکاستین و آرا کوسیا بقسمت های شمالی و غربی بلوچستان سر ایزر گردیده ، و بدو با تحریف همان اسامی اسکاستین و آرا کوسیا و آریانه نام وطن خود را او ریشیا گذاشتند ، قبایلی هم از همان اوقات نام خودشان را با تبدلات اسمای مذکوره آساگا و آساجدان نهادند که تا امروز موجود بوده ساگا و ساجران خوانده میشوند ، و محققین اروپا اینها را از ساکنان قدیم اصلی بلوچستان میشمارند . هکذا دسته های دیگر از طوایف باختر برای بلور و باکتیا بجهت شرق و جنوب بلوچستان سر ایزر شدند ، و اینها به تحریف کلمه باختر و باکت یعنی باخت (پختوی حالیه)

بختی و ماری و را هوی نامیده شدند ، که تا اکنون موجود و بقول مطلعین مشرب از همان بلشدگان قدیم این سرزمین شمرده میشوند . راجع به بختی ها و ماری ها که در جنوب کوه های سلیمان در بلوچستان سکونت داشته و رند بلوچ **Rind Baluch** خوانده میشوند دایرت المعارف بریتانیا چنین تعریف میکند : - « بختی ها و ماری ها مثل افریدی های افغان سفید میباشند ، و هم چنین هستند بلوچهای دیره جات . و اینها سوارکار و شجاع و مانند پشتون ها وابسته روایات اسلاف اند ، اصل کلمه بلوچ نیز تحریف همان اسم باختر و بلور است که امروزه بلوچ و بلوچستان نامیده میشود . طایفه براهوی که تقریباً سه صد هزار نفوس و ربع اهالی بلوچستان را تشکیل میکند ، بقول دایرة المعارف بریتانی اسم آنها (راهوی - مطابق بغرش) تحریف براهوی (مردم کوهی) بزبان سانسکریت است . و اینکه اهالی افغانستان را اغلباً هندو ها ، مردم کوهی مینامند . طیبی و معلوم است ، براهوی ها در میدان وسیع قلات تاسند سکونت دارند . طایفه تاجیک بلوچستان نیز از تاجیکهای قدیم افغانستان است که قسماً از پامیران در ماورالهرجرت نمودند و قسماً بصفحات بلوچستان هجرت کردند ، و اکنون طایفه از آنها بنام دهکانان در شهر مکران و اکناف آن توطن داشته ، و بنام نقیاهم یاد میشوند . قبیله هات را محققین در بلوچستان از طوایف اصلی فلوات آنجا حساب میکنند .

مروردهورپای اقوام جوار و در دست را در بلوچستان باز کرد و اختلاطهای قومی شروع شد ، از انجمله است فارسیهای که در ریگستانهای ماشکل و خاران سکونت دارند این طایفه از اختلاط بومی ها با فارسی ها بعمل آمده اند . طوایف ریگی ، بیکتانی که در علاقهای کر ، کچ ، کاش ، کاین و غیره بود و پاش دارند ، از اختلاط

اعرابی که در نصف ویگی بلوچستان قبایل بدوی و صحرا نشینی تشکیل کرده بودند ، بوجود رسیده است ، طایفه قشری از انجمله منسوب به قریشی عرب است . مغولهای تاتار که در قسمت جنوبی بلوچستان و در حصص کوهستانی و جنوبی خاران و مکران منتشر گردیدند ، نیز آه . ته آهسته با بومیان در آمیختند . و از اختلاط راجیوتهای هندوستان با اهالی بومی بلوچستان طایفه جدیدی بنام چنچکی ظهور نموده که در مکران ، بیخ گر ، کچ ، سکونت دارند . و طوایف پشتون از سلسله جبال جنوب ارا کوسیا بصفحات شمالی بلوچستان سران بر گردیدند . و از انجمله است طوایف ناصر ، خروت ، ترین و غیره .

بعد از آنکه آریین های افغانستان در بلوچستان به تشکیل جمعیت پرداختند ، مدتی با سوده گی زیست نمودند ، در آن عهد دیانت آنها بت برستی بود و زبان شان زبان قدیم آریائی افغانستان . و قتیکه دوا باختری سقوط کرد ، هخامنشیان بر افغانستان قسماً تسلط یافتند ، و از انجمله دارا یوش بود که بر سند و پنجاب دستی دراز کرد ، و بر بلوچستان تسلطی هم رساند . در اواخر قرن چهارم مسیحی اسکندر یونانی به پنجاب عسکر کشید و در وقت عودت بمملکت فارس ، از بلوچستان گزر کرد ، او درین سفر بیابانهای بی آبی را طی نمود ، و چاهها حفر نموده آبی خورد ، و بهای و خرمانی قناعت کرد ، و مجبور شد با اهالی شجاع رزم های سختی نماید . سکندر در عین این زحمات بعض اراضی شاداب و زرخیزی را نیز تصادف نمود ، و نباتات مقبول و بته های خوشبو و خار داری تماشا کرد ، و بالاخره بعد از طی کردن راهای صعب المرور ، تحمل گرمای سوزان حصص غربی مکران ، ازین وادی بسلامت گذشت .

بعد از اسکندر یونانیان در باختر به تشکیل سلطنتی پرداختند ، و سلوکس نیکبایر (۳۱۲ - ۲۸۱ ق . م) در رأس آن تشکیلات قرار گرفت ، متعاقباً

در هند هندوها بشوریدند و بنیاد یونانیان را بر انداختند ، قاید مشهور آنها چندر کپت موریا صفحات جنوب هندو کش را استیلا کرد ، و بر بلوچستان مسلط شد (۳۰۵ ق. م) مگردیری نگذشت دولت باختر قوی شد ، و شمرزاده گان باختری بر صفحات جنوب هندو کوه تادریای سند استیلا کردند ، ارا کوسیا پایه تخت قسمت جنوبی افغانستان قرار گرفت ، و نفوذ آنها در بلوچستان کشیده شد . در عهد دیمتری پادشاه مشهور باختر (ربع اول قرن دوم قبل المیلاد) تمام ولایات هندوستان تادریا ضمیمه حکومت افغانستان گردید . بعد از آنکه دوات باختر سقوط نمود ، کوشان شاهان جای آنها را در تمام افغان تان اشغال کرد ، و از قرن سوم میلادی دولت هیاطله عوض کوشانیان قرار گرفت . در فتور هیاطله ها ساسانیان فارس بر قسمتی از افغانستان مسلط شدند ، و نفوذ آنها از جهت غربی بلوچستان در داخله آن پهن گردید . ولی قدرت و تسلط همان رؤسای بومی را بود . این وضعیت تا ظهور اسلام طول کشید .

در طی این اعصار دیانت زرتشتی از جهت شمال و غرب و دیانت بودائی از شرق و شمال در بلوچستان نفوذ نمود و دیانت بت پرستی قدیم را تا اندازهئی فشار داد . زبان آریائی قدیم نیز در اثر اختلاط السنه فارس و یونان و هند از هم رفت و زبان نویی جائیدین آن گردید . اختلاط السنه لشتو و رابی و ورس در ترکیب زبان جدید مدخلیت تامی داشت ، و لغات هند در آن افزود ، و این همان زبانی است که تا اکنون بهلاوه زبان تاجیکی حصص غربی در بلوچستان معمول و مروج است . اما بسط و نفوذ تمدن باختری و بودائی در این ولایات فسیح الاراضی و قلیل النفوس محتاج تحقیق و کاوش های علمی است .

در قرن هشتم مسیحی افواج خلفای عرب بلوچستان را فتح کردند و اهالی بدیانت اسلام و متعاقباً بمذهب حنفی گرویدند ، در قرن نهم بلوچستان در قید

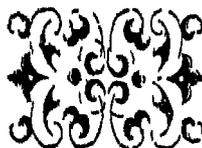
اطاعت پادشاهی زابل بود ، غالباً در ادوار ما قبل و ما بعد از اسلام مقدرات بلوچستان با ولایت زابل شریک شمرده میشد ، معیناً ریاست داخله در دست رؤسای بلوچستان باقی ماند . در عصر خلفای عباسی بغداد ، در بلوچستان سلسله بومی بنام آل سهراب حکومت مینمودند و سلطه این سلسله مدتی دوام نمود . و بعد ها حکومت به سلسله سواد منتقل شد ، این سلسله از باشندگان جبال بودند ، و یکوقتی مجبور با استمداد از قبایل براهوی شدند ، ولی این استمداد به ضرر آنها ختم گردید ، چه قبیله سر واری (یکی از قبایل براهوی) قوت گرفته و در تحت ریاست قنبرخان نامی حکومت کلات را بدست گرفتند و مدتی هم در انجا حکمرانی نمودند .

در قرن دهم حکمرانهای بلوچستان غیر خلافت بغداد قدرتی را نمی شناختند ، در قرن یازدهم دولت غزنوی آنها را مطیع حکومت مرکزی افغانستان قرارداد ، و تا اختتام دولت غور این قرار باقی بود .

در قرن دوازدهم هجوم خوارزمشاه و جنکین بساط سلطنت غوریه افغانستان را برچید و در ولایات فتور و خداد ، بلوچستان نیز در تحت ریاست رؤسای بومی مستقل گردید ، در قرن شانزدهم دولت جلال الدین اکبر شهریار گورکافی هندوستان ، بلوچستان ضمیمه دولت هند گردید ، و متعاقباً در تحت ریاست ناصر خان حکمران بومی کلات ، که از همان سلسله آل قنبر بود ، بلوچستان شرقی قوت گرفته ، و خان مذکور رؤسای سرکش مکران (بلوچستان غربی) را مطیع خویش ساخته ، و به تشکیل یک حکومت بزرگ بلوچستانی کامیاب آمد . بعد از فوت ناصر خان این سلسله از هم گسیخته و بلوچستان در تحت حکومتهای مختلفه بومی قرار گرفت . در قرن هجدهم نادر شاه ترکان بر بلوچستان مستولی شد ، و متعاقباً در همان قرن احمد شاه بابای بزرگ آن را بدولت افغانستان مسترد

نمود . در قرن ۱۹ سلطنت افغانستان گرفتار اغتشاشها و خانه جنگی ها بود ،
 لهذا چنانیکه در پنجاب هندوها ، و در سند میرها اعلان استقلال کرده و از افغانستان
 مجزا شدند ، بلوچستان نیز توسط خانهای بومی از افغانستان جدا شده و بسرعت
 ضمیمه دولت بریتانیای هند گردید .

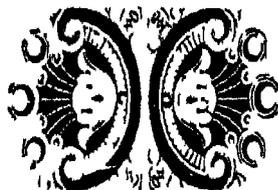
دوره اسلام در بلوچستان اسباب ترقی زراعت و حفر قنوات گردید ، و هنوز
 آثار زراعت و کاربزه های آن عهد پدار است . اصراب بندهای قیمتداری در
 بلوچستان اعمار نمودند ، و مساجد نفیسی در اینجا ساختند . سنای شهر مکرمان
 و کتیبه های ظریفی که مانده بهترین یادگارهای معماری مهندسین اسلام بشمار
 میرود . با کل حال ولایت بلوچستان از حیث تجارت و طرق مواصله بدیای بحار ،
 از عمده ترین ولایات مملکت بوده ، راهالی آن بشجاعت و زحمت کشی ، تحمل
 و جوانمردی ، فیاضی و جنگجویی متصف و موصوف است . (باقی دارد)



یاد آوری و پیشنهاد

انجمن ادبی حفظ و تدوین لغات و اصطلاحات مخصوصه زبان افغانی و فارسی
کوهستانی وطن را در نظر دارد .

هموطنانیکه بمقصد خدمت بزبان و ادبیات ملی انجمن ادبی را در بری راه کمک
نموده و قنأً فوقتاً یکمقدار لغات و اصطلاحات وطنی را اعم از افغانی یا فارسی
که مطابق بقواعد اصلیه زبان متعارفی ملی بوده و بین نویسندگان مسلکی معمول
و متعارف نباشد ترتیب داده و باین انجمن اهدا بفرمایند متشکراً بر رسم یادگار
بر علاوه اظهار قدرشناسی یکدوره مجله کابل را بیکان بآنها تقدیم خواهد شد .





شماره نهم

جبه ایست ما هوار ، علمی ، ادبی ، اجتماعی ، تاریخی

محل اداره : «یک» جاده آرک ، انجمن ادبی
 در تحت نظر انجمن ادبی طبع و نشر میشود .
 محاورات با انجمن راست .

عنوان تلگرافی : — کابل ، انجمن

اشتراک سالانه

۱۲ افغانی

» ۱۴

نیم پوند انگلیسی

رایگان

نصف قیمت

کابل

ولایات داخلیه

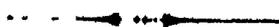
» خارجیه

طلبة معارف وطن که حاضر نموده های ۱، ۲، ۳ ،
 باشد و کسانی که قلمی مینمایند

سائر طلبة معارف وطن

۲۶ رمضان ۱۳۱۰ ق = ۱۵ دلو ۱۳۱۰ ش = ۳ فروری ۱۹۳۱ میلادی

فهرست مندرجات



صفحه	نویسنده	مضمون	نمره
۸	آقای غلام جیلانی خان اعظمی	۱ : علم و تربیت	۱
۱۰۰	حساب مولوی مهمل ربی صاحب	۲ : زبانها در بابل	۲
۱۲	آقای سرور سوپا	۳ : جلی غر جستانی	۳
۱۷	ترجمه محمد بهرحان مولوی اده	۴ : انسان چگونه بکتابت آشناسد	۴
۲۷	جبات مستفی	۵ : علم و عمل	۵
۲۹	آقای اعظمی	۶ : از مشاهیر تاریخی رجال وطن	۶
۳۱	افنباس و ترجمه ششم، ادراک دنیای	۷ : اسلام و کشف امریکا	۷
۳۶	عبدالک حان امیر	۸ : فضلی فراموس شده	۸
۴۱	آقای میر عالم	۹ : افغانستان و نگاه ساریج آن	۹
۴۱		۱۰ : تصاویر — ۳	۱۰



مهملات صدیق بزبان افغانی از مولفات اوست که تا کنون طبع نشده مولدش شهر قندهار مدت عمرش ٨٨ قوم او ساینان خیل و در سنه ١٣٠٢ به شهر قندهار طومار حیات را درنور دیده و بمقبره عمومی قندهار مدفون است . (باقی دارد)



افغانستان ونگاهی بتاریخ آن (بقلم آقای میرغلام محمدخان عبار)

(٧)

ولایت پاكښا یا پاختیا (قسمت شرق جنوبی افغانستان)
 ولایت پیکتیا یا پیکتی بیکا ولایتی است در شرق جنوب افغانستان که شمالاً بولایت کندهار (یا ولایت پشاور تا کابل) جنوباً به بحر عرب ، شرقاً به نهر سنده ، غرباً بولایت بلوچستان و زابلستان (قندهار) محدود و متصل است .
 قصبات و شهرهای مشهورهٔ حالیه پاختیا اینهاست : — گردیز ، خوست ، ارکون ، تهل ، وانا ، قلعه کرم ، دیره غاربخان ، دیره اسمعیل خان ، شکارپور ، تهنه ، جیکب باد ، سیالکوت ، کراچی ، بنو ، دامان ، گلاچی ، جام پور ، کاشمون ، کنده کوت ، غوث پور ، نور پور ، یعتوب آباد و غیره بندرگاه کراچی که جای بندر گاهای قدیم پاختیا را در ساحل بحر عرب گرفته ، از دروازه های مهم بحری آسیای وسطی شمرده میشود ، سلسلهٔ جبال سلیمان که در قلب ولایت پاختیا شمالاً جنوباً سیر میکند ، از کوه های عظیم افغانستان است . دریا های معروف پاختیا عبارت است از انهار کابل ، کرم ، توجی ،

کومل . دریای اول الذکر فاصل باختیا وگندهاریاست . وادبهای این انهار اربعه (بعلاوه راه بین کوپته و قندهار در جنوب ، و معبر خیبر در شمال) شاهراهی اصلی است که صفحات باختیای غربی را به حصص باختیای شرقی وصل مینماید . رو بهمرفته ولایت پاحتیا ملک کوهستانی و دارای آب و هوای مختلف ، جبال بلند ، دره های مهیب و هولناک ، آبهای جاری ، جنگلهای سرسبز ، میدان وسیع ، حوزه های کوچک و زیبا است ، سطوح مایله و دامن شرقی جبال اوصفحات فرورفته و حاصلخیزی دارد که تا بود بارسند میرسد ، اینحصص بسی هوای گرم داشته و استعداد زراعتش بیشتر است ، قسمت های مرکزی و غربی او در ارتفاع جبال (ازیک تا شش هزار فوت) اشجار بسیار سرو ، صنوبر ، کاج ، جود ، بلوت ، چارمنز و غیره میرو یابد ، فواکه وحشی ، گلهای خوشبو ، نته های خاردار ، نیشکر و شبدرد ، حیوانات وحشی و اهلی ، سیاع باختیا معروف مسکت است . جهات شمالی و جنوبی باختیا دارای معادن قیمتمندار است از قبیل : - سرب ، جست ، ذغال سنگ و غیره .

جغرافیای ولایت پاختیا در دو نیمه زار سال بیشتر و سیمتر ازین بود که ما گفتیم ، پدرو مؤرخین هیرودوت ، حدود اینولایت قویم و قویم را نشان داده است ، و مستر بیلو توضیح مینماید ، او میگوید : - در آنهمند (حار قرن قبل المسیح) این ولایت افغان (پاختیا) بنام بیکتیا و یا پیکتی و اهالی آن به اسم بیکتین موسوم بود ، و بختون اسروزه من حیث اهلیت و نسل عینا همیان بیکتین مؤرخ یونانی (هیرودت) منطبق میگردد . این پاختیای هیرودتس برکناره دریای سند واقع و دارای اهالی بود که بچهار حصه منقسم گردیده ، و حکومت واحده تشکیل نموده بودند . ولایت مذکور دروسعت به بختون خواة حاضره مطابقت داشت ، و حدود آن باینقرار بود : - پاختیا شامل است

بر همه علاقهای سلسله کوه ساین و کوه سفید ، که از یکطرف شمالاً الی منابع دریا های سوات و پنجکوره و سلسله کوه دوما ، و ا ر طرف دیگر تا سواحل جنوبی دریا های لوگرد کابل الی جلال آباد و سمت داشته ، شرقاً بدریای سند و غرباً بدریای هامند محدود و متصل بود ، حدود جنوبی آن همان بود که حاضرآ علاقه کاکراست و از انجا متوازی علاقهای : - پشین ، شال ، وادی بوری ، الی دریای سند پیش میرود . پس ولایت زابل (قندهار) نیز داخل حدود ولایت پاختیای قدیم بود .

مستر بیلو برای آنکه محل وقوع ولایت پاختیا را روشنتر در افغانستان طبیعی معین کند مینویسد : - « وقتی که ما بجزغرافیای قدیم این ملکی که - فارسی ها اورا آریا و رنا ، و یونانیان آریانا - میگفتند ، و بعد ها خراسان و حالا افغانستان نامیده میشود - نظر مینماییم ، تقسیمات عمده ملکیه او از زمانه قدیم اینچنین معلوم و آشکارا میشود : - در جهت شمال ولایت پاختیا (باخ ، بدخشان ، میدنه) و ولایت مارگیانا (مرغاب و مرو) در جهت جنوب ولایت باکدراسد (کدروسیا = بلوچستان) در سمت غرب ولایت آریانا (هرات و خراسان) و ولایت درنگبانا (سیستان) در سمت شرق یک حصه از ولایت پاختیا (چترال و نورستان) و ولایت پاختیا ، در قطعه وسطی ولایت پیرو باسیس (غور و هزاره جات) و ولایت اراکوسیا (قندهار) پانچسبانه تنها ، ولایت زابل بلکه ولایت گندهاریا (پشاور ، سوات و باجور ، کابل) نیز داخل ولایت پاختیای قدیم بود .

اما مرور دهور و حوادث تاریخی ، پاختیای قدیم را دو بار سر نوشتهای متباین و متخالفی نمود ، بنوعی که میتوان گفت پاختیا از قطعه نظر جغرافیای تاریخی بسه حصه منقسم میگردد . اول پاختیای جنوبی یعنی قسمت زابلستان

وسند تا بلوچستان ، دویم پختیای شمالی یعنی قسمت کند هار یا ، سیوم پختیای مرکزی . شاهراه قندهار و کویته و معبر دره بولان بین قندهار و سند ، زودتر از همه گذرگاه ترکتازان هند قرار گرفته و ضمناً سریمتر ولایت زابل داخل مدینت جهان گردید ، اینستکه یكوقتی زابلستان را یکی از کانون های مدینت یونانیان پختیای مشاهده مینمایم . هکذا شاهراه خیر معروض عبور فاتحین بزرگ گردیده ، و ولایت کندهار یا روزی از مهمترین مراکز مدینت بودائی بحساب رفت . درین میان پختیای مرکزی مراحل جداگانه و خاصی را طی مینمود ، یا رطابت این مطلب بود که ما از پختیای جنوبی (زابلستان) در گذشته سخن گفتیم ، و از پختیای شمالی در آینده بحث خواهیم نمود ، در اینجا توجه ما معطوف بتاریخ پختیای مرکزی است ، معینا نمیشود مطالب را فشرده و در حدود معینی نوشت ، زیرا پختیای وطن افغانستان یکی از عمده ترین قسمت های قدیم محسوب است ، و بطوریکه میتوان فهمید افغانستان در قدیمترین ازمنه تاریخی خود بعد از آنکه نژاد آریان در آن وارد و ساکن شد ، در سه قسمت اساسی منقسم گردید : - ولایت باختر در شمال و شرق (شامل صفحات سرو و مرغاب ، میمنه ، بلخ ، قطن و بدخشان ، چترال و نوبستان) ولایت آریانه در غرب و مرکز (شامل هرات و خراسان ، سیستان ، غور و هزاره جات) ولایت پختیای شرق و جنوب (شامل باجور و سوات ، پشاور ، کابل ، دیره جات و سند ، سمت جنوبی حالیه ، قندهار و بلوچستان) سایر تقسیمات ملکیه و طوایف افغانستان ازین سه منشأ بزرگ یعنی باخترها و آریانه ها (آریانه های هرات) و پیکتین ها (پختاه ها) مشتق و منشعب گردیده اند ، بیلونیز حدود باختریای قدیم را باین نوع تعیین میکند : - ولایت باختر که هندوها آریانه ها ملکا مینامیدند ، در شمال و مشرق افغانستان و شامل تمام علاقهای است

که در میان دریای آمون تا سرحد بلخ ، و حصه بالائی دریای سند واقع گردیده ، و سرحد مذکور از سلسله کوه دوما - که بطرف مشرق و مغرب از منابع سوات و پنجکوره (سواتس و گواریس یونا نیها) امتداد دارد - منقطع میشود ، و در جهت جنوب و غرب سرحد باختر یا متوازیست به کوهسای بگمان الی سلسله جبال التور ، که یا بحساب علاقه های لهو گرد و وردک بطرف جنوب سرحد باختر میاند ، و شیرین دهن دره غزنی را بدره پری جکدک متصل میسازد ، و بیشتر ازین علاقه دریای کابل تا محله اتصال بدریای چترال یا کنز ، سرحد باختر را تشکیل مینمود ، پس بطرف شمال شرق ولایت بولر یا بلور (نورستان حالیه و چترال) داخل حدود یا حتر یا شمرده میشود .

علی کمال حال در قرن های قبل التاریخ بعد از آنکه آرین ها از آسیای وسطی داخل باختر و آریا گردیده و از آنجا بسایر صفحات افغانستان پراکنده شدند ، قسمت بزرگی نیز وارد وادیهای ولایت باختر شده ، و بدو آبا نحریرف کله با کتر (باختر) اسم با کت و پا کت را روی وطن جدید خود گذاشتند که متعاقباً با کت و پا کتیا گردید ، و خود نیز به پا کتین مشهور شدند ، چنانیکه ازین اسم ها در دو نیم هزار سال پیشتر پدر مورخین ذکر کرده ، نام باخت و پختون که بعد ها اسم ملی اینها گردید ، نحریرف کوچک همان اسم پا کت و پا کتیاست ، چنانیکه بیلو گوید :-
 « اسامی پختون و پختو موافق همان اسم پختوز منذ کوره هیرو دوت است ، پس میتوان فهمید اسم پختانه در همان عهد قدیم مرادف نام پا کتیا و پکتانه بوده ، و پختوی در جای کله پکتوی یم و پکتوی استعمال میشده است . اصطلاح پختون یک لغت ملی افغانی است که تبدیل آن به کله پشتون و پشتو در حصص غربی جنوبی باخترای قدیم (ولایت زابل) محض از یک تبدلات طبیعی در اثر و ضعیفات جغرافیائی بعمل رسیده ، و امروز پختانه و پشتانه (از واحد پختون و پشتون)

مستعمل و نام ملی افغان ها است ، بیلو و بار تولد و سایر محققین عیناً این عقیده را تأیید میکنند .

بطوریکه هیر دوت مینویسد طوایف اساسی پختانه های قریم در انهد چهار شعبه بود : — گنداری ، آپارتیا ، ستاکی دا ، د ادیکا . شعبه گنداری از همان عهد قدیم بوادیهای گندهاریا (ولایات پشاور ، کابل) ساکن شده بود ، در اسفار دارا یوش (پنجقرن قبل المیلاد) ازینها با اندک تحریفی بنام دنداری ، در کابل و نواحی آن در تاریخها ذکر شده ، اسم گندهارا نیز ماخوذ از نام طایفه گنداری است ، پس آنها شعب ریادی از طایفه گنداری منشعب گردیده و اسامی اغلبی تحریف کلمه گنداری بوده ، که ازان جمله است طایفه گندهاپور افغان که تا هنوز در حصص جنوبی ولایت گندهاریا (پشاور) مسکن گزینند . بیلو میگوید : — گنداری ها در اوایل اراضی مابین دریای کابل و دریای سند را از نقطه تلاقی دریای کنر بدریای کابل الی چاکان سرای و سلسله کوه دوما — اشغال نمودند ، این رقبه شامل علاقهای ذیل است : — گوشتا ، با جور ، بنیر ، چله مهیان ، مندر (یوسف زی) هشت نگر ، داؤد زای . بعبارت دیگر وطن گنداریها در اوایل شامل وادی پشاور بجهت شمال دریای کابل و کوههای که در آن جبهه بچهار دور کشیده شده ، بود ، و این ملک محدود بآن نقطه زینی است که بین گوشه تلاقی دریا های کابل و سوات افزاده ، شمالاً بکوه نور و غرباً بدریای کنر تحدید میشود . و ماراجع باین مطالب در قسمت گندها یا سخن خواهیم گفت .

شعبه آپارتیا یعنی افریدیها (دیده شود هیر و دوتس نالیف لارنس و انسکلوییدی اسلامی بریتانیا) بقول بیلو در اوایل ساکن سرزمینی شدند که شامل است بر همه سلسله کوه سفید و علاقهای شمالی و جنوبی او الی دریاهای کرم و کابل

وسعت ایخصه شرقاً ضرباً از تپه پیوار یا منابع دریای کرم تادریای سنده است و نقاط تلاق آن بدریا های کابل و کرم جانب شرق میباشد . اما شعبه ستاگی دا یعنی ستگک وشتگک یاختک (رجوع شود به نبرو دوت تالیف لارنس و کتاب بیلو) در اوایل بملاقه سکنا کزیدند که شامل سلسله کوه های سلیمان و شاخ های کلان غری آن (موسوم به شنوال) و ملک میدانی تادریای سند بود ، که جنوباً الی دیره اسمعیل خان موجوده وسعت داشت ، و سرحد جنوبی آن در سلسله جبال سلیمان بمقام برمل خاتمه می یافت (و متوازی سرحد کا کر امتداد داشت) .

راجع بشعبه دادیکاهیر و دوت میگوید: دادیکا در نهایت حصه شرقی سلطنت دارا ولایتی تشکیل کرده بودند ، و بیلو میگوید تاجیک های امروزه بقایای همان دادیکای قدیم میباشند .

تاریخهای ماورالنهر ، بنویسد تاجیک ها (دادیک ها) در قرون قدیمه از پامیرات افغانستان در انجا ها هجرت کرده اند ، در قرون وسطی طایفه یوسف زائی افغان در علاقهای سوات ، باجور ، بونیر به بقایای طایفه دادیکا موسوم به دیکان ها فشار آورده و بکلی آنصفحات را اشغال کردند ، موجودیت قسم اعظم تاجیک های امروزه در چترال و بدخشانات که از همان عهد قدیم یادگار مانده اند ، بکلی تأیید اقوال هیر و دوت و بیلو و غیره مورخین را مینماید ، و معلوم میشود مسکن تاریخی شعبه دادیکای قدیم پختانه همان صفحات شرق و شمال افغانستان بوده ، و از انجا بمرور زمن در سایر صفحات داخله و خارجه افغانستان مهاجرت اختیار کرده اند که تا امروز در افغانستان و ماورالنهر و فارس بنام های تاجیک و دیکان و دهوار یاد میشوند . بیلو طایفه داری را که در بین طایفه کا کرها آباد بوده و بطرف سرحد جنوبی ملک ستاگی دای قدیم جاگیرند ، نیز نماینده

شعبه دادیکا میداند . (کا کر های حالیه در علاقه چیچ وراولپندی در سواحل سند و دیگر مقامات هندوستان توطن دارند ؛ وطن کا کرها در سرحد سند تقریباً یکصد میل است ، و شمالاً جنوباً از علاقه طایفه وزیر (ویرسی مورخین اسلام) گرفته تا حدود بلوچها وسعت دارد ، و سلسله جبال ژوپ فاصل حدود آنها یا وزیرهاست .)

پیشتر گفته بودیم در زمانه های قبل التاریخ افغانستان در سه ولایت و طوایف اساسی - باختر ، آریانه ؛ پختانه - منقسم بوده ، و سایر طوایف و تشکیلات ملکیه ؛ از آنها مشتق گردیده است .

درین میانه قسمت بزرگ مهاجرتهاى داخله و خارجه از طرف پختانه ها بعمل رسیده ، و سلسله این مهاجرتها از قرون قدیمه و دور های ما قبل الاسلام تا اعصار بعد الاسلام در از منه مختلفه کشیده شده است . چنانیکه قسمتی از شعبه دادیکای پختانه در همان عهد قدیم از ولایت باختیا در شرق شمال و شرق ولایت باختر ریخته و صفحات چترال و بدخشان را اشغال و از اینجا قسماً بامورالنهر پراکنده شدند ، و همچنان در وادیهای وسطی افغانستان و صفحات بلوچستان و سیستان منتشر گردیدند . در دوره قبل الاسلام طوایفی از شعبه کننداری پختانه در وادیهای وسطی افغانستان (هزاره جات حالیه) و سواحل ارغنداب و هلمند رحل اقامت افکندند ، بیلو تاریخ هجرت موخر الذکر را در اوایل میلاد مسیح می شمارد . هکذا سایر طوایف پختانه بجزال غور و صفحات سیستان و بلوچستان کشیدند . اما در دوره اسلام مهاجرتهاى طوایف پختانه در داخله تکرار شده و آنها در ولایت تخارستان و باختر و آریانه و سیستان و بلوچستان و غیره منتشر گردیدند .

پختانه ها باین مهاجرتهاى داخله اکتفا نکرده در جهت شرق نهر سند را عبور

نمودند و در ملتان به تشکیل جمعیت و حکومتی پرداختند ، و متعاقباً حصص مهمه پنجاب را اشغال و از آنجا بصحنه هندوستان کشیدند ، انسکلوپیدی اسلامی بریتانیا نیز گوید :- پختانه ها فامیلهای زیادی از پراچی و سور در هندوستان گذاشتند قبایل افریدی و ارگرائی ، بنگش و ترین ، در صفحات پنجاب بسیار قوی گردیدند و زیاده از صد هزار در قریه جات متحده هند با اسم طبقه غوری جمع شدند ، هکذا طوایف کاکرو زمند و ابدالی در پنجاب تراکم نمودند ، اما پختانه های که در شمال هندوستان (نهزاران هزار نفر) ساکن شده اند زبان خود را فراموش کرده اند . « بعلاوه پختانه ها در اواخر بصفحات شمال شرقی و شمال غربی مملکت فارس ریختند و منجهاله شاخه بنگش ها در مازندران به تشکیل جمعیتی پرداختند .

ار قدمات نژاد پختانه این مطلب بخاطر میرسد که بسی از طوایف پختون از جبال عظیم افغانستان بسایر ممالک دوردست جهان هجرت کرده ، و در طی قرنهای متمادی از اصلیت خود ها فراموش کرده اند ، و ممکن است روزی دست علم بشر نقاب از رخساره این حقیقت بردارد چنانکه بیلو میگوید :- « برای متجسسین و محققین علم تاریخ در مملکت پختون یک صفحه بی نهایت وسیع راز شناسی و اسرار عجیبه خوابیده و خاموش است » بیلو بعد از آنکه راجع بحفظ اسامی دونیمهزار ساله طوایف و مقامات پختانه (تاحال) و تطبیق آنها عیناً با اقوال پدر مورخین هیرودوت اظهار شگفت و حیرت زاید الوصف مینماید مینویسد :- « هیرودوت یک مملکت مختلاف و با الکل جدا گانه با اسم پاکتیا در ولایت ارمینیا متذکر میشود که با پاکتیای افغان اسماً منطبق میگردد ، بعلاوه مشکل نیست این اسم را در ممالک اوروپای جنوبی تجسس نمائیم ، بکتوی ایم (قدیم) یعنی پواتیرز (جدید) در فرانسه و بگتس در جزایر انگلیند عیناً بنام پاکتیای قدیم افغان تطبیق میشود بکتیس و اسکتیمه ملک پختانه با بکتس و اسکات وطن ما (انگلستان) شباهت

بحیرالمقولی دارد ، اسم مردمان کبیرین که در برطانیه قدیم سکونت داشتند و مردم کمباری از خانواده خان قلات بی کم وزیاد بانام کاماری و کامیرخیل باختیا که شعبه بزرگی از افریدی هستند مطابقت مینماید ، و هکذا نام مردم لاگرین که در برطانیه قدیم ساکن بودند بانام مردم لوگری از لوه گر باختیا (لهوگرد - کابل) تطبیق میشود ، و در واقع این مشابهات باین مسافات بعیده بسی حیرت انگیز

متطلمین بتاریخ انساب و طوائف باحتناها در بسیاری از موارد باین مشابهات و مطابقات بر میخورند ، و میتوانند بسا اسامی مقامات و طوائف پختونهارا با اسامی سایر طوائف و مقامات داخلی و خارجی افغانستان تطبیق نمایند . مثلاً راجع به کلمه غر (کوه) مسیو بار تولد میگوید : - « کلمه غرچ = غرچ یا غرش یک اصطلاح آریایی است که تا امروز بنام خلیج در آسیای وسطی باقیمانده و در مورد سکنه آریائی ولایت کوهستانی قسمت علیای مرغاب استعمال میشود . و بعقیده توماشک از کلمه Ger غر = گر (کوه) از زبان باکتری قدیم مشتق شده است ، و پختانه ها تا هنوز کوه را غر گویند مثلاً اسپین غر (کوه سفید) و طور غر (کوه سیاه) و غیره کلمات هنرچ و غرچ و غرش ماخوذ همان کلمه غراست که بعد ها خلیج گردیده و در بعض حصص غاچ مشهور شده و حالیا بنام غلز و غلزی (غلزائی و غلجائی) معروف میباشد . چنانیکه بار تولد در مورد هوتکی های غلجائی صراحتاً مینویسد : - « در اوایل قرن ۱۸ افغانها از سقوط دولتهای صفوی فارس و مغول هند استفاده کرده و بهمان سرعتی که کوهستانیان غور (افغانان غور) در قرن ۱۲ ترقی کرده بودند ، در مراحل بلندی قدم گزارند ، در سال ۱۷۰۹ میرویس رئیس خلیج ها (غلجائی ها) قندهار را متصرف شده و حتی بسال ۱۷۲۲ پسرش

محمود ایران را مستخر کرده پادشاه ایران شد ، نادرشاه برای آنکه به اهمیت خلیج ها (غلجائی ها) شکستی وارد نماید رؤسای قبیله 'فغانی ابدالی را بریاست عسا کر افغانی تعیین میکرد ، احمد رئیس ابدالی از همان جمله بود که در قندهار دولت مستقل افغانی تأسیس کرد .

اسمای مقامات غوری (در جنوب غربی قطن) غوربند (در شرق باهیان) واسامی طوایف گاری = گری (از شاخه شتک) و غوری زئی (شعبه جدرام) وغوریا خیل وغوریا وغورنی وغرشین (شعبه شرخبون) وغری (شعبه ختک) رویهم رفته مأخوذ و محرف همان کلمه غر - یختو (کوه) میباشد .

هكذا کلمه تور بو او معروف (شمشیر) که اسم صفت آن بزبان پختانه توریلی (شمشیری) است ، مصدر اشتقاق بسا اسامی طوایف و مقامات داخه و خارجه گردیده از قبیل نامهای طوایف پختانه در داخل : - توری و توری خیل (از شعبه کررانی) و ترین و تور (شعبه ترین و ناصر و ملهیی خیل) و دور (شعبه میانه شرخبون) و توران (از غلزائی) و شاه توری (شعبه مونسی) و شور (اسمعیل خیل لودی) و اسم توران (که در حدود قرن دهم عیسوی بر بلوچستان اطلاق میشد) و نام توران (که در موارد طوایف آریائی ماورالنهر بمقابل نام ایران مستعمل بود) تماماً مشتق و مأخوذ از کلمه تور افغانی « شمشیر و شمشیری » است ، و این مطابقت در مورد توران ماورالنهر ارتباط نزدیکی و لغوی آنها را با پختانه ها ظاهر می نماید .

اسامی طوایف پختانه از قبیل کنداپور « شعبه استوری = ستاره » و کندری « اولاده تور » و کندی خیل « اولاد موسی » و کندو خیل و گیکاری (شعبه شرخبون) و کنداخیل (شعبه تو، مان) و کنداو (شعبه موسوزائی) مشتق و محرف اسم شعبه قدیم کنداری پختانه است . و اسمای طوایف

دادائی و دیگان خیل (شعبه شرجون) و دهور و دیگان «شعبه بزرگ تاجیک» در داخل و خارج افغانستان تبدلات کلمه دادیکای قدیم پختانه میباشد. اسمهای سیت، سکائی، ساکارا موکا = سکستانی = سیدستانی در داخله و سکائی ها = سکها در ماورالنهر با اسامی طوایف سیگی «شعبه تور» و سرکانی «شعبه الکزی» و شکرزائی «اولاده بریج» و سکتوی «از شعبه اورمر» و ساک «شعبه مامی خیل» و سلایق خیل «شعبه نافر» و سیتی «شعبه غرون» و سرک و سرکی رائی «شعبه لودی» و سوران (شعبه از غرغشت) و سکاک (شعبه مامدی زی) و شتک «شعبه کرانی» و سوران خیل «خروئی» و سور «لودی» و اسم آکسس «نهر آمون روهمرفته تحریفات و مشتقات همدیگرند.

اسم های گرجی و کرجستان «فقاز» با اسم گرجی زای «اولاده برك زی» پختانه، و نام بابل قدیم با کابل و زابل یا حتیا و نهر جهام «در پنجاب» با طایفه جیام پختانه «شعبه شتک» مناسبات قریبه دارند، مثلیکه نامهای زابل «قندهار» و کابل با نامهای طوایف راوی خیل «شعبه خرت» و کابل خیل «شعبه سلیمان زی» و کابل زی «شعبه پنی» و کابل خیل «شعبه تورمان» و نام طایفه بلخ خیل «شاخه نیازی» با بلخ قدیم، و علاقه اییک «در جنوب ولایت بلخ» با نام طایفه اییک پشتون «شعبه سروانی» و نامهای قلعه خیصار «در شرق هرات» و علاقه های لوگر «در مرغاب و جنوب کابل» با نام دره خیصور «بجنوب داور در قرب بنون» و طایفه لوگر خیل «شعبه تورمان» و اسامی طایفه پختی «در بلوچستان» و مقام کهکران «در غرب شهر قندهار» با اسمای طایفه پختی «شعبه تنی» و طایفه کهکور «شعبه سروانی» و شعبه کاکروکران، موافقت و مناسبت نزدیکی را داراست.

در سطور بیشتر راجع به وجه تسمیه پختون و پختانه شمه نوشتیم ، مهذا باستی
 فهمید مرور زمان واصطلاحات طوایف داخلی افغانستان واجانب ، اسامی متعددی
 در مورد پختانه ها مستعمل ومصطاح ساخت ، چنانیکه هندو ها سرزمین پختانه را
 (روه) نامیدند ، و روه در لغت ایشان مفهوم کوه را ظاهر مینمود ، پس پختانه ها
 به روهیله موسوم شدند ، اجانب هم بعضاً پختانه ها را مطابق اصطلاح هندو ها
 روهیله گفتند ، در مطالعات تاریخهای هندوستان باین اسم بسیار بر میخوریم
 انسکلوپیدی اسلامی برتیا نیا نیز گوید :- « مهاجرین افغان که از افغانستان در
 هند رفتند و قسماً دروادی کنج ساکن گردیدند ، به روهیله موسوم شده و این
 اسم را به ایالت خود شان (روهل خند) دادند . « با اینتراب اسم روهیله عمومیت
 نیافته و در مفهوم خاص باقی ماند . اما اسم پتهان که از قرن شانزده عیسوی بین
 محررین ظاهر ، و در مورد پختانه ها مستعمل گردیده ، قبلاً اسم قبیله وی یکی
 از قبایل پختانه ها بوده ، و مشتق از اسم پتان و پتی که از شعبه های بزرگ پختانه
 است ، میباشد . در هندوستان کلمه پتهان نسبتاً عمومیت پیدا کرد ، زیرا تحریف
 هندی کلمه پختانه و پشتهان نیز پتهان گردید .

اسم افغان با آنکه خیلی در قدیم استعمال شده ، مهذا گاهی در مورد نژاد
 ویا عموم طوایف پختانه اطلاق نگردیده است ، نام افغان مثل اسامی سوری ،
 غوری ، لودی ، خلجی و غیره در اوایل تنها نام قبیله وی بوده و بعد ها اسم
 ادبی گردیده است ، چنانیکه در آغاز فتوحات عرب در ضمن اسمهای طوایف
 افغانستان در غور از قبیل سوری و غوری گاهی از قبایلی بنام بنی افغان
 نیز در تاریخهای مسلمین ذکر شده ، و از آنجمله بود قیس افغان که در حجاز
 رفته مسلمان و موسوم به عبدالرشید گردید و در دعوت خود بنور مجاهدات زیادی
 در راه نشر اسلام نمود ، از آن بعد غالباً اهالی خود را بفامیل او منسوب نموده

و شجرهای حیرت آور انساب جعل میداشتند که تا هنوز باقیست . از قرن پنجم هجری اینطرف رفته رفته کلمه افغان معروفتر و مفهوم خارجی آن وسیعتر شده و بنوعیکه در قرن شش هجری بعضاً اسم افغان در مورد همان طوایف پختانه تذکار یافته که در کوههای سلیمان سکونت داشتند ، و البرونی نخستین بار از قبایل چندی بنام افغان در قرب وادی سند سخن رانده ، انسکلوپیدی اسلامی بریتانیا مینویسد ریورتنی ساکنین جنوب کرم و شرق غزنی را افغان نامیده است . فردوسی در قرن ۱۱ از طایفه افغان اسم برده و ابن بطوطه در قرن ۱۴ از اسم افغان در کابل ذکر میکند . با کل حال هنوز کلمه افغان اسم ملی و عمومی پختانه در افغانستان نگردیده بود ، تنها در صفحات تاریخ براسمای طوایف مشهوره پختانه اسم افغان اضافه شد ، چنانیکه در سال ۲۳۱ هـ هنگام عسکر کشی سلطان مسعود غزنوی در ولایت پاختیای شورش طلب قطعاً از اسم قبیله افغان حق ابدالی سخن نمیکوبند . و در سال ۵۱۲ هـ مینویسند از سلان شاه عسکری مرکب از خلیج (غلزائی) و افغان تشکیل نمود ، وافی گوید سهرام شاه اردوئی از افغانها و علاجها مرتب نمود . و فرشته مینویسد غاث الدین غوری قشونی از افغان بساخت و یکی از مامورین هندی او عده از راجپوتها و افغانهای سوار کار تشکیل کرد در سال ۶۵۸ هـ هنگام سلطنت نصیرالدین محمد در دهلی ابوبخ خان سه هزار افغان از قبیله کوهی میوات راجپوتانا استخدام نمود . بعد ازین آهسته آهسته اسم افغان در دروید طوایف بزرگ پختانه داخل شد ، و بهدارکی در هندوستان کلمه افغان نهاینکه اسم ادبی گردید بلکه مهاجرین جدیدالو رود طوایف پختانه از هر قبیله و عشیره که بودند بلا استثنا افغان نامیده شدند ، فقط طوایف بزرگ پختانه که پیشتر باسمای قابلی و قبایلی خویش مشهور و در هندوستان بودند ازین تسمیه نوکناره مندند ، عامداً غالب مورخین اجنبی و دور دست ا در معرفت آن

طوائف بزرگ اشتباه دست داد و غالباً آنها را در تحت عنوان کلمه افغان که اسم جدید الولاده پختانه ها بود جمع نه نمودند ، تنها معدودی از مورخین و محققین اروپا و آسیا با تحقیقت رسیده و پرده اشتباه را کنار نمودند از قبیل مستر ملسن و مستر براون و مستر ولیم بیل و مستر مار سدن و غیره و هکذا صاحبان تاریخ سیر المتأخرین و حیات افغان و خورشید جهان و انتالهم . برون مورخ تاریخ ایران سلسله سلاطین غور را از افغانهای فیروزه کوه حساب میکنند و ملسن قطب الدین اولین فاتح دهلی را یک کافر افغان نامدار میشناسد ، و مستر مار سدن مفتش مدارس مدراس در تاریخ کلاسیکی هند انگلیزی *History of India - By - E. Morsden 'B. A* سلسله سلاطین غلامان (جانشینان قطب الدین - التیشیه ، بلنیه) و سادات (خضر خانیه) و خلجیه (غلجی) و تغلق شاهیه را در هندوستان واضحاً از جمله سلسله های افغان می شمارد . تامس ولیم بیل (صاحب مفتاح) با شمردن نسب نامه پادشاهان تغلق انساب آنها را به افغانهای غور ثابت مینماید . و الحاصل بعد از قرن شانزده مسیحی اسم افغان بطائفه ابدالی اطلاق شده و در آواخر مخصوص دریائی ها گردید ، پس از آنکه دریائی ها به تشکیل سلطنت جسیمی در افغانستان پرداختند کلمه افغان اسم ملی عموم پختانه ها و اهالی افغانستان گردیده و نام مملکت نیز افغانستان شد . وجه تسمیه افغان و ماهیت این کلمه نزد محققین هنوز مجهول است ، اما بیلو فکرداد از زبان آریائی گرفته شده که اغوان بوده و اکثر آوگان تلفظ می شد و حالیا افغان گفته می شود .

هر حال بعد از آنکه شاخه پاکت ها (پختانه ها) وارد سرزمین پاکتیا (پاکتیا) شده و تشکیل جمعیتی نمودند ، دیانت آنها عبارت از عناصر پرستی و بت پرستی قدیم گردید . وقتا که باختر (۷ قرن ق . م) مذهب جدید زرتشتی

را ایجاد نمود ، پاختیا از زابل تا کند هار یا وازسند تا کابل تحت اداره قومی واقع بود . سلطه سیاسی هخامنشیان فارس (بعد از قرن ۷ ق . م) بر نفوذ مذهب زرتشتی در پاختیای جنوبی (زابل) تا حدود سند پیفزود ، و پاکتیای شمالی (از کابل تا پشاور) در زیر سلطه هخامنشیان واقع گردید ، معیناً پاختیای مرکزی در سایه جبال شامخه و دره های هولناک خویش از هر گونه تجاوز و تسلطی مصئون ماند ، و در کتبه های مستملکین نامی از او برده میشود .

یونانیان (در قرن ۴ ق . م .) از خراسان بهرات و سیستان و از آنجا به مرخواتیش (از خاج) یعنی پاختیای جنوبی کشیدند ، سکندر از قندهار ببلخ و از آنجا تا سیحون رفت و دوباره از راه بلخ هندو کش را عبور و معبر خیبر را در پاختیای شمالی گذر کرد ، اما حمله های شدید پاختیا سکندر را موقع نداد به پاختیای مرکزی چشم حرصی باز کند لذا بسرعت ایندس را عبور نمود . یونانیان باختر از قرن ۳ تا اول قبل المیلاد چراغ با فروغی از مدینت باختری در افغانستان افروختند و پاختیای جنوبی یکی از مراکز این مدینت بشمار رفت ، هکذا پاختیای شمالی داخل تمدن مشمش می گردید ، و هم درین عهد بود که سیمرخ بودا فضای مملکت را زیر پر گرفت و مخصوصاً پاختیای شمالی منبع اولین مدینت جدید (بومان و بودا) قرار گرفت ، معیناً اندازه و تقدیر نفوذ این مدینت ها در سرزمین دشوار گزار پاختیای مرکزی محتاج تحقیقات عمیق عالمی است . در همان اوایل دوره یونانیان بلخ هندوها بر پاختیای جنوبی و شمالی موقته تسلطی بهم رساندند ، مگر در پاختیای مرکزی این تسلط را وقعت و مقداری نبود . می توان گفت از قرن اول تا قرن های سه و چهار مسیحی (مدت سلطنت سلسله کوشانیان افغانستان) و از قرن چهار بعد (۴۳۰ مسیحی) تا قرن شش (۵۶۲ مسیحی) (دوره سلطنت هیاطله های افغانستان) پاختیای مرکزی

با آنکه داخل حدود دولتهای افغانستان بوده ، استقلال داخلی خودش را از دست نداده است . تنها مرور دهور زبان قدیم آریایی افغانستان را از این برده زبان مستقلی « پشتو » را جانشین آن گردانید .

اما ظهور اسلام سر نوشت پاختیارا تفسیر داد و نخست اسلامیت در همان قرن اول هجری در پاختیای جنوبی از قندهار تا سند انتشار یافت ، پاختیای مرکزی چند قرن دیگر هنوز در مقابل دیانت جدید مقاومت بخرچ داد ، بنوعیکه قشون خاقان از سند نگذشت و عساکر سلاطین طاهری هرات و سفاری سیستان و سامانیان بلخ و فتح قلاع سنگین و دره های مهیب پاختیای مرکزی موفق نگشت . فقط هندوها در سایه دیانت مانوس بودا بار دیگر پاختیای شمالی را عبور و شهر کابل را استیلا نمود ، اما ظهور دولت غزنی این اقتدار را در هم شکست . در قرن چهارم هجری هنگامیکه البتکین در غزنی اریکه برای سلطنت بود ، در منتهای پاختیای جنوبی (سند) شیخ حمید لودی اعلان استقلال نمود و جیبال شهریار پنجاب مجبور باعتراف استقلال او در سند و ملتان گردید (نا گفته نماند ولایت سند در ادوار همخامنه میانشان و یونانیان و کوشانیان و هیاطله ها یکی از مراکز مدنیت باختری و بودائی در پاختیای جنوبی بحساب میرفت ، در اواخر قرن اول هجری عمادالدین محمد قاسم داماد حجاج هقی آنجا را بتکشد ، بعد از چندی سلسله رؤسای محلی که از قدیم دارای اقتداری بودند دوباره بر سند مسلط گردید ، عاقبت شیخ حمید لودی فرمانروای سند و ملتان قرار گرفت و بسران او ملحد شدند ، تا آنکه غزنویه باستیصال شان پرداخت ، بس از سقوط دولت غور در افغانستان و فوت ناصرالدین قباچه غوری والی سند ، امرای محلی مجدداً بر سر اقتدار آمدند و مشهورترین آنها سلسله شاهان جامیه سند است (منسوب به طایفه جام پختانه شعبه نیازی بن لودی) که ۱۵ تن در آنجا

حکمرانی نمودند ، حکمداران ارغونیه قندهار این سلسله را منقرض نمود و اخرا بتصرف شاهان مغول هندوستان رفت ، در قرن ۱۸ احمدشا بایبی بزرگک سند را بافغانستان الحاق کرد . پختانهای سند در سرور زمان باراجپوتهای هند آمیختند و در حصص شمالی خود با بلوچها مخلوط شدند ، و زبان سنندی جدیدی مروج گردید . ابدالی ها نیز از دریا بملتان یعنی مرکز تمدن بوداعبور و اشغال نمودند . اسلامیت که آهسته آهسته تمام ولایت پاختیای جنوبی را ازسند تاغزنی استیلا کرده و حتی در حدود غربی پاختیای مرکزی نیز قدم نهاده بود ، چنانیکه در قرن ۳ هجری شهر گردیز مرکز حکومت یک سلسله از امرای محلی و مسلم پاختیای مرکزی قرار گرفت و از انجمله است امیر ابومنصور افلاج بن محمد بن خاقان که پادشاه مشهور صفار یعقوب بن لیث ازو خراجی ستاند ، و گردیزی در زین الاخبار ذکر می ازین مطلب مینماید . در دوره غزنویه « قرن ۴ ه » این دیانت جدید بسرعت در وادیهای پاختیای مرکزی انتشار یافت و حتی قسمتهای جنوبی یاختیای شمالی را از بشاور تا کابل نیز اشغال کرد پختانه های مرکزی برای قبول و نشر دین و تمدن اسلامی استعدادات حسیرت آوری از خود بروز دادند و کمی نرفته بود اردوهای مجاهد افغانستان را در فتوحات هندوستان ژنرالهای شجاع پختانه های مرکزی سوق نمود که از انجمله است ملک خالو ، ملک عامو ، ملک داؤد ، ملک یحیی ، ملک محمود ، ملک عارف ، ملک غازی ، ملک شاهو ، ملک احمد و غیرها صاحب تاریخ خورشید جهان از کارنامه های این قوماندانهای دوره محمود غزنوی سخن میراند و سر داران پختانه مرکزی در دوره غوریه دروازه دهلی را کشادند . معمدا دیانت اسلام را در بعض حصص شمالی کند هاریا (پاختای شمالی) و بعض دره های دشوار گزار پاختیا تا اسفار تیمور گور کان پیشرفت قابل میسر نبود .

در هجوم خوارزمشاه و متعاقباً مغول ها که بنیاد سلطنت واحده ملیه افغانستان برای تقریباً شش صد سال از یاد آمده و قسماً در مملکت ملوک الطوائفی قایم شد ولایت پاختیای مرکزی نیز در سایه شمشیر خویش آزادانه و مطلق العنان در تحت ریاست محلی زندگی بسربرد ، پاختیای مرکزی در هجوم مغولهای وحشی مدافعات دلیرانه و یغما های افغانانه از خود بروز داد ، و عساکر چنگیز خان متحمل صدماتی شد که هفده قرن پیشتر اردوی سکندر یونانی تحمل آن ضربات نموده بود ، تیمور گورکانی ازین نهب و تاراج پاختیا مامون نماند ، و بابر مرزای مشهور مجبور شد در قرن ۱۶ عیسوی برای حفظ اوضاع خویش استدعای مصاهرت باریس محلی یوسف زی ها در پاختیای شمالی نماید . در تمام مدت استیلای مغول در افغانستان پختانه ها در سواد اعظم هندوستان زر خیز ، مشغول سلطنت و بسط مدنیت افغانی بوده ، توجه باصل مملکت نداشتند و این علت العالی بود برای بقای چندین قرنه مغولها در سرزمین افغانستان تفصیل این سلطنت ها و مدنیت افغانی در هندوستان محتاج مقاله مخصوصی است و ما حواله باینده مینمایم ، مع هذا بطور اختصار بایستی فهمید از سقوط دولت غوریه افغانستان یعنی هجوم خوارزمشاه در قرن ۷۷۷ تا خروج مغول در هندوستان در قرن ۱۱ هـ در مدت متجاوز از چهار صد سال سی سلسله از پختانه ها به تعداد ۲۱۶ نفر از سال ۱۰۲۰ هـ ۱۰۶۰ هـ در ممالک دهلی و دکن ، مالو و گجرات ، اوریسه و بنگال ، جانپور و کشمیر سلطنت و حکمرانی نموده اند ، و آن سلسله ها نیکه بطور نوایی ریاست های مستقله از قبیل بهوپال ، رامپور ، بالاسنور و غیرها تشکیل و حکمرانی کرده اند و یا مانند خاندانهای محمد علیخان روہیلہ و نواب نجیب الدوله یوسف زی و امثالهما در اواخر حکمدار و ده اند ، داخل این حساب نیست . درین میانه سلسله ها و پادشاهانی از پختانه ها در هندوستان گذشتند که از جنبه تمدن و سیاست از نوابغ آسیا بشمار می آیند ، سیر در

تاریخ این حکمداران لایق از دلچسپ ترین وقایع و افتخارات تاریخی افغانستان است .
 در طی دوره مغول در افغانستان ، حکومت های هندوستان مجبور بودند مثل
 دوره ظهور اسلام ناشکیل دولت غزنوی همیشه جلوگیری حمله های تورک تازان
 و مهاجمین هند را از پاختیای مرکزی خواهش نمایند ، و پاختیا دایما از این رقابت ها
 حسن استفاده می نمود . در اختتام دوره تیمور به درمهرات اربک ها و فارسی ها نامه فتحات
 پختیای جنوبی رسیدند ولی صرصر این حوادث در قلاع سنگین پاختیای مرکزی تا بیری
 نمود . ظهور دولت هوتکیه در پاختیای جنوبی سبب شد پاختیای مرکزی بامداد ، ساکر
 بغرض تسخیر مملکت فارس به پردازد . نادشاه ترکان نیز خبیر را در پاختیای شمالی
 بامشکلات زیادی عبور نمود . در ظهور دولت ابدالیه در پاختیای جنوبی که مملکت
 بتوحید اداره مجدداً و فوق آمد ، پاختانه های مرکزی در درکاب قهرمان قرن مجده
 احمد شاه فتح هند ، نهرهای هند را عبور و قصور سلاطین مغول را اشغال نمودند .
 در تمام این اعصار در پاختیای مرکزی زبان ملی همان زبان مستقل اشو بوده
 و تنها نفوذ اسلام و رسمیت زبان فارسی کوهستانی در دربارهای افغانستان و
 مراودات با هند لغات عرب و فارسی و هندی را در آن ادخال نمود . سایدات
 ولایت پاختیا عبارت از گمرکاتی بود که در دوره فترت افغانستان ز کاروانهای
 تجارتی گرفته ، و طرق مواصله تجار تورکستان ، چین ، فارس را با تجارت
 هندوستان آزاد می گذاشتند . تجارت خود پختانه ها با هندوستان عبارت از
 اصدار اتمه خام افغانستان و ایراد منسوجات هندی بود . اما مصلحت بود .
 و اخلاق ، رسوم و جرگه ها ، جنگ و صلح ، شعر و موسیقی این پخته ترین عناصر
 آریانه ای افغانستان محتاج مجلدی مستقل است . علی المجله راجع به تاریخ سیاسی
 آنها با ایستی فهمید : — ولایت قدیم و قوم پاختیا بعد از قرن تیره در اروپای سی
 دولت بریتانیا با طور عجیب و حیرت آوری پارچه پارچه و تپاشا گردید ، و توری که

تاریخ پاختیا تا آن عهد نظیر این چنین فتوری بیاد نداشت . در او آخر قرن هجده هنگامیکه ناپلیون کبیر و زار روس در صدد حمله بهند اوفتاده بود ، زمانشاه مشهور افغان اردوهای منتظم خودش را بغرض تسخیر هندوستان در کابل معاینه مینمود ، سفرای بریتانیا در طهران موفق شدند قجرها را بمداخله در امور داخلی افغانستان وادار نمایند ، در بار قجر شهزاده محمود را و سیله اغتشاش افغانستان قرار داده و ادعای تاج و تخت چندین بار او را با عساکر زیاد در داخل افغانستان سوق نمود ، و در هر مرتبه زمانشاه برای تأمین داخله و جلوگیری از سیاست فارس مجبور میشد حمله را گزاشته از حدود هند بافغانستان عودت نماید ، با الاخره در یکی ازین محاربات داخلی زمانشاه گرفتار و مکشوف البصر گردید ، کور شدن زمان شاه و روشن شدن خانه جنگی ها در افغنستان برای نیم قرن توام واقع شد . در نتیجه این انقلابات خونین داخله نه اینکه افغانستان از هند منصرف گردید بلکه بلافاصله حدود اصلی افغانستان از هم پاشید ، و در مرتبه نخست رنجیت نام واحدالعین عامل زمانشاه در لاهور اعلان استقلال نمود ، و متعاقباً پیرهای سند علم خود مختاری برافراشتند . هکذا در غرب شمال آقا محمدخان قجر خراسان را استیلا نمود . دولت بریتانیا در اوایل قرن ۱۹ توسط لاردرنتو حاکم هند با ایجاد روابط مستقیم با دولت افغانستان پرداخت ، و قدم اول مناسبات دولتی بوسیله مستر انستین باشه شجاع (معاهده پشاور ۱۷ جون ۱۸۰۹) برداشته شد ، این معاهده تا اندازه تشویش حکومت انگلیز را از حمله الگزاندر و ناپلیون و افغانستان بهندرفع نمود . در سالهای ۴۳ - ۱۲۴۴ قمری (دوره فتور افغانستان و حکمرانی برادران وزیرفتح خان) ، نلیکه میرهای سند قبلاً از فوت سردارن رشید افغان (عظیم خان و شیردل خان) استفاده کرده و دارای استقلال شده بودند رنجیت اعمی نیز عسکر

به تسخیر بقیه پنجاب کشید و اتک را تا کشمیر از افغانستان مجزا نمود ، درین میان کارنامه های ملی قاید مشهور افغان سید احمد خان از طرفی بمقابل تجاوزات و رنجیت سنگه و از طرفی بمقابل سرداران فتح خانی از خاطره های فرا موش ناشدنی تاریخ است ، متأسفانه این قائد شجاع در سال ۱۲۴۹ قمری پسکی از محارب باسکه ها شهید شد و رنجیت سنگه در همان سال مضافات پشاور و درسال آینده خود پشاور را ضبط و اشغال نمود .

درهائیه آخرین شه شجاع ، یعنی مقدمات حرب اولین افغانستان و بریتانیا ، مطابق معاهده لاهور (۲۹ جون ۱۸۳۹ منعقد بین شه شجاع و رنجیت سنگه و انگلیزها) تمام ولایات مذکور و صفحات عمده پاختیای مرکزی افغانستان مجزا شده و در متن معاهده تجزیه ولایات بقرار ذیل مذکور گردید : — (کشمیر با تمام مضافات آن ، قسمت های شرقی و غربی ، جنوبی و شمالی اتک ، چچه ، هزاره ، کهنبل ، آنت با توابع او ، پشاور ، یوسف زی ، ختک ، هشت نگر ، مچنی ، کوهات ، هنگو ، تاحد خیر ، بنو ، وزیر ، فانک ، کرانک ، کاله باغ ، خوشحالکده ، دیره اسمعیل خان ، دیره ناریخان ، کوت مهن ، عمرکوت ، سهنگر ، اروات مند ، اجل ، حاجی پور ، هرسه کیچی ملک میسنگره ، ولایت ملتان ، سند و شکار پور .) بهرحال این علاقهای که شمردیم بعد از کمی مطابق بمعاهده ۱۸۴۶ (منعقد بین انگلیز و مهاراج دلیپ سنگه در لاهور) بعضاً زیر امتیازات حکومت انگلیس رفته و در سال ۱۸۴۹ بالقطع ضمیمه حکومت هند برتانوی گردید . و ایالت سند در سال ۱۸۴۳ بتصرف انگلیس رفت . درین ضمن افغانستان بمحدی درداخته گرفتار بود که استقلال سیاسی او در معرض خطر واقع شد و معاهدات جرود و پشاور در سالهای ۱۸۵۵ ، ۱۸۵۷ عیسوی (منعقد بین انگریز و امیر

دوست محمدخان) باین مخاطرات تأیید نمود. بعد از آنکه اعلیحضرت شیرعلی خان مفاد این عهد نامه جات را برهم زده و حرب دویمین افغان و انگریز بوقوع رسید، مطابق معاهده ۱۸۷۹ صفحات کرم تا ابتدای اراضی و جبال طوایف جامی، و دره خیبر تا کنار شرقی لندی کوتل، از ولایت پاختیا مجزا و ضمیمه حکومت هند انگلیسی گردید، چنانکه شالکوت و فوشنج تا جبل گورک از پاختیای جنوبی جدا و منتشر شده بود. در دوره اعلیحضرت عبدالرحمن خان حدبخشی افغان و انگلیز آغاز کرده و بالتیجه حدبخشی مشهور به (خط دیورند) حدود از دست رفته را داخل حدود سیاسی برطانوی معرفی نمود، و مطابق معاهده دیورند (۱۲ نوامبر ۱۸۹۳) چین (محل چهارونی عسکری انگلیز) در پاختیای جنوبی، و صفحات سوات و باجور در پاختیای شمالی، و علاقه های چترال و باشکلی در بلورستان، و مالک و زیری و داور و چاکی در پاختیای مرکزی از خاک پاك افغانستان جدا و ضمیمه حدود هند برتانوی گردید. معیناً قسماً مناقط از دست رفته پاختیای مرکزی را نمیتوان محکوم اقتدار هیچ حکومتی تصور نمود، این منطقه که قبلاً پاختیارا تشکیل میکنند بهترین مدل سنجایا و سوبه معنویه پختانه ها شمرده میشوند و تا امروز بنام سرحدات آزاد حریت دو نیم هزار ساله ملیه خود شانرا محافظه کرده توانسته اند، قسمت عمده این منطقه عبارت از حصصی است که بین آنها رگومل و کابل واقع است، اینحصه در شمال خود دارای طوایف بزرگ آفریدی و ارگرای و در جنوب خویش مالک شاخه های قوتمند وزیر و مسعود است که فاصل شمال و جنوب وادی کرم شمرده میشود. انگلیس ها بعد از اشغال پنجاب حریت این منطقه را اخلال نه نموده و بایستی بنام «سرحد مسدود» اختیار نمودند، محاربه اولین انگلیزها با مسعودها در سال ۱۸۶۰ واقع شد و نزالهای انگلیز تا کایکومر و وزیرستان

پیشرفته و ماکین - مسعود را تحزیب کردند مگر در اثر مدافعات شدید اهالی مجبور بهودت در بنوشدند . و ابرت سندیمان در ١٨٦٦ پایسی سرحد مسدود را خیر باد گفت و در ١٨٩٥ انگلیز در وانا و توجی قشله عسکری قبیله نمودند ، در ١٨٩٨ کرزن مشهور عساگر منتظم را از سرحدات برگعت داده و جیشانش به ملیشیا سرد ، در ١٨٩١ حکومت سرحد شمال غربی از بحاب جدا و مستقل تشکیل گردید ، بعد از حرب سیومین افغان و نکلیز (چون طایفه شجاع مسعود بسی درین حرب انگلیز هارا فشار داده بود) عساگر انگلیز با نامات سگی ملک مسعودی ها را اشغال نمود ، و در سال ١٩٢٠ حکومت نکلیز شمال دایمی انحرار شروع نمود ، و از طرفی قوای انگلیزی فشاردن وزیرهای و ما و توجی پرداخت ، بالاخره کسترو و وزیرستان بواسطه سیم سرک ساری انگلیز ها کمیل شد و در نتیجه چند صد میل سرک نکلیسی در داخل و وزیرستان و سرحدات دیره جات تمدید شده و چندین هزار عسکر باقامت دایمی آنها را مامور و مقرر گردید !

و الحاصل ولایت باحتیا یکی از مراکز عظیمه ممالک افغانستان بوده و در میدان حوادث سوء جهان و تسارع حیات انسانی حکم نامون آمیخ وطن را داراست ، کارنامه های درخشان چندین فرقه باحتیا واسمی رحال تاریخی و حربی او از بهترین و مآخر تاریخ ممالک بشمار میرود ، متأسسه به صبق صفحات مجله ما اجازت طول کلام و تفصل بیان نتوان داد .



یاد اوری و پیشنهاد

انجمن ادبی حفظ و تدوین لغات و اصطلاحات مخصوصه زبان افغانی و هرسی
کوهستانی وطن را در نظر دارد .

هموطنانیکه بمقصد خدمت بزبان و ادبیات ملی انجمن ادبی را در پس راه تنگ
نموده و قنأ فوقتاً یکمقدار لغات و اصطلاحات وطنی را اعم از افغانی یا فارسی
که مطابق بقواعد اصلیه زبان متعارفی ملی بوده و بین نویسندگان فعلی معمول
و متعارف نباشد ترتیب داده و باین انجمن اهدا فرمایند متشکراً برسم یاد گار
بر علاوه اظهار قدرشناسی یکدوره مجله کابل رایگان بآنها تقدیم خواهد شد .





مجله ادبی ماهوار ، علمی ، ادبی ، اجتماعی ، تاریخی
 آدرس

محل اداره . - حاده از کک . انجمن ادبی
 در تحت نظر انجمن ادبی طبع و نشر می شود .

مخابرات با انجمن است .

عنوان تلگرافی : - کابل ، انجمن

استرالک سالانه

۱۳ ایمانی

۱۴

یادگار کالیسی

رایگان

نصف قیمت

کابل

ولایات دا ۱

۶ - خار - ۹

طلبة معارف وطن که حائز نمبره های ۳۰۲۰۱

باشد و کسانی که کک قلمی میبایند

سائر طلبة معارف وطن

۲۷ شوال ه ق = ۱۵ حوت ۱۳۱۰ ه س = ۵ مارح ۱۹۳۱ میلادی

فہرست مندرجات

نمرہ	مضمون	بوسندہ	صفحہ
۱	: تاثرات وانعکاس آن	محمد یعقوب بچان	۱ الی ۷
۲	: مدینت قدیم افغانستان	احمد علیخان مترجم فرانسه	۸ » ۱۶
۳	: عروس نیل	مترجم سرور گویا	۱۷ » ۱۸
۴	: دکتور اقبال	بقام گویا	۱۹ » ۲۳
۵	: فلاح	جناب مستغنی	۲۲ » ۲۷
۶	: ترجمہ منظومہ شاعر مشہور ہند	مستغنی و صبا	۲۷ » ۳۲
۷	: انتقاد وموزیک	محمد کریم خان قاضی زادہ	۳۳ » ۳۹
۸	: فضلی فرا موش شدہ	عبداللہ خان افغان نویس	۴۰ » ۴۱
۹	: افغانستان ونگاہی بتاریخ آن	میر غلام محمد خان غبار	۴۱ » ۵۸
۱۰	: اشکر وباد آوری	انجمن	» ۵۹
	: تصاویر		



(١٤) حبیب الله آخندزاده خلم الصدق ملا صاحب صریح عالم معروف در علوم معقول و منقول خبیر و آگاه در منطق برساله مؤلفه پدر خود حاشیه دارد که طبع شده و خودش نیز حیات دارد .

(١٥) قاضی میر جمال الله صاحب معروف بقاضی صاحب پشد عالم و فاضل مشهور وقت و برقاضی سلم حاشیه مستقی دارد که بطبع رسیده است ، ولدش پشدسین عمرش ٩٢ در سنه ١٣٠٤ پدرود حیات گفته در خود پشد مدفون است .

بقلم میر غلام محمدخان غبار

(افغانستان و نگاهی بتاریخ آن)

(٨)

ولایت گندهار (وادیهای پشاور ،

سوات و باجور ، سمت مشرق حایه

کابل)

ولایت گندهار یا Gandahara در مشرق مملکت افغانستان واقع ، و شرقاً برود بار سند ، غرباً به قسمتی از سلسله کوههای هندو کش (سلسله پغمان) جنوباً به ولایت پاختیا و زابل ، شمالاً بولایت بلور (چترال ، نورستان پنجشیر) محدود و متصل است . گندهار در علاقه های پشاور ، اتک ، یوسف زی ، هشت نگر ، سوات ، باجور ، بونیر ، دیر ، ننگنه سارا (وادی جلال آباد) لپسا کا (لغمانات) کنرها ، آسمار ، کابل ، لوگر ، وردک ، کاپیسا (کوهدهان و کوهستان) منقسم است . قدیمترین شهرهای گندهار عبارت است از شهرهای بگرام واقع در غرب شهر جدید پشاور که میان خبیر و پشاور افتاده و حالیا

نشانی ندارد ، (بیلو خرابه های آنرا تعریف میکنند) و بگرام دوم ~~که~~ در حدود وحوالی پروان (جبل السراج حایه) واقع بوده ودر منزله کابل قدیم شمرده شده میشد ، و نگار آرا (هدهد مقدسه) که مراتب خروج خود را در دوره بودا طی مینمود ، و شهر اسکندریه واقع در کوه دامن که محققین معاصر فرانسه وجود وبنای آنرا از طرف اسکندر مقدونی خاطر نشان کرده اند ، هکذا علامات و امارات بسا شهرهای عتیق در سرزمین سوات ، باجور و غیره در نتیجه حفاریات محققین مغرب بظهور رسیده ، اما بلاد و قصبات عمده اسروزه کند هارا (که بعضاً یاد کار همان قرون قدیمه گفته میشوند) عبارت ازینهاست : کابل ، پنجاور (پشاور) اتمک ، چاریکار ، نوشاره ، برکی را جان ، جلال آباد ، تگری و مند رور و چهار باغ (در لغمان) اسهار ، شیوه و شیگی و چغه سرای (در کترها) لعل پور ، جلالا ، شب قدر ، کوت ، دیر ، امبیله ، ترکی ، میان قلعه ، ناوه کی ، کوتای و غیره ها .

کند هارا دارای آب و هوای مختلفه بوده ، در جهب های شرقی و وسطی دارای هوای گرم ، ودر قسمت های غربی مالک هوای معتدل و گواراست ، وادیهای پشاور بسی شاداب و زرخیز بوده ، اقسام برنج و گندم ، جو و جواری کال و ارزن ، زغر و نیشکر میروید ، و دریای سوات در زرخیزی این سرزمین حامل مفیدی بشمار میرود . وادیهای لغمان وخصوصاً سنگنهار (جلال آباد) که بواسطه انهار کابل ، کنز لغمان آبیاری میشود ، یکی از بهترین قسمت های زراعی افغانستان بلکه آسیای و طی شمرده میشود ، پروفیسر واوی یوف و پروفیسر بوکی نیچ در کتاب « افغانستان زراعی » ، دا بوعه لیننگراد (۱۹۲۸) و پروفیسر Egricutral - Afghanistan شرح بسط و حیرت آوری درین باب مینویسند . وادیهای کابل ، کوه دامن ، لهو کرد که بوسیله دریا های پنجشیر ،

کابل ، غوربند ، لپو کردوغیره آبیاری میشوند ، بهترین اشجار غرسی و شمره را در تمام افغانستان پرورش میدهند . حصص شمالی مشرقی و اندکی غرب جنوبی کندهارا نسبتاً دارای قیمت زراعی بایندرجه ها نیست . کندهارا در علاقهای یوسف زی و جگدک مکادن قیمتدار آهن و یاقوت را مالک است ، و حیوانات وحشیه و مشهوره او عبارت است از آهو ، گوزن ، بز کوهی ، غزال و امثالها و یوسف زی کندهارا ولایتی است دارای کوههای بلند ، درهای سرسبز و سنگلاخ ، وادیهای حاصلخیز ، چشمه سارها و انهار خوشگوار ، حوضهای فرح بخش و دلکشا .

مادر قسمت تاریخ پختیای مرکزی شمه نوشته و گفتیم که در قرن های قبل لتاریخ شعبه پختانه ها چسان وارد ولایت جسیم پختیا گردیده و بنامهای پختانه و پشخانه و پهمان و افغان موسوم شدند ، و ظاهر نمودیم که در دو نیمه هزار سال قبل شعبه پختانه ها بچهار قسمت عمده منقسم بوده و منجمله شعبه کنداری ها است که هیرو دوت ازان ذکر می کنند . با ایستی دانست بعد ازانکه شاخه گنداریها وارد ولایت کندهارا شدند ، نام صفحات مسکونه خود شانرا نیز کندهارا گذاشتند ، و بالتدریج نفوس آنها از صفحات پشاور تا وادیهای کابل شرقاً غرباً منتشر گردید ، چنانیکه در اسفار دارا یوش هخامنشی اینها در وادیهای کابل بنام دنداری زنده گی مینمودند . بطوریکه بیلو و محققین فرانسه مینویسند در اوائل شعبه کنداری ها اراضی مابین دریا های صوابل و سند را از نقطه تداقی دریای کنر بدریای کابل الی جا کان سرای و سلسله کوه دوما اشغال نمودند ، و این منطقه عبارت از علاقهای ذیل است : - کوشتا ، باجور ، نیر ، چله ، مهاین ، مندر (یوسف زی) هشت نگر ، داؤدزای . بعبارت دیگر وطن کنداریها در اوایل

شمال وادی پشاور بجهت شمال دریای کابل و کوه‌های که بچهار دور آن منطقه کشیده شده ، بود . و این ملک محدود با نقطه زمینی است که بین کوشه تلاقی دریا های کابل و سوات اوفتاده ، شمالاً بکوه نور و غرباً بدریای کنر تحدید میشود .

ولی کند هاریها آهسته آهسته در تمام حصص گندهارا پراکنده شدند و بنوعیکه در بالا گفتیم در قرن (۶) قبل المیلاد وادیهای کابل را بنام دنداری اشغال کرده بودند . وحق بقسمتی از شعبه دادیکای پختانه (دادیک = تاجیک) که در حصص شمالی کندهارا از زمانه قدیم ساکن بودند نیز فشار آورده ، و آنها را قسماً بالآخر راندند ، و بعضاً در بین گندهاریها تجلیل شدند ، که تا هنوز بقایای دادیک ها در حصص لمباکا (لغمانات) نجرو ، تگاو و غیره بنام دیگان یاد میشوند . مهاجرت بزرگ شاخه یوسف زی ها در شمال وادی پشاور (قرن ۱۵ مسیحی) بر موجودیت بقایای دادیکای قدیم در صفحات بنیر و سوات تقریباً خاتمه داد ، از محاورات چندین ساله داخلی اینها ملادر ویزه شرحی مینویسد . گندهاریها در ابتدای سده میلادی بقول بیلو بسواحل هامند ، و ارغنداب و قسماً غور (هزاره حالیه) منتشر گردیدند ، و قبیله خوشکی یا خوشگری از کابل بجناب غوربند و وادیهای هند و کش کشیده ، در آنجاها سکونت اختیار نمودند . بعلاوه مهاجرت های گندهاریها در حصص شمال ، پنجاب و کشمیر در دوره اسلام صورت گرفت ، و متعاقباً از آنجا بسایر صفحات هندوستان منتشر شدند ، و تاحال قسمتی بزرگ از افغانان گندهاری در آنجاها مالک موجودیت قومندی بحساب میروند ، متأسفانه در اکثر حصص زبان پختانه را فراموش کرده اند ، و اولپندی مابین آنها را تک و جهلم یکی از مراکز عمده تشکیلات افغانه کندهارا شمرده میشد طایفه دلازاک پختانه که از ساکنین ما

قبل الاسلام پشاور بودند ، در نتیجه فشار و هجوم یوسف‌زی ها نهر سند را عبور کردند و شاه سلیم مغول شهریار هند آنها را قتل و تاراج و بقیه السیف را در ولایت دکن کسبل نمود .

علی‌ای حال بعد از آنکه شعبه کندهاریها در ولایت کندهارا به تشکیل جمعیتی پرداختند دیانت آن ها عبارت از همان عناصر پرستی و نوعی از بت پرستی که مذهب اریائی هاست ، بود در قرن ۷ قبل المیلاد هنگامیکه افغانستان در حصه شمال خود (باختر) دارای تشکیلات سلطتی و دیانت جدید زر نشی بود ، کندهارا بصورت مطلق العنان زنده گمی کرده و در تحت تشکیلات داخلی امرار حیات می نمودند . بعد از آن که هخامنشیان فارس بر افغانستان مسلط شدند عساکر دارایوش ، مشهور شاهراه خیبر را عبور نمود ، دارایوش در کتیبه نقش رستم فارس در جمله (۲۹) ممالکی که بملاوه فارس جزء مستملکات او بوده و باجی میداده است از ولایت کندها را نیز اسمی میبرد ، اما در اوستان در ذیل اسمی شانزده ولایت یکی هم از کابل بنام (وای کرت) یاد شده ، در اینجا تسلط هخامنشیان در ولایت کندها را عبارت از اخذ خراجی بوده ، و بطوریکه مورخین فارس هم میگویند ؛ هخامنشیان برخلاف تسلط ممالک غربی فارس در مملکت شرقی فارس (افغانستان) مجبور بودند اعتیادات ملی و روحیات داخلی آنها را زیر نظر گرفته ، استقلال رؤسای وطنی شاراکان احترام نمایند تسلط هخامنشیان در ولایت کندها را از قرن ۷ تا ۴ قبل المسیح طول کشید ، ولی بعد از دارایوش این تسلط را رها و وضعی استیلا نمود .

یونانیان در قرن ۴ قبل المیلاد فارس را شکسته در افغانستان دست تسلط دراز نمودند ، افواج سکندر در عبور از جبال هندو کوه مقاومت سخت اهالی را دوچار

شد ، تاریخ ملل شرق و یونان از صعوبتی که یونانیان در افغانستان دیده اند ذکری مینماید . سکندر نواح کابل و معبر خیبر را بازحات زیادی عبور کرد ، و دروادی پشاور آخرین قوای ملی افغانستان را ملاقات نمود ، پادشاه وطنی آنجا پرشور نام عبارات سختی با سکندر کرده و بالاخره مغلوب گردید ، و بنوعیکه بعض کتب اروپائی می نویسند نام پشاور نیز ماخوذ از اسم پرشور شاه است ، یونانیان از قرن ۴ تا قرن ۱ اول قبل مسیح در افغانستان به ترویج تمدن غربی پرداختند ، و منجمه کیند هارپاز مهمترین مراکز این مدنیت بشمار رفت ، چه معابر این ولایت صفحات شمال هندو کوه را با شرق افغانستان (هند) مربوط داشته ، و وسیله بسط مدنیت باختری و افتراق اقتصادی افغانستان با هند حساب میشود . هر چند هندوها در اوایل تشکیلات یونانیان باختر ، رژیم آنها را در هژد برانداخته ، ولایت گندهارا را اشغال نمودند و بر صفحات جنوب هندو کش امتیلا جستند ، مگر این تسلط دوامی نداشت و بزودی در اثر تسلط باخترها ، هنوز از ولایت کیند هارا طرد و تبید شدند (قرن ۳ ق . م .) یونانیان باختر زودتر از یونانیان کیند هارا راه فوایش گرفتند چنانیکه دولت باختری در یک قرن قبل از میلاد خاتمه یافت ، ولی در کیند هارا تا نصف اول قرن اول مسیحی حکومت یونانیان برقرار بود ، هر میوس آخرین پادشاه یونانی کابل است که تا حدود سال ۲۵ بعد از میلاد دوام داشت .

در دوره یونانیان دیانت بودا در ممالک افغانستان نفوذ نمود ، و از قرن سوم قبل میلاد پیروان بودا از جانب شرق (هندوستان) و اتباع ساکاوونی از شرق شمال (چین) به نشر این مذهب در افغانستان مشغول شدند ، و آهسته آهسته صنایع یونان باصنعت بودائی درآمیخت و موضوعات هندی جا به یونانی پوشید . بودا خودش در قرن ششم قبل میلاد در هندوستان ظهور

نمود (۱) ولی چنانچه گفتم مذهب او در افغانستان از قرن سوم قبل المیلاد به انتشار آغاز ، و تقریباً در افغانستان جای تمام مذاهب زرتشتی و بت پرستی قدیم را اشغال نموده ، تا ظهور اسلام دوام کرد ، هر چند مرور زمان ارباب انواع یونان را هم بعضاً در گوشه های این مذهب

(۱) در اراضی تخمانی سلسله کوه هالییا جانب شمالی شهر نبارس ششصد سال قبل المیلاد حکمرانی موسوم بعنوان (شیرین ثندیا) بود . او فرزند خودش را بنام (سیدرتها = کامران) مسما نمود . شهزاده سدردا برخلاف همسالان خود از عسرت کنار گرفته و با خلق متفکر کلان شد ، تعاقبت حکومت را گذاشته به مسافرت و عربت پرداخت . این شخص در ایام شهزاده گئی بگردش بر آمده و اتفاقاً از منظر پیره مراد ژولیده موئی رقت کرده و بیاد آورد که خودش را چنین روزی در پیش است . بازیک روزی سریشی را دید که ناله مینمود ، سدردا بفکر این او فناد که او یکوفتی هم چنین خواهد شد . بار دیگر جنازه را بانالهای سوگواران مشاهده کرد ، ایندغه بکلی منقلب گردیده و دانست که او را این مرحله در مقابل است . تذکر این مطلب که صحت به مرض وزنده گئی به مرگ تبدیل شدنی است ، سدردا را این نقطه آورد که : — اشیاى فناپذیر قابل اعتبار و اعتماد نیست . پس باید زنده گئی را صرف اعانت نوعیت کرده ، از افراض و شهبوات شخصیه دامن کشید ، بالاخره سدردا شبی از پهلوی زن و فرزندش برخاسته بچنگلی پناه برد ، و با البسه فقیرانه شش سال در آنجا زیست کرد . ولی بزودی ملفت شد درین شش سال عزالت سواى اضاعه وقت سودی نه برده ، پس به ترك كناره جوئی پرداخته و به مدد هموعان برخاست . واقعاً حیات عبارت از ترك خود غرضی ، صداقت ، صرحت ، رافت بهمنوع است ، در عالم مساوات است و فرقی بین شاه و گدانبود همه محتاج اعانت همدیگراند ، لیاقت ذاتی ذریعه برتری است نه مال و جاه و سلسله انساب فامیلی . سدردا هدایات بسندیده و اخلاقیات برگزیده بمرض عموم هدیه مینمود . در نتیجه اینهمه تفکرات و اخلاق ، سدردا با اسم (بدها) مشهور گردید چنانچه تا امروز اصل نام از میان رفته و همان شهرت باقیست . در وقت بدها هزارا هزار نفوس دسته دسته برای استماع مواعیظ و نصایح او از هر جانب میشتافتند ، و امروز هم در اغلب حصص : — هندوستان و برما ، سیلان ، پنجاب ، چین ، ژاپان و غیره قسمتی از نوع بشر پیر و عمائد آن انسان میباشند . بدها بمعنی شخص روشن و هوشیار است . می آید يك روزی که انسانها درسدد کشف و تحقیق این مسئله و اخذ تعام زنده گئی از آن برآیند . (کتاب گریکو بدهستکک آف گند هاره تالیف مسیو فوشه فرانسه .)

جاداد . در نتیجه این نفوذ جدید اولاً ولایت‌گندها را و تعاقباً ولایت باختر (بلخ) عمده ترین مراکز بود ایت در افغانستان بشمار رفت ، و حتی یونانیان حکمدار خود بقبول این مذهب تن دادند . بعد از آنکه در قرن اول میلادی یونانیان گندها را سقوط کردند ، و از سال ۵۰ مسیحی دولت کوشانی افغانستان برقرار گردید ، گندها را رونق تازه‌تری بخود کسب نمود و کابل مقر سلطنت گدفزس دوم کوشانی گردید . دولت کوشانی هر چند زودتر از صفحات هندوستان غربی برافتاد (بعد از قرن ۳ مسیحی) و بعد از نفوذ آنها در ولایت گندها را تا قرن پنجم میلادی طول کشید ، و مسکرات تقریباً آخرین پادشاه کوشانی کابل بدست است . دوره کوشانی‌ها در افغانستان و مخصوصاً در گندها را از مهمترین ادوار تاریخی افغانستان بشمار میرود ، چونکه این پروان جدی دین بودا در تکمیل صنایع نفیسه بی کوشیدند ، و مکاب مجسمه سازی دایر نمودند معابد جیل و بارونقی ساختند ، آری در دوره آنها بود که صنعت یونان و بودار و بکمال میرفت

در قرن پنجم مسیحی (۴۳۰) استقرار دولت هیاطله افغانستان ، تشکیلات دولت کوشانی را در گندها را برهم زد ، و اقدار این دولت جدید در تمام افغانستان تا قرن ششم مسیحی (۵۶۵) طول کشید . هر چند بهمن و خین شقاق اوزبوا دولت هیطل را یک حکومت نخریه و بربری شمرده و آنها را برای تشبیه به هونهای وحشی (هونهای سیر) خوانده اند ، و بعد از با ااتی فهمید حفریات عامی عصر حاضر در علاقه های جلال آب و کوهستان ، و بدست آمدن آثار گران بهای صنعتی یونان و بودا این تشبیه را نابوده کرده که هیطل ها در ولایت گندها را به تماماً اجرای تخریبات نکرده اند .

بعد از سقوط دولت هیطل در افغانستان ، گندها را دارای تشکیلات مختصه

محل گردید ، بزرگترین این سلسله های ولایتی همان رتیل های کابل است که تا اواخر قرن نهم مسیحی دوام نمودند . هکذا رؤسای مقتدر محل بشاور و صفحات شمالی بشاور که با استقلال داخلی زنده گمی می نمودند . در تمام این مدت (ناطهور اسلام) دیانت بودائی بروایت گندهارا حکم فرما بود ولی برور زمان زبان اصلی اریائی قدیم افغانستان در گندهارا متروک گردیده و جای خود را بزبان پشتو گذاشت ، و قسم آدر حصص شمالی گندهارا لهجه های مختلفه محل اریائی با جاوری قدیم و پشهئی (تاهنوز نمونه آن در بعض دره های بجر او باقیست) ظهور نمود ، بعض محققین مغرب زبان موخر الذکر را از شعبه السنه هند شمار کنند ، ولی هنوز تحقیقات درستی درین زمینه نشده و نتیجه ثابتی بدست نیست . این لهجه های محل مخصوص بقایای شاخه دادیکای پختانه (تاجیک ها) در ولایت گندهارا بوده و ربطی بشعبه گندهاریها نداشت . نفوذ بودائیت باربان هندی و علم سانسکریت یکجا در افغانستان وارد شد ، و حتی یکوقتی دروادی بشاور بقول انسکلپیدی اسلامی بریتانی زبانی که گفتگو میشد یگقسم پراکرت Pracrit (آن السنه هندی که بعد از ظهور بودا و متروک شدن سانسکریت (۶ قرن ق . م .) پیدا و به پنج قسمت عمده تقسیم شده) بوده که بزبان اریائی افغانستان و پشتو ربطی نداشت . بهر حال در دوره اسلام این لهجه های مختلف اعم از آنکه هندی بود یا اریائی جای خودش را من حیث العموم بزبان پشتو گذاشت ، تنها در قسمتی از لغمان زبان فارسی کوهستانی میان قسمتی از دادیک ها مروج و با پشتو آمیخته گردید .

راجع بمذنیّت و صنایع گریکو بودک (یونان و بودا) در ولایت گندهارا ، حفریات علمی معلومات خوبی بدست می دهد . در قرن گذشته مستر مسون Masson انگلیز و دو سه نفر همکاران او در دهه قدسه حفریاتی کرده و در استوپه ها Stupa خساره زیادی رساندند ، معینا سر رشته ار آثار قیمته دار

کند هارا بدست داد . بیلو یکوقتی گفته بود : — کندهارا در قطعات مسکونه یوسف زی و ختک دارای مدنیت و ترقیات زاید الوصفی بوده ، خرابهای بسی شهرها و معابد قدیم را داراست ، بنوعیکه شاهدان خاموش ترقیات و معموریت قدیم وزنده گی سعادت مندانه اهالی آنجا شمرده میشود ، حفریات در اینجافن معماری ، ظرافت سنگتراهی قدیم را مکشوف داشت که آنهمه مربوط بقرنهای ۲ تا یازده عیسوی است ، حفریات خرابه های سولیدیر ، شهر بهلول ، جمال گرهی ، اندازه نفوذ صنعت هجاری یونان را در صنایع وطنی روشن نمود ، ولی هنوز عشرت تحت دایمهای هند کوره (استوپه ها) دست نخورده ، هکنداسوات ، باجور ، بنیر ، ملو از یادگارهای سردوساکت قدیم است ، خرابه های ناواگرام ، خرکی ، باجا وغیره منتظر حفریات است تا افسانه های تمدن و ترقی خویش را بیان کنند . حفریات عصر حاضر آرزوهای بیلو را برآورد و در نتیجه معلوم شد مدنیت قدیم کندها را شرقاً غرباً از شهر تا کزیلا (در ماورای نهر سند ۱۴ میلی شرقی راولپندی) تا وادی های کابل و کوه دامن بسط یافته بود . مستر اوریل استین در (عنائق و سطر آسیا) نام اثر خود را جمیع به تصاویر و نقاشی های که از بنجانه های خروبه بدھ (در نواح قره شهر شمال مشرقی اراضی دریای نارم) بدست آمده بود ، میگوید : — که صنعت و آرت بوداویونان از انشهای شمال غربی هند (افغانستان) در اینجا رسیده ، ازین مقوله میتوان حدود بسط این تمدن قدیم را در حصص شمال کند هارا نیز حدس زد . در ۱۹۰۹ مسیحی مغاره کوه های آشو کادر وادی پشاور حفریات شده و بعضی مسکوکات کانیسکا (پادشاه کوشانی افغانستان) بدست آمد ، دایر امارف بریتانی نیز در اینخصوص اشارتی میکند . اما فرانسه ها در نگار آرا (هاء در ۲ میلی جنوب جلال آباد) ولپاکا (لغمان) نگاو ، نجر او ، کوه دامن ، حق باخ و

بامیان حفريات عميق علمى اجرا نمودند، منجمه مسيو بروتودر سالهاى ۶-۱۳۰۷ شمسى = ۱۹۲۵ مسيحي در مواضع باغ كهى ، گارناو ، كافرتپه ، شساخل غندى ، پرايس ، مواضع كافر غنده حفريات كرد. بنوعيكه مينويسند حفريات هده اهميت مخصوصى را مالک است ، چونكه بعدفوت بوداء هده مقبره سوخته‌هاى اعظم بودائى بوده ويك مركز عمده و بارونق مدنيت گريك و بودا حساب ميشد ، وحقى تا قرن ۷ ميلادى (مصادف مسافرت هونستن زوار چينى) بهمين رونق برقرار بود لهذا متولين بودائى بصنایع نفيسه هجاري ، دستكارى ، صنده ، پلستر وغيره ، سراقد مذكوره را مزین مينمودند . ازينجا تقريباً پنجمده مجسمه هاى خوردو کلان ظاهر شد كه غالباً از گل خام و ملمع گچ بوده و برخى طاقت هوارسیدن نداشت موجوديت مکتب مجسمه سازى در کندهارا مخزن اين آثار پيشمارشمرده ميشد . نشكنهار (نام قديم وادى جلال آباد) نيز بقول بيلو يك كلمه خالص از زبان سانسكريت و ازلفظ (نوويهار) يعنى (نه معبد) گرفته شده است . والحاصل بروتو و همقطار پيشتر او مسيو گودار درسنه ۱۹۲۳ هزارها مجسمه ازين وادى كشف نمودند ، كه منتهى عروج صنعت گريكو بودا را نشان ميداد . حفرياتيكه در واديهائى كوهدامن و بگرام شد ، اين مطلب را به ثبوت رسانيد كه آثار مذكوره به تماماً نماينده صنعت گريكو و بدائى كندهار است .

مسيوزوزف هاكن فرانسه در رساله مجسمه تراشى گرك و بودك در كاپيسا (كوهدامن) منطبعه پاریس ۱۹۲۶ Boudhipus de Kapisa Sculptures Greco شرح مبسوط و حيرت آورى مينويسد كه ما بطور اختصار قسمتى را ازان نقل ميكنيم او ميگويد :- مسيو الفرد فوشه عتيقه شناس مشهور در ۱۹۰۰ مسيحي تاعلى مسجد خير آمد ، و در مجموع (عمارات تاريخيه و خاطر هه) Eugene Piot آثار مجسمه سازيهائى گرك و بودك را شرح داد ، و در ۱۹۲۲ مكرراً وارد افغانستان

شده ، قصص مسافرت زوار چینی هونستن را با حکایت های درست و راست علی تطبیق داده ، بعض معابد بودائی را کشاده ، و در سر تا سر همبر مقدس - که جلگه شمال هندو کش را بمرکز مقدس جنوب هندو کش مربوط مینمود - معبدها و غیره را نونه کرد . همکاران فرانسوی پروفیسر مشارالیه در تعقیب اوبحفریات هده شریفه (پایه تخت قدیمی گند هارا) و بگرام و کاپیسا (کوهدهان حالیه) که هر دو مربوط بزمانه صنعتی گند هارا بود ، پرداختند . مسیواندره گودار - M. André Godar در ۱۹۲۳ در اطراف قریب تپه کلان Teppekhan هده مقدسه حضریائی نمود که گویا در نتیجه آن یک (موزیم صنایع یونان و بودا) مکشوف شد ، هر یک از حجرهای مکشوفه دارای استوئه (محل گذاشتن آثار یادگار و اشیا مقدس) بود که دورا دور آن مجسمه ها چیده شده بود ، این مجسمه ها مرکب از گل و مایع از بسکورتق باریک کچی بود ، یکی ازین مجسمه ها بودا Boudha را در حالت قدم زدن نشان میداد ، گودار را جمع باین مجسمه میگوید : - گرچه طرح البسه اوضخیم است ، ولی مانند عصری که طراحی و ساختمان البسه یونانی بسیار مهتر شده بود ، سبک و لطیف است ، پاهای بر اعصاب این مجسمه خیلی قشنگ ساخته شده ، و برخلاف سایر آثار کرب و بودک که غالباً سست و شل است ، ماهرانه تر شایفته بحدیکه معمولاً نظیر آن را ماندمیده ایم ، در صنایع مکشوفه گندهارا اشکال یونان و افکار هند ملاحظه میشود ، بلکه این امتزاج در تمام صنایع مکشوفه هند (معابد تا کر بلا - Taxila) مکشوف زون مارشال John Marshall مدیر عمومی شعب عتیقه شناسی هند) و آثار مکشوفه در افغانستان ، و حتی آثار معابد بلاد مغربه تورکستان (علاقه های تمسک و کوتسکو - 'hotscho) Tumsuq) محلول و پدیدار است . حصه زیاد مواد ساختمان این آثار تا کر بلا

وهده و تور کستان ، مرکب از :- گل رس ، میده مرمر و چونه ، آهک و چونه بوده و شیت - Chiste هم در جمله مواد بکار رفته است . از کاوش تپه های چاریسکار (۶۰ کیلومتری کابل) Peshasreliefs پزارهای که در شیت منبت کاری شده ، بدست آمده و مسیو فوشه کشف نموده که منبع شیت همان رشته تپه های شیتقی است که فاصل حوز های کابل و کوه دامن استند .

در استوبهٔ يك خرابه (واقع در حوزهٔ کوه دامن) رئیس هیئت عقبه شناسی فرانسه ، بقایای دیری را کشف نموده که اقامتگاه بهاری نمایندگان چینیائی کائیشکا (یکی از پادشاهان کوشانی افغانستان) بوده است . در سه کیلومتری شرقی این موضع در محل برج عبدالله موسیو فوشه محل (شهر شاهی) قدیم را خاطر نشان مینماید ، در فاصلهٔ ۱۲ کیلومتری شهر شاهی کاپیسا قریهٔ (پایتاوه) Paitawa وجود دارد ، بعض پارچه های صنعتی کرک و بودیک - که در موزهٔ کابل موجود است - از همین جا در سال ۱۹۱۴ کشف شده . مشهورترین مجسمه های سا کیامونی Cakya-Muni نیز از يك تپهٔ درانجیا بدست آمد (۱۸ دسامبر ۱۹۲۴) که در شیت کار شده بود ، این مجسمهٔ سا کیامونی در نتیجه التماس شاه پروزه ناجت - Prasenajit معجزهٔ اکبر یا معجزهٔ آب و آتش (کسلا Kosola ویا - یاما کاپراتی هاریا - Yamakap ratiharya را نشان می دهد بنوعیکه از يك جهت بدن او باران می بارد و از دیگر جهتش آتش شعله میزند و در آسمان مانند کوه آتشفشان می درخشد ، حصهٔ برهنهٔ این مجسمه از سرخی رنگی که دارد ثابت می کند تماماً از طلای احمر پوشیده شده بود ، در حینهٔ این مجسمه شکل براهما Brahma و اندرا Indira نیز کار شده ، و اندرا هنوز بواسطهٔ تاج شاهی مو کوتا - Mokoty از براهما تفریق می شود ، و ممکن است این مجسمه از آثار قرن ۳ یا ۴ مسیحی باشد .

هكذا از مجاور تپه مذ ~~مذ~~ کوره بمض آثار دیگری نیز از قبیل اشکال مختلفه اشخاص و اطفال ، زن و مرد با طرح عجیب زیور ها و البسه ، در همان سال مکشوف شد (شرح این آثار و تصاویر مذ کوره در رساله مؤلفه ژورف ها کن به تفصیل جذابی موجود است) موافق مذ کور در خاتمه شرح حال این آثار میگوید :- صحنه این اشکال و مجسمه ها مثل اغلب ابدیه تاریخیه کاپیسا ، از صرصر کردند ، هونهای سفید (هیاطله ها) که در قرن ۴ مسیحی اکثر معابد کندها را خراب کرده اند نجات یافته است ، و معلوم می شود معابد کاپیسا در ابتدای نیمه دوم قرن هفتم مسیحی در اثر هجوم اعراب بر باد گردیده است ، پس آنچه آثار عتیق که از پای ناوه کوه دامن بدست آمده میتوان آنها را از آخرین آثار صنایع یونان و بودا در افغانستان حساب کرد .

بطوریکه بیلو می گوید :- « در آن عهد ها هندو ها گندهارا را (جنت شمال) می خواندند ، افسوس محاربات معتصبانه و تهاجم نفول آن هم ، جمال و نکال را معدوم نمود ، شهر های که از سنگ ساخته شده بودند و مماندی که بر نقش و نگار بودند ، همه بخاک برابر گردید ، مساکن بر باد شد و ایالت مسکن حیرانات و سباع شده شهر ها بدشتها تحویل یافت ، فقط در حصص شمال شاور از قرن ۱۵ یوسف زی ها تا اندازه بزراعت و آبادی پرداختند . « علی ی حال ظهور و نشر دین مقدس اسلام سر نوشت گندهارا تغییر داد ، و ارسال ۳۳ ه تا ۱۷۱ ه مکرراً اردوهای اعراب دروادی های کابل و کوه دامن هجوم آورد نمودند ، رتیل های کابل در مدت تقریباً یکسوم قرن بمداومه و مقاومت مشغول بودند . عاقبت در ۲۵۷ ه یعقوب صفار سیستانی کابل را اشغال نمود ، ولی متصرف آن مستقل گردیدند . در دوره فتور سلسله صفار هنوز بر همین مذهب درخت و بدت کله له نامی از جانب شرق تاخته و پایه تخت کابل را اشغال نمودند ، این سلسله

تازه به نشر مذهب برهمنی منقول گردیدند و تقریباً مان قرن ۴ هـ برکندها را مسلط بودند، آثار مذهب برهمنی که در نواح لغمانات در نتیجه حفريات بدست آمده نیز مذسوب بدوره اینهاست . معینا وادیهای کندها را در تحت ریاست رؤسای وطنی بشکل مستقلی اداره میشد . سبکتگین غزنوی در سال ۳۶۶ هـ خانواده هندو را در کابل منقرض نمود ، و شهنشاه محمد ، آخرین شاه بودائی وطنی را در جلگه پشاور مستاصل ساخت . بعد ازین اسلام در حصص کابل و ننگر و پشاور منتشر گردید ، و اهمیت پایه تختی کابل به غزنی انتقال نمود .

بعد از انقراض سلسله غزنوی واستقرار سلطنت غوری در نصف قرن هشتم هجری (۵۴۷) ولایت کابل در تحت اطاعت شاهان غور آمد و عمال غوری به کندها را را اشغال نمودند ، درین دور ها بود که آهسته آهسته مدینت جدید اسلام صفحات کند هارا را بیک حیات و معارف نوی آشنا ساخت ، متاسفانه عمر این دوره کوتاه بود و در اوایل قرن هفتم هجری (۶۱۲) هجوم خوارزم شاه سر تاسر کند هارا را استیلا نمود ، متعاقباً (۶۱۸ هـ) سیلاب چنگیز خان از کابل تا ساحل سند سر ا زیر شده و آنچه آثار عمرانات و مدینت قدیم و جدید بود همه را بشت ، این آتش تاریخی در تمام ولایت کندها را از خشک و تر نسوخته نگذاشت . از ان بعد ظاهر تیمور گورکان (قرن ۸ هـ) ولایت کندها را داخل حدود سیاسی چغتایان وحشی بشمار رفت ، ولی وادیهای شرقی و شمال کندها را ، با اتکاء بدولتهای مقتدر افغانی در هند و پنجاب ، دائماً موجودیت واستقلال داخلی خود شان را محافظه توانسته ، و در تحت ریاست رؤسای بومی زنده گی بسر میدردند ، ولایت پشاور نسبتاً زیاد تر بادولتهای افغانی هند ، داخل روابط و علائق سیاسی بود . در ظهور تیمور و اولاد او تقریباً این ترتیبات اداری کندها را بر هم خسورد ، تیمور تادهلی بتاخت ، و بابر مرزای مشهور در اوائل قرن ده

هجری (۹۱۰) کابل را مقر حکومت خویش بساخت ، و متعاقباً گندهارا را عبور و ملطت افغانی را در دهلی خاتمه داد . ازان پس بمسأخانهای مغول از دربار هند در منتها الیه گندها رای غربی (کابل) بصفت حاکم مامور و اعزام می گردید ، نادر شاه ترکان در سال (۱۱۵۱) ه آخرین خان مغول (ناصر خان) را در کابل سقوط داد .

مهمنا اقتدار مغول هند را در گندهارای شرقی و شمالی وقعت و مقصداری نبوده ، مغولهای هند از ظهور تادوره فتور خود ها بلافاصله با محاربات ملی این صفحات دوچار بودند ، انسکلپدی بریتانی میگوید : - مغولهای هند از دست افغانهای پشاور بسی عذاب کشیدند ، حتی در عهد اورنگ زیب (بزرگترین پادشاهان مغول که خریطه سیاسی حکومت هند در عهد هیچ دولتی مثل دوره او کسب وسعت نموده نتوانست) نیز افغانها مستقلانه در انجا حکومت مینمودند . گندها رای شرقی و شمالی در قرن ۱۵ مسیحی برخلاف تسلط مغول ، در محاربات مقاومت شدیدی بروز میداد ، و ازان جمله است محاربات شیخ بایزید (پیرروشن) و پسران او (شیخ عمر و شیخ جلال الدین) واحفاد او در مقابل مغل ها ، ولی متاسفانه اختلاف های مذهبی و ظهور مبتدعین و مجتهدین متعدده دینی و نفاق های داخله ، اسباب شکست این مقاومت ها گردید هکذا جهادهای ملی یوسف زهی ها بعد از طی تقریباً ۱۲ سال در مقابل مغولها بهمان علت اختلافات داخلی عقیم ماند . مشهور ترین حکمرانان محلی یوسف زهی ها ملک احمد کجوالی و ملک علی اصغر خان بود که ولایات سوات را اشغال کردند . یوسف زاهی ها درین محاربات داخلی اگر چه بفتح باجور و بونیر کامیاب شدند ؛ ولی این نفاق های داخله فرصت بدست مغولهای هند داد که بنیاد آنها را بر اندازد ، ملادرویزه معروف در تذکرت الابرار خود ازین نفاق ها و محاربات مبتدعین و مجتهدین داخلی

بانک لندن مذهبی سخن میراند. ایشاد دیانت مقدسه اسلام در درهای دشوار
 گنبدار کند هاری شمالی نیز در همان قرنهای ۸، ۹ هجری بکلی تعمیر یافت .
 ظهیر دوا - هوتکیه قندهار در اوایل قرن ۱۸ مسیحی تأثیری در وضعیات
 گذرها با به نمود ، چونکه مساعی و هم دولت مذکور فقط مضروب مسایل
 دولت غربی و تسخیر مملکت فارس بود . اما نادر شاه ترکان بعد از سقوط دولت
 هوتکیه در همان قرن کند هار را با فرض فتح هند با مشکلات زیادی بر ر نمود ، و
 چندین بار دره رود خورد کابل و ننگهار و خیبر و پشاور معروض هجوم های شدید
 اهالی وحشی دو کرد . و قصد افراد گردید . تشکیلات قوی دولت ابدالی قندهار ،
 بعد از چندین قرن اختلافات داخلی و تجاوزات خارجه را بر طرف ، و مملکت
 افغانستان را بتوحد اداره موفق ساخت ، و منجمه کند هار با بصفت عمده ترین
 ولایات افغانستان قصد عام کرده بعد از کمی کابل سمت پایه تفتی امپراطوری
 افغانستان را تس آرد . این اهمیت سیاسی کند هار تا نصف اول قرن ۱۹
 مسیحی برقرار بوده و بعد از او با انحطاط رفت .

در سال ۱۸۰۹ مسیحی اولین سفارت دولت انگلیز در پشاور شرفیاب حضور
 شاه شجاع شده ، و معاهده نخستین بین دولتین امضا شد . در سالهای ۳۴ - ۱۲۴۴
 قری بواسطه تهور خاندان احمدشاهی و مشغولیت داخلی برادران وزیر فتح خان
 رحیمت سنگه انک را تا کشمیر بهمان تفصیلی که در مجله ۹ گفتم اشغال نمود ،
 و در ۲۹ - ۱۲۵۰ قری . ۱۸۳۴ مسیحی پشاور و نواحی آن را استیلا کرد
 اما زور او بتا بل در سنه ۱۸۴۸ مسیحی این ولایت را ضمه حدود هند انگلیزی
 نمود . معاهده لامور (۱۸۳۹ مسیحی) تمام حصص انک ، پشاور ، یوسفزی ،
 هشت نکر را تا حد خیبر با ولایت کشمیر از کند هار اجزا نمود ، محاریات اولین
 افغان و انگلیز در سالهای ۳۹ - ۴۰ - ۱۸۴۲ مسیحی آغاز نمود ؛ و تلفات تاریخی

باردو های منزهم برتانی در ولایت کندھارا وارد شد . (۱۸۴۲ مسیحی)
 در بلوای عام هندوستان پشاور مخزن قوا بود ، سرجهان انگلز لازم دید برای
 حفظ حصص باقیانده شمالی ، پشاور را بدولت افغنستان واگذار نماید ، ولی
 اتفاقات نگراشت . حرب دومین افغان و انگلز نیز بدو در ولایت کندھارا
 شروع گردید ، و معاهده گندمک (۱۸۷۹) دره خیبر را تا کنار شرقی لاری
 کوتل از کندھارا جدا نمود ، در سپتمبر ۱۸۷۹ مسیحی سفارت انگلز در کابل
 مصادف ۳۰ ن حادثه تاریخی گردیده و تعاقباً شهر بالاحصار کابل در معرض عتاب
 حکومت انگلز واقع گردید و بعداران مطابق معاهده ۱۸۹۳ مسیحی و حد بخشی دیوبند
 علاقه ای سوات ، باجور از کندھارا منزع گردید ، و حالاً امرای مقتدر آن مناطق
 مستقله از قبیل بواب دیر ، پادشاه سوات بعنوان امرای دوستدار محاور انگلز
 امرار عمر مینایند . حرب سومین افغان و انگلز در سال ۱۹۱۹ مسیحی هم ار همه
 جهات زود تر در ولایت کندھارا مشتعل گردید ، و اهالی شجاعت زاید الوافی
 در دفاع وطن از خود بروز داد .

والحاصل ولایت کندھارا یکی از منابع قدیمترین نژاد پختانه و دارای افتخارات
 يك تمدن تاریخی افغانستان بوده ، از حیث پولتیک و اقتصاد از مهمترین ولایات
 او بشمار میرود .



یاد اوری و پیشنهاد

انجمن ادبی حفظ و تدوین لغات و اصطلاحات محدوده زبان ادبی و عربی و کوهستانی وطن را در نظر دارد .

هموطنانیکه بمقصد خدمت بزبان و ادبیات ملی انجمن ادبی را درین راه کمک نموده و قماً فوقتاً یکمقدار لغات و اصطلاحات و طبعی را اعم از اهل کوهستانی یا اوری که مطابق بقواعد اصلیه زبان متعارفی ملی بوده و بیرون نمانده گون هم ملی و ... و متعارف نباشد ترتیب داده و باین انجمن اهدا کرده پس بد مشرف ... و ... و علاوه اظهار قدر شناسی کرده محله کابل رایگان با آنها تقدیم خواهد شد





شماره یازدهم

مجله ادب ماہوار ، عامی ، ادبی ، اجتماعی ، تاریخی
ادرس

محل ادارہ : — حادہ آرگٹ ، المحسن ادبی
درتخت نظر المحسن ادبی طبع و شہرہ ، ود .
مجاہرات ما المحسن است .

عنوان نگرافی : — کابل ، انجمن

اشتراک سالانہ

۱۲ اعمانی

» ۱۴

یہ پوئدا سنگلیسی

رایگان

نصف قیمت

کابل

ولایات داخلہ

» خارجہ

طلبة معارف وطن کہ حائز نمبرہ ہاں ۱ ۳۰۲
باشند

طلبة معارف وطن

۲۷ ۔ ۔ ۔ ۵۰ ق = ۱۵جل ۱۳۱۱ ہ ش = ۴ اپریل ۱۹۳۲ میلادی

فهرست مندرجات

نمبره	مضمون	پاا شده	۹-۵۵۵
۱ :	دین فطرت	علام حیلانی خان اعظمی	۱ ، ۱ ، ۶
۲ :	شهریار شاعر	سرور گوٹا	۷ ، ۵ ، ۹
۳ :	کوٹہ و صدمین سال فوت او	عبدالملک خان	۱ ، ۵ ، ۱۱
۴ :	احتیاجات عصری	حاج مسعود	۱۱ ، ۲۳
۵ :	قصایای اجتماعی در اطراف مدیریت	ترجمہ محمد سعید خان	۲۳ ، ۱ ، ۲۶
۶ :	فصلای فراموش شده	محمد اللہ خان اعظمی	۲۸ ، ۱ ، ۳۱
۷ :	پادشاه فیلسوف	امام اسحاق دارونکده	۳۲ ، ۳۳
۸ :	عدت رباں	اعظمی	۳۴ ، ۳۷
۹ :	دانات و تمہد احلاق	محمد کریم خان قاضی رادہ	۳۷ ، ۳۳
۲۰ :	امامان و نگاہی تاریخ آن	میر ہلام محمد خان	۲ ، ۱۱
۱۱ :	مدیر و شکر	احسن ادنی	۱۱
۱۲ .	صاور ۴		



شماره ۱۱، سال ۱۳۰۳، خاں

افغانستان و نگاه تاریخی آن

(۹)

ولایت غور یا عرجستان (هزاره جات حالیه و غور)

ولایت غور یا بابا و پامیس Paropamisus از ولایات مرکزی هندوستان بوده، شمالاً بولایت باختر و جنوباً بولایت زابل و سیستان، غرباً بولایت آریانه و سیستان و شرقاً بولایت زابل و کشندها را محدود و متصل است. ولایت غور بعد از سطح مرتفع پامیرات، از مرتفعترین سطوح افغانستان بوده، برفسگیر و دارای زمستان و برودت شدید، و ضمناً در دره‌های باران و همراه مالک دادن قیمت را آهن، ذغال سنگ، گوگرد، سرب میباشند. ولایت غور در حوضه افغانستان بمنزله يك قاعه عظیم و برج آهنبین دست تاریخی بشمار میرود. شهرهای تاریخی، معروف غور عبارت از اینهاست: فیروز کوه (بسیار پایه تخت‌های مقبر و مزمین آسبا و دارای ابنیه و مزارات عالی در قرن ۱۲ میلادی بوده و هنوز محل وقوع آن معین و حفريات عامی نگ دیده) بامیان (بسی از شهرهای مدنی آسیا و ظریفترین پایه تختهای افغانستان از قرن اول تا ۷ و قرن ۱۳ میلادی بوده و حالا خراب اوفناوه) شهرک (بلکل قریه ای موجود است و بعضی محققین آنرا در منزله بابه تخت مسعود، نوی شده اند) تمان (شهر قریه دارد و تکیفانی در آن بار نداشته) آهنگران (بسیار تکیفانی در آن است) محلی غور که در قرن یازدهم میلادی سلاطین تکیفانی در آن بوده و در قرن بیستم در آن قریه تکی در سمت عالی هم برود باقیست) قریه مان (در شمال باهمی است که

مسکوکات منسوب بدوره اسکندر کبیر از آنجا پیدا میشود، و بطوریکه بارتولد میگوید محتمل است پایه تخت قدیم ولایت غور باشد (کرم مان) واقع در هزاره جان حایه که فرشته از آن در دوره غزنویه نام برده و اکنون محو و معدوم است) شهر ضحاک و شهرشاهی قدیم (مؤخرالذکر در جانب جنوب غربی اصفهان جسیمه بامیان واقع بوده و هونستن ازان ذکر کرده ، و اول الذکر در نزد یکی شهرشاهی معمور بود که چنکیز آنرا تخریب نمود) شهر غلغله (معموره دوره اسلام و بجهت جنوب مقابل اصفهان عظیمه بامیان واقع بود ، و در حمله مغول منهدم گردید) پشین و شورمین (شهرهای که دره شرق غرجستان واقع بوده و بارتولد ازان ذکر می کند .) فردوسی خراسانی ولایت غور را با ولایت کابل ، سیستان ، بلوچ ، قنوج جزو زابل (قندهار) حساب کرده ، و ضمناً اهالی غور را بشجاعت وصف می نماید ، و از پادشاه قدیم غور بدین بیت یاد میکند :-

سر غور یان بود بسطام شیر بجای پشت پیل آوریدی بزیر
در ازمنه قبل تاریخ بعد از آنکه آریانها وارد هرات و بلخ گردیده ، و از آنجا بسیار صفحات افغانستان منقسم شدند ، قسمتی هم از شاخه پختانه ها بدرهای ولایت غور سرا زیر گردیده ، و در ارتفاع جبال و درهای سهمنالک او مسکن گزیدند . زیرا درهای سر سبز و چراگاههای معروف و آبهای جاری و انهار خوشگوار این ولایت برای اقامت مال داران طایفه شریفه آریه بسی مساعد بود ، و طن اینها پسان معروف به غور گردید ، و بنوعیکه ما در قسمت تاریخ پاختیا نوشتیم کله غور و یا غریک لغت قدیم پختانه بوده و تا امروز در زبان پشتو مستعمل و موجود است ، تحریفات و تبدلات این کله بمرور زمان غرچ و غرچ و غرش شده ، و در دوره اسلام مشهور به

غرجستان و غرجستان و غر شستان و غر شستان گردید ، اسم طایفه بززرک بختانه (غلجانی ویا غارائی) نیز منسوب بهمان نام ولایت غرج ویا غور است که بعضی مورخین آنها را بنام خلج و خلجی یاد کرده اند ، باکل حال اسم غور که محرف غره است و غره و در بختانه جمع غر (کوه) و بمعنی کوهها و کوهستان میباشد مناسبترین اسمی است که در مورد این ولایت کوهستانی اطلاق گردیده است . اما از اینکه ولایت غور در حصص وسطی و مشرقی خود بعد از حمله های مغول موسوم به هزاره و هزاره جات گردید ، درسطور نزدیکی سخن خواهیم گفت ، عجالتاً بایستی دانست :

اهالی پس از تشکیل حمیت در غور ، دارای همان دیانت عناصر پرستی قدیم بودند ، و ولایت باصول حکومتهای محلی اداره میشد ، و ضعیف مستحکمه جغرافیائی ایشانرا ارهه گونه فوذ و تسلط همجواران مضمون و محفوظ میداشت ، معینا بجز دیانت زرتشت از کانون بلخ ، در هفت قرن قبل از میلاد به درهای غور روشنی انداخت . بعد از سقوط دولت باختر و فوذ هیخا میشان در افغانستان ، برخلاف سایر صفحات مملکت و ولایت غور در سایه جبال شاخه و دره های هولناک خویش ، توانست آزادی و حریت داخلی خودش را حفظ و صیانت نماید و میتوان گفت در آن عهد فقط در تمام مملکت افغانستان سه منطقه بود که مالک استقلال شمرده میشدند ؛ این مناطق نالانه در وضعیات جغرافیائی شبیه همدیگر واز آنجمله بود ولایت غور ، و آن دوی دیگر عبارت است از ولایت باختر و در مشرق و ولایت بلور در شرق شمال .

دوره تسلط سکندر مقدونی این ترتیبات اداری را در ولایت غور برهم زد ، وارد دوی یونان شاهراه غور را در بوغاز بامیان گذر کرد ، ولی تلفات سنگین عساکر یونان که تاریخهای جهان از آن ذکر می کنند ، نیز در حدود این ولایت

واقع شد ، در عهد دولت یونانیان باختر ؛ غور مستعد قبول رژیم و مدنیت باختری گردیده و حتی یکوقتی از مهمترین کانوهای این تمدن بحساب رفت ؛ پرو فیسر فوشه در یاد داشتهای خود بموزه کابل مینویسد :-
 در عهد « ایتی ماکس » مشهورترین یاد شاهان یونانی باختر (۷۰ - ۱۴۰ ق .) مسکوکات این پادشاه فاتح ارطرف شهزاده گان « کون » تقلید شد ؛ و این حکومت کون در غرب شاهراه بلخ یعنی کوهستان هزاره (غور) تشکیل بود . پس میتوان فهمید غور در آن عهد نیز به تشکیل حکومت محلی و حفظ آزادی داخلی پرداخته است .

ولایت غور در دوره یونان مراتب اعتلا و ترقی را سپر نمود ؛ و هم در آن دوره بود که دیانت بودا از دامنه های شرقی آن داخل شده ، و غور را مدنیت جدیدتری آشنا ساخت ، صنایع گریکو بودیک درین منطقه کوهستانی به نهجی ترقی نمود که بقایای آنارقیمتدار او هنوز در صفحات صنایع مستظرفه عالم موقع حیرت آوری را حایز است ، در عهد دولت کوشانیان افغانستان ، غوره شرقی یکی از مهمترین مراکز مذهب بودا بشمار میرفت ، و شهرشهر بامیان قلب این مرکز را تشکیل مینمود ، قلل حبال و بقایای دیوار بامیان میتواند یادی از منظر قدیم و حقیقی آنشهر مشهور دهد ، خرابه زارهای شهرهای عتیق ، مینارهای ویران شده ، سردابه های پیشمار ، و منظر خونین شفق مانند خرابه ها بیننده را سخت بحیرت و تأثر می اندازد ، اصنام عظیم الجثه (آنکه جغرافیا دان معروف عرب یاقوت بنام خنک بت و سرخ بت یادی ازان کرده) نهاشی های آبی و طلائی (منقوشه برواق فوقانی اصنام) هر یک خود اسباب تعجب نظاره گیان عالم است ، تپه های محیط وادی شهر بامیان ، مغاره های متعدده آن ، مناظر مقامات :- - - چهل برج ، زاری ، سوخته چی ، شهر بهر درفاصله چندین میل اربامیان ، مظهر همان عجوبه

های روزگاران قدیم بامیان بحساب میروند ، زوار معروف چین خوشبختانه تمام این مناظر حیرت انگیز را سیزده قرن پیشتر بهمان جلوه و رونق که داشت تماشا کرده است . آری بامیان عجوبه بلاد است و نمی توان آن را يك شهر جغرافیائی کلاسی دانست ، معربامیان در بکرشته کوههای که بارقاع ۲۵۹۰ متر است منزلگاه غنی ترین قوافل عمده تجارتي و مرکز کاروانهای مالک تاتار و تورکستان و هندوستان بود . خوب است اینقصه هارا گزاشته و در جای مناسبی از آن سخن گوئیم ؛ درینجا بطور اختصار باید دانست :

ولایت غور در عهد دولت هیاطله کافی لسابق رو بمرهج میرفته ؛ و برخلاف سایر حصص مملکت که بزعم بعض مورخین دوچار حرابی ها شده بودند ؛ از هر کوبه اختلالی محفوظ و مسام ماند . در قرن ششم تور کان و ساسانیان فارس بصفحات شمال و غرب افغانستان دستی درار کردند ، اما ولایت غور در تحت تسلط هیچ قدرتی نرفته و مستقلانه زیست مینمود ، رونق و مدنیت غور با استقلال داخلی آن تا زمان ظهور و شیوع اسلام امتداد داشت ، بعداران داخل سرنوشت جدیدی گردید که آن سرنوشت شامل تمام قطعات افغانستان بود .

در طول ایندوره های که شمردیم بعداز مذهب بت پرستی قدیم ؛ دیانت غور عبارت از زرتشتی و متعاقباً بودائیت بود که تا ظهور اسلام طول کشید ، هکذا زبان آریائی قدیم ولایت در مرور دهور و نفوذ السنه یونان و هند ؛ متروک گردیده و بالتدریج جای خود را بعلاوه لهجه های محلی بزبان پشتو گراشت ، و مهاجرت های دوباره داخله از بختانه های کندهارا و پاخذا در صفحات غور ، برعمومیت این زبان افزود ؛ بقول بیاو مهاجرت مانویه بختانه ها از ولایت کندها را بجانب وادی های غور در همان قرن

اول مسیحی آغاز نموده است ، شهزاده مسعود غزنوی در حلاتی که ولایت غور برد ، مجبور شد توسط ترجان یا اهالی غور ، مذاکره نماید ، و بهیچ ازین مذاکره شمه نمی نویسد . در ادوار قبل الاسلام ولایت غور یکی از تمدن ترین ولایات افغانستان بشمار میرفت ، هرچند در سرتاسر ولایت غور تحقیقات علمی نشده ، معینا حفريات و تحقیقات در بامیان ، توانست از نظمت و جلال قدیم این ولایت نماینده گمی کند ، و ما ناچار دانیم درینجا مختصری از آنهمه تحقیقات محققین مغرب زمین متذکر گردیم ، سیو گودار و مسیوها کن در کتاب (آثار عتیقه بودائی در بامیان ۱) خودها منطعه پاریس (۱۹۲۸) چنین میگویند .

در نوامبر ۱۹۲۹ مسیو الفرد فوشه رئیس هیئت عتیقه شناسی در بامیان برای تحقیقات آثار عتیقه این مقام شهر وقت سنگ شروع بکار نمود ، تشریحات فوشه که بعنوان مسیو امیل سنار عضو مؤسسه و رئیس کبسیون مشاوری فرستاده شد ، در ژورنال آسیاتک انتشار یافت . در زمانیکه بلخ مرکز تجارت بین المللی و محور شاهراه های عمده و تالانه آسیا (از غرب بجانب امپراطوری رومن ، از شمال شرق بطرف براعظم چین ، از جنوب شرق بجهت سواد عظیم هندوستان) بود ، و صنعت کریک و بدیک در درهای کابل و گند هارا بجهت های خروج رسیده ، و منزل بمنت باختریان پیش میرفت ، امپراطوری وسیع و مسخر کننده بزرگ کوشانی کانشکا تمام اقتدار و دارائی خود را در دسترس عشق بمذهب بودا گذاشت ، و بامیان رو بارتقا و اعتلا نهاد . موقعیت بامیان بین پشاور و بلخ ، معبر متمولترین قافله های تجارانی بوده ، زودی مقام مرکزیت

باروتی را احراز کرد . موجودیت تپه ها و جدارهای سنگی بامیان که غیر قابل تخریب است ، برای بوجود آوردن مجسمه ها و سیمج ها نیز بهترین مقامی بشمار میرفت . گفته میتوانیم اولین اسبینه بودائی بامیان مربوط بقرن اول میلادی است . در اختتام قرن هفت مسیحی اولین تهاجمات عرب در افغانستان شروع شد ؛ راهبین بودائی مقتول و تبعید و یا مسلمان شدند ، معابد آنها ویران و تروک اصنام شان خراب و مجروح گردید . پایه تخت قدیمی بامیان که هونستن بجانب جنوب غربی صنم ها خاطر نشان کرده بود منهدم ؛ وارگ (شهر غلغله) در دامنه مقابل بخصه جنوب شرقی اصنام آباد و معمور شد ؛ شهر مؤخرالذکر از دست چنگیز خراب گردید ؛ و شهر قدیمی دیسگری موسوم به شهر ضحاک نیز بنوبت خود محو و معدوم شد . بس ملتفت باید بود آثار خرابهای که در بامیان موجود است ؛ بدو دسته بودائی و اسلامی منقسم می شود .

اولین اروپائی که از مجسمه های عظیم الشان بامیان ذکری نموده مسوهدید Hyde است ؛ و بعدارو مسو ولفورد Wilford شمه د: بنموضوع نگاشت مونتس تووات ایلفنستن Mounts Twart Elphanstone بزشرحی: بنی بر عقاید ولفورد (ارتباط اصنام و دین بودا) انتشار داد . چندسال بعد مور کروف Moorcroft و تری بك Trebeck با هیسان را معاینه نمودند (۱۸۲۴ مسیحی) از سال ۱۸۲۴ تا سال ۱۹۲۴ مسیحی چندین نفر دیگر از قبیل الکزاندر برن Alexander Burnes دا کتر ژرارد D. Gerard (۱۸۳۲ مسیحی) هونیک برگر Honighberger شارل مسن Ch. Masson (۱۸۳۵ م) و غیره بامیان را عبور و ملاحظه نمودند ، درین میانه صاحب منصبان انگلیسی که سمت نماینده کمیسیون حد بخشی افغان و روس را داشتند نسبتاً بامیان را بسهولت دیده و منجمله کاپیتن میلاند C. Mailland و تالبوت Tallbot در حین اقامت بامیان (۱۸۸۵ م) یاد داشتهای قبل نخستینی از خود

بیاد کار گذاشتند ، هکذا ایضاحات مور کروف و تری بك قابل تقدیر میباشد .
 در سال ۱۸۵۲ مستر ونسان ایر Wincent.Eyre کروکی اصنام بامیان را
 بعد از معاینه تحریر کرد ، و در همان سال Lady-Sale و دخترش کاپی تصاویر
 دیوار و سقف مجاور اصنام عظیم بامیان را کشید ، با الاخره در قطار کسانیه که
 بمعاینه بامیان آمده انداز اسم دا کتر گری فیت W.Griffith با ایسی
 متذ کرشویم که اخبار مسافرت اورا ز . ماك - کله لاند J.mac-clelland
 در ۱۸۳۹ شایع نمود ، هکذا از نام دا کتر یابورسکی Yauorskii که نقل
 سفرش در ۱۸۸۲ منتشر گردید . اما مهمترین تمام تشریحات منتشره از انجمن
 شاهای آسیائی و جریده آسیائی انجمن بنگال (که راجع بآثار عتیقه بامیان نگاشته
 شده) عبارت است از آریتکل مجله انجمن مذکور (۱) که بعنوان
 The Rockout caves and Statues an Bamiyan (سمچ ها
 و مجسمه های حجاری شده بامیان) در ۱۸۸۶ مسیحی شایع شده ، این آریتکل
 شامل مقدمه کلنل یول Yule مکانیب کپطان تالبوت نقل کاپیهای نویلمشر
 هیتلاند و تشریحات ویلیام سم سن William Simpson میا شد .
 دا کتر گری J.A.Gray در سال ۱۸۹۵ برای اولین بار در کتاب
 موسوم به « اقامتگاه من در دربار امیر » کاپشه عکس بت ۳۵ تری را شایع
 کرد ، و آخرآ در سال ۱۹۱۰ مستر هدن در جلد ۱۱ خاطرهای انجمن آسیائی
 بنگال نقل آریتکل فوق را انتشار داد . در سال ۱۹۲۳ انجمن روسیه از طرف
 کیسار یای ملی برای تحقیقات ملیت شرق نزدیک معین شد و پروفیسر بورو زدن
 JN Borozdin . که قسمت تاریخی صنایع و نژاد شناسی آنرا اداره می نمود
 کتابی بعنوان افغانستان (حصه اول) بزبان روسی منتشر ساخت .

این مضامین و کروکی‌ها تا ۱۹۲۲ به‌ترین اسنادی راجع به بامیان شمرده می‌شد ولی از سال ۱۹۲۴ هیئت عتیقه‌شناس فرانسه دامنه تحقیقات خود شانرا در بامیان ادامه دادند و در نتیجه معلوم کردند اصنام عظیم بامیان در جدار سنگی متعلق به عهد سیوم طبقات الارضی است، (آخرین قصه مسافرت در بامیان با تصاویر آنجا در ۱۹۲۵ از طرف داکتر ترنکر المانی در برلین انتشار یافت) ملاحظات عدم تکامل و سلب طاقها و ساختمان اصنام و وجودیت سمچهای قدیم در جوار آن ظاهر می‌نماید که سمچها مربوط بقرن اول مسیحی و اصنام مذکور بدوره ما قبل عصر پنجم میلادی است . پایهای صنم ۵۳ متری را ناد، شاه ترکمان شهر توب نخریب نمود . نمونه کوچک این اصنام در تمام دنیای بودائی فروخته می‌شد و عیسایه‌ها همی کوحاک قدیمه و جدیده آن در چین و ژاپان و تبت نمونه بت‌های بامیان را طامرا نمود ، کارهای ساختمان زینده داخلی و دینیه سمچهای صنم ۵۳ متری بوا حله هجوم اعراب قائم ماند است . تصاویر رنگه بامیان در صفحات رواق صنم ۵۳ متری از روی قیافت و وضعیت پاردها و تصاویر گندها را قرابت تامی دارد ، رو به سمت آغار و تصاویر بامیان مجموعه اطرار اریائی افغانستان و فارس و طبرستان هندوچین و یونان را نشان میدهد ، و هکذا نفوذ طرح بامیان در سایر ممالک بطرز آمد از قبیل اسکالندره شاپور فارس که فتح شاپور را به امپراطور والریس نشان میدهد ، و وفایه که مسیو روتر M. Reuther در شهر بابل مشابه و قریب به تصور رب النوع مهتاب - بامیان ، کشف نموده و امثالها . کاپیهای این تصاویر و نسخه‌های وسیع بامیسان در موزه « گیمه » پاریس نهاده شده ، مشابیهت این تزیینات بامیسان با تزیینات آسیای مرکزی (کای رایل و غیره) اسباب حیرت است ، زیرا اختلاط و ارتباط عجیب طرح اریائی افغانستان و فارس ، هندوچین را ارائه می‌یابد . مضامین هونستن می‌فهماند که تهاجمات هونهای سفید (دولت هریطه افغانستن)

که یکقرن قبل از هونستن در درهٔ بامیان سرکشیده بود ، هرچیک خرابی و بی
 انتظامی اساسی و قصدی در معابد بودائی تولید نکرده است ، و هکذا این نظریه
 را در وقت ورود به گند هارا سیاح مذکور تصدیق مینماید و الحاصل سخنان
 منقوشهٔ بامیان بعد از سه چهای اجاننا و ایران *Ajanta - miran* آسیای
 مرکزی قدیمترین نقاشی های بودائی است که تا حال شناخته شده ، و میتوان
 گفت آثار نقاشی بامیان اولین سخانی است که در معبر بسط بودسم در جهت
 آسیای مرکزی مشاهده می شود . راجع بنفوذ آثار چینی در بامیان معلوم
 می شود نازمانیکه هندیهان بودارا ترک نکرده بودند ، راهبین وزوار و صنعت
 گران در طول قرنهای درازی از بامیان گذشته بچین و یا از چین بهند سفر
 می نمودند ، و غالب مسافرین نقاش و روحانی آنچه از نقاشی و تزئینات متلونه
 و سخانی که می دانستند نمونهٔ برسم احترام و یادگار در بامیان ساخته و میگذاشتند
 آری در چنین مقامی که تمام تمدن ها در آن جلوه می نماید ، محتمل است کم
 و بیش آثار کار تمام مکاتب نقاشی از قرن ۲ مسیحی گرفته تا سویات اسلام
 در اینجا بوجود رسیده باشد .

اسلام ارقن هفت در ولایت غور با نهاد و ناقرن یارده مسیحی بکلی در تمام
 ولایت تعمیم یافت ، درین میاب مدتی به کشمکش های مذهبی گذشت ، حصص
 مسلمان شده با آن قسمت های که هنوز اسلام را قبول نه نموده بودند از در
 بیگانگی داخل شد ، و ازین بعد است که ولایت غور در دو حصهٔ سیاسی
 غور و غور جستان منقسم گردید ، و در مقابل پادشاهان محلی غور (خانوادهٔ
 سور) حکمرانان محلی خراجستان ملقب به (شار) ها عرض وجود نمود .
 خانواده سوری غور از قدیمترین خانواد های حکمران ماقبل اسلام و ولایت
 است ، فخرالدین مبارکشاه رودی مورخ اینخاندان شرحی بمسوطی از شجرهٔ

انساب قدیم آنها می نگارد ، بطوریکه فتوح البلدان و یعقوبی مینویسد ماهوی
 سوای (منسوب بخاندان موصوف) یزدگرد آخرین پادشاه فارس را پیش
 رساند ، ماهوی در آن عهد نایب الحکومه ولایت سرو بود و در عهد حضرت
 خلیفه رابع رضی الله عنه بسکوفه آمد ، حضرت خلیفه رضی به دهاقین و اساوره
 خراسان حکم نوشت که جیماً جزیه و مالیات قلمرو خود را باو به بردارند ،
 خورشید جهان گوید بهرام شاه سوری (یکی از پادشاهان محلی غور ،
 در عصر حضرت اسدالله بسکوفه رفته و منشور غور را حاصل نمود . بعضی
 مورخین بهرام شاه مذکور را همان شهنشاه جد علای خانواده سلاطین قرن
 ۱۴ غور و بامیان دانسته اند که معاصر خلیفه چارم رضی بوده و بردست او ایمان
 آورده است . بعد از قرن ۱۴ تمام سلسله های سلاطین سوری و غوری که
 در هندوستان سلطنت کرده اند منسوب به همین خاندان سوری غورند که ما
 در آینده شرحی مبسوطی بنام (افغان در هندوستان) از آنها خواهیم نوشت .
 اما شهر های غرجهستان برای حفظ موجودیت خود ها در عهد دولت
 سامانیان بایخی از سلاطین آل فریغون (پادشاهان محلی جوزجان - ولایت
 میمنه ، اطاعت نمودند و آل فریغون در تحت حمایت سامانیان قرار گرفته بودند ؛
 شاره های غرجهستان از خانواده حکمرانان وطنی غرجهستان بوده و در تاریخها کمتر
 تفصیلی از آنها موجود است . با کلی حال اسلامیت ابتدا در عهد حضرت
 امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه قدم بقور نهاد ، و عبدالله ابن عامر بواسطه غور
 غربی را فتح نمود و خالد بن عبدالله بحکومت هرات و غور مفتوحه مامور شد ،
 اما حمله های شدید عرب در اوایل قرن ۲ هجری (۱۰۷) توسط ژرال اسد
 بن عبدالله در غور آغاز نموده و حتی بامیان در غور شرقی نیز مغروضینما گردید ،
 ممسداً نتیجه قطعی حاصل نشده و بقول جغرافیا نویسان قرن دهم درالعهد

غوریگانه و لایق بود ، که از هر طرف محصور بممالک اسلامی بوده و هنوز مسلمان نشده بودند ، اصطخری مینویسد در زمان سامانیان فقط کسانی از اهالی غور مسلمان بودند که در جوار علاقه های اسلامی سکونت داشتند . در قرن دهم اقتدار شارهای غرچستان بدرجه ای بود که بقول بار تولد حتی مرورود (مرغاب) نیز مربوط به شارهای آنجا گردید .

حکومت پیاپی و محکم سلطان محمود غزنوی در قرن یازده مسیحی بکلی ولایت غور را سر ناسر مفتوح ، و اسلامیت را در آنجا تعمیم نمود ، یاد شاهان محلی غرچستان و غور و خانواده های مقتدر وطنی یکی بی دیگری سقوط نمودند و آخرین شاه غور در آهنگران محمد ابن سوری خودش را در دربار سلطان به ننگین زهر آگینی مسموم کرد و آخرین شار غرچستان ابو محمد ابن نصر (معروف به شاه شار) اسیر سلطان گردید . ازین بعد ولایت غور اسماً تابع دولت مقتدر غزنوی گردیده ولی اهالی همان هوای تحکم در سرداشت . عهد غزنوی تأثیرات مهمی در مورد غور نداشت معبداً شیوع اسلام که انقلابی در ماده و روح اهالی تولید کرده بود ، آهسته آهسته نضج گرفته و ولایت را مستعد پرورش فضلا و دانشمندان زمان می نمود . در قرن ۱۲ اقدام بزرگی از اهالی غور بروز نمود ، و خانواده سوربا طرح حیرت آوری به تشکیل قویترین سلطنتی در افغانستان پرداخت ، جهانسوز معروف دولت فرسوده و از هم ریخته غزنوی را از پا در آورده ولایت غور را بمدارج ارتقا سوق نمود ، درین دوره ولایت غور توانست به تلافی خساراتی متوجه گردد که از قرن هفت بیست و پنج تا نولایت وارد گردیده بود ، فیروزه کوه و بامیان جدید و سایر شهرها از قبیل کرمان و شبروان هر یک در صحنه مدنیّت و جمال عرض اندام نمودند :

افسوس حوادث سوء جهان بااستمجال تمام این دولت درخشنده را از میان

برداشت ، در اوایل قرن سیزده آندولت خبوه که وقتی سمت نایب الحکومه کمی افغانستان را داشت (دوره غزنویه) بهجوم آغاز کرد ، قدرت مهیب عسکریه سلطان محمد خوارزم شاه که آسیای وسطی را میلرزاند با قلاع سهمنگ نوره مقابل گردید ، بالاخره آخرین شهنشاهان غور محمود بن محمد در ارگ فیروز کوه با ما کامی جان سپرده و خلف او بهاؤالدین سام فرار شد . ملک الجبال با بیان جلال الدین علی بن بهاؤالدین سام نیز پایه تخت ملوک هیاطله (شاهان غوری با بیان) را بمسند او جان دادن به شهزاده معروف آسیا جلال الدین خوارزم شاه تحویل داد ، درین میانه هنوز سرداران مقتدر غور در محله هندوستان مشغول فرما نفرستی بوده و از حال زار قاب ممالکت یادی نمیکردند . قدرت و اسامه خوارزم شاهیان در ولایت غور طولی نکشید و متعاقباً (۱۲۲۲ مسیحی) نهب مغول بد آن دوات مغرور را در خوارزم رانداخت ، سلطان مشهور خوارزم از رار اردوهای وحشی چنگیزخان فرار کرد ، و ولیمهد جوان (جلال الدین) ثلث شجاع افغانستان پناه آورده و غزنی مرکزی برای تشکیلات تاووه عسکریه او قرار گرفت .

درین میانه ولایت غور معروف سیلاب مغول گردید ، و بنوعیه مورخین شرق و غرب مینویسند قلاع متین و کوهستانی غور در مقابل سوارگری مغول مقاومت سختی بمنصه ظهور رسانید ، و چندین شهزاده ها و سرداران بزرگ و هزارها نفر سپاه مغول را بجزک هلاک و کند ، و مغولها تجبور شدند که تمام قدرت بر وحشت خود را درین ولایت اعلیای نمایند ، معتمد آسخر اینولایت بقیمت صدمات بزرگی بمغولها تمام شد ، اما سرنامر ولایت نیز بر باد فنا رفت و اهالی قتل عام شدند ، انبیه و عمارات بنهدم گردید ، و هزارها خانوار اهالی ولایت غور از قبایل سور گرفته تا اهن مساکن خود را گذاشته

بجانب حصص شرق و جنوب مملکت فرار کردند ، و بجز قسمتی کوچک آنها
 بناچار در دره‌های این سرزمین باقی نماند . باینسان بعد از تخریب مغول مشهور به
 (موبالک) و بقول رشید الدین معروف (موکرغان) یعنی (قلعه نحس) شد ،
 اران تاریخ تاجیک سال دیگر این شهر شهر ویران و غیر معمور ماند ، و قرن‌ها
 میگذرد ولایت غور از آنهمه خرابیهای وارده قد علم نمی نماید .

بهر حال بعد از آنکه مغول ولایت غور را اشغال و عساکر محافظدر دره‌های آن
 گماشت ، سالیان چندی عبور نمود ، و عساکر وحشی مغول آهسته آهسته اهلی
 گردیده ، و بافتابای پریشان ساکنین آن سرزمین آمیختند ، و آنقسمت اهالی
 خون مغول را جذب نمود ، که تا هنوز آثار آن در سپای عده از طوایف
 آشکار و پدیدار است ، و همکذا بعد از مدتی از حصص زابل و سیستان طوایفی
 در دره‌های خالی غرچستان هجرت کرده و رحل اقامت افکندند ، از اینجاست
 که احتلاطهای طوایف مختلفه در داخله غرچستان شروع شده و بالاخره در تحت
 اثر وضعیات جغرافیائی تشکیل یک وحدت وطنی بظهور میرسد ، همچنانکه
 طوایف چرنشین غوری الاصل در حصص غور غربی با آریانه‌های هرات
 و ترکان آمیخته ، طوایف جدیدی از قبیل چهارایماق و غیره بمیدان کشیدند ؛
 این طوایف مختلفه عبارت بود از قسمتی عساکر مستعمراتی چنگیز خان که
 در صفحات هزاره منقسم و باوجود اختلاط و حلول بطوایف سایر افغانستانی
 هنوزهمان اسامی قبیله‌وی معولی خودها شناخته میشوند ، از قبیل دسته‌های :-
 نکودری ، قره صوب ، شیرداغ و غیره . نکودری یک شهزاده چغتائی بود که
 در معیت هلاکو خان مغول فارس خدمت می نمود ، طایفه نکودری در غرچستان
 ناعهد بابر مشهور بهمان زبان مغولی تکلم می کردند ، و بعد هانزبان جدید وطنی را
 قبول کردند ، مع هذا لغات مغولی در لهجه آنها باقی ماند و همین جهت است که

بعضی محققین فرنک از قبیل لیتوان لیچ و کابلس زبان آنها را از حیث ترکیبات لغوی و طرز صرف و نحو از لهجه های زبان مغول حساب کرده اند ، همگذا طایفه معروف بصهرائی که درست علیای مرطاب زندگی و با وجود تکلم به لهجه هراتی خود را از نسل مغول می شمارند :

همچنان مهاجرین زابلستان (ولایت قند هار) در ورود خود به غرچستان با آمیزش بطوایف سایره ، اسم وطن اصلی خود را محافظه نمودند که تا امروز جسیمترین طوایف آنجا را تشکیل داده و هنوز بنام (راولی) یاد میشوند ، و به همین مناسبت است که غالب محققین مغرب لهجه حایه غرچستان را نمونه از زبان زابلی قدیم افغانستان حساب میکنند و انسکاپیدی اسلامی انگلیزی این نظریه را تأیید نماید . قسمتی هم از شاخه طوایف پشه ئی ولایت کند هارا (درهای نجراد) درین هجرت به غرچستان شرکت کرده و با طوایف سایره در آنجا آمیختند ، و با لطیف تغییر لهجه و زبان نمودند ، با مراتب مذکوره تا امروز بهمان اسم قدیم طایفه (پشه ئی) خوانده می شود .

اما طوایف سیستانی که وارد غرچستان گردیدند موسوم به (داهی) بودند ، در زمان اقامت بمسکن جدید خود ها نیز همان اسم سابق خود را حفظ کرده و تمام شعب تازه آنها کلمه داهی را در ابتدای اسمای جدید خویش گذاشتند از قبیل : - داهی زنگی ، داهی کندهی ، داهی چسویان ، داهی فولاد ، داهی میرداد و غیره ، این عشیره داهی از قدیمترین عشایر سیستان است و حتی بقول مورخین فارس دهستان حالیه بنام آنها (مردم داه) موسوم شده ، و بعض چادر نشین های شان مثل مردم های داهی و درویش ها در حوالی پاریس نیز سکونت گزین شدند ، کورش همخامشی که بعد از غلبه مابل محک افغانستان پرداخته ، نیز از دست قبیله دها (شاخه اسکائی ها) کشته شد

(۵۲۹ . ق م .) مستربیلو میگوید لفظ داهی یا دپه در اسامی طوایف غرچستان يك اسم قومی است که شاید سراغ قوم داهای ماورالنهر را میدهد ، آنها مردمانی بودند که در اوائل برخلاف مردم ساکا جنگ نموده و سپس با آنها در هجوم آوردن یا نقطه در زمانه میلاد شرکت نمودند .

بهر حال ترکیبات و ساختمان عضوی و بدنی طوایف حایه غور و غرچستان مدلل میکند که باستانهای قسمت کوچکی از اهالی غرچستان (که از روی تیپ سر و ساختمان چشم و موی و دماغ و رخساره و زنج و قد نمایندگی عرق و خون مغول را مینماید) سایر طوایف اینولایت رو بهمرفته از زمره اقوام آریائی افغانستان بوده و در ساختمان بدنی اساساً يك نسل شمرده میشوند . آنچه مستثنا که گفتیم نیز در مرور قرنهای بنوعی جزو لاینفک وحدت وطنیه غرچستان گردیده اند که سوای سپای ظاهری ، در اخلاق و روحیات فرقی با سایرین ندارند . اما اسم هزاره و هزاره جات که تا امروز در مورد عموم سکنه غرچستان اطلاق میشود ، ابدآ نام ملی و قومی و تاریخی آنها نبوده ، اسمی است که در اوایل فقط مورد عساکر مستملکاتی چنگیزخان (که در دسته های هزار نفری منقسم شده و در ولایت غور مقیم بودند) اطلاق می شد ، و میتوان این اسم را در سایر مقامات افغانستان که دارای اهمیت نظامی و محل سکناي عساکر چنگیز گردید . بودند ، یافت ، از قبیل مقام هزاره برسرك ما بین کابل و کرم نزدیک شترگردن ، و محل هزاره بربل سرکی که جانب نهر سهند می رود در نزدیکی شهر اٹک ، مستربیلو این نظریه را تصدیق مینماید . و مسیو بارتولد میگوید :- « اسم هزاره در مورد یکی از مهمترین قسدهای عسکر مغول بکار میرفت ، و بعدها در مورد مغولهای ساکنه غور معمول گردید . » مع هذا اهالی غور و غرچستان تا هنوز خود را هزاره نخواهند و بلکه بهمان اسمی قبیله وی و دهاتی یاد میکنند از قبیل :- قلندر ،

مسکه، آبه، اردری، باغ چری، ارز کان، مالستان، اجرستان، چهارداسته، محمدخواجه، الودنی، یسود، خواجه مری، گراب، چوره، چهارسار سبزه وغیره .

با کل حال بعد از حمله مغول بنوعیکه گفتیم مهاجرین جدید الورود داخله افغانستان از قبیل :- نجر اوی، زابلی، سیستانی، مغول، و باشندگان قریبی غوری و سوری و افغان باهم آمیخته، و جمعیت نویی در غور و خراسان تشکیل نمودند، و ضمناً لهجه خاصی مرکب از زبان رابی قدیم و فارسی کوهستانی افغانستان بین شان مروج گردید که لغات مغول در آن جاگرفت . مری، رمن تاثیر وضعیات جغرافیائی این جمعیت جدید را وادار نمود، به تشکیل ریاست های محلی به پردازند و رؤسای مقتدری پرورش دهند، و این آنمندی بود که معلوما دروادی های کاشاده و سر سبز سایر حصص افغانستان مشغول تفرج بوده و دیگر یادی ازین منطقه کوهستانی نینمودند، اقتدار حکمرانان محلی غور و خراسان بحدی رسید که در وقت ظهور امیر تیمور فاتح مشهور بکلی منسل و آراد بودند، و امیر تیمور درینجا دوچار محاربات سخت و مقاومت های صعبی گردید .

جانشینان تیمور در افغانستان نیز مجبور بودند با اهالی شجاع غور و خراسان محاربات سختی نمایند . ازین بجهت تا قرن هژده مسیحی (ط ١٧٠٠) دولت های ابدالی هرات و هوتکیه و ابدالیه قندهار (ولایت غور و خراسان همیده دارای استقلال داخلی بوده و ارتجاعا ورات مغول و فارس محمود و همیون میده است . در عهد دولت قوی شوکت احمد شاهی مجدداً این ولایت بجهت تسلط مملکت شناخته شده، اهالی غور و رؤسای مقتدر آن در محاربات و فتوح خارج افغانستان، مجاهدات رایدالوصی بروز دادند، متأسفانه در قرن ١٩ تبایب دشمن ها و اغراض خوانین داخله و تعصب مذهبی و قومی، آتش سق و شعی

واقلاب را در نقطه باصلابت آتش زده و حکومت اعلی حضرت امیر عبد الرحمن خان برای حفظ وحدت اداری و سیاسی افغانستان مجبور با اقدامات عسکری شد . علی ای حال بیاد باید داشت که ولایت غور و غرچستان در مرله قلب مملکت افغانستان بوده و در صفحات تاریخ و وطن عزیز مقام برجسته و با افتخاری را داراست .

تقدیر

نظر با اقدام قابل قدر ریاست تنظیمیه و مجلس بلدیہ قندهار راجع بیصله و تصمیمیکه در خصوص تعمیر و ترمیم مراات مبارکه در حال مشهور و مای افغانستان اعلی حضرت احمد شاه کبیر و جناب میرویس بزرگت گرفته اند ؛ انجمن ادبی تشکرات صمیمانه خود را بحاج محمد گل خان رئیس صاحب تنظیمیه و حصار انجمن و کلاهی محترم نادیہ قندهار نسبت باحیای آثار رجال مفاخر تاریخی و وطن تقدیر داشته ان اقدام و احرا آن شائرا همیشه سطر محبت و قدر شناسی مینگرد . ما ارحدای متعال آردو داریم نظر بتوححات رفیقخوا هانه اعلی حضرت هاری سایر حکام و مامورین و ریاست های بلدیہ و ولایات و محالات و وطن محبوب هر کدام دارای این افکار خیرخوا هاه بوده و برای احیای ابنیه و آثار تاریخی و با افتخار و وطن و مرار در حال معروه مملکت خود که غالباً در حاک های غزنی هرات ، بلخ ، عورات و دیگر قشای و وطن با وضع حا کساری و حال خرابی داده اند توحهاب و اقدامات غم حوارانه خود را بذل فرموده و ارین راه خدمتی شائسته تاریخ اجداد نامدار خویش نمایند .

تشکر

نصی محلات و حراید مهمه تورک و ایران ، اسمی ار محله کابل رده و تقریظی مسوده اند ، محله کابل توسط این مختصر تشکرات خودش را بحراید شریسه مد کور تقدیم میکند .



شماره دوازدهم

محل است ماهوار ، عامی ، ادبی ، اجتماعی ، تاریخی

ادرس

محل اداره : — حاده از — ، انجمن ادبی ،
 در تحت نظر انجمن ادبی طبع می شود .
 محابرات با انجمن چاپست هر دو
 عنوان تلگرافی : — کابل ، انجمن

اشتراک سالانه

۱۲ اعمانی

۱۴ د

به پوذا انگلیسی

رایگان

نصف قیمت

کابل

ولایات داخلی

د خارج

طلبة معارف و ان که حاضر نموده های ۲، ۲۰۱

باشد

ماتر طلبة معارف وطن

۲۷ ذی الحجه ۱۳۱۱ هـ = ۱۵ ثور ۱۳۱۱ هـ = ۴ می ۱۹۳۲ میلادی

فہرست مندرجات

نمبرہ	مضمون	پوسندہ	۹۳۸۵۳
۱ :	ما و مدنیت	علامہ حیلانی حان اعظمی	۱ الی ۷
۲ :	محریر و تقریر ما	سرور جوہا	۱۳ = ۸
۳ :	شاعرہ افغان	سرور گوہا	۱۷ = ۱۴
۴ :	کابل	حباب مسعودی	۱۹ = ۱۷
۵ :	معارف و معارف پروردی	اعظمی	۲۵ = ۲۰
۶ :	پہنجام بہ مصیبت افغان در مغرب	عبدالرسول حسن جمال دو سل	۲۷ = ۲۵
۷ :	فضلائی فراموش شدہ	عبداللہ حان اعجاز ۷ سن	۳۰ = ۲۸
۸ :	مضامین اسلام	احمد حیاتیان دہلوی	۳۸ = ۳۱
۹ :	سحر بہ نژاد نو	دوکتور محمد اعجاز	۴۱ = ۳۹
۱۰ :	عقاید مصریہای قدیم	ترمذی احمد علی حان ۶ سن	۴۴ = ۴۲
۱۱ :	افغانستان و نگاہی بتاریخ آن	سما	۴۵
۱۲ :	تصاویر ۴		
۱۳ :	فہرست مندرجات دورہ کمالہ شہ ۱۰ کال		



فلم آفای غبار

افغانستان ونگاهی بتاریخ آن

(۱۰)

ولایت بلوریا بولر (نورستان حالیه وچترال)

بلورستان ولایتی است در شرق شمال افغانستان که شمالاً بسلسله هندوکوه (ولایت بدخشان ازواخان و زیباک گرفته تا منجان) جنوباً بولایت کندها را (صفحات سوات و باجور و سمت شرقی حالیه) شرقاً بولایت کنگیر ، غرباً بولایت کندها را (وادی نجر او و پنجشیر) محدود بوده ، و از گوشه شرق شمال بسلسله وسطح پامیر متصل است . بلورستان را پیکرشته کوتلها در حصار بالائی شرقی آن بدو حصار شرقی (چترال) و غربی (نورستان حالیه) تقسیم می کند ، این کوتلها غالباً از ۱۲ تا ۱۴ هزارفرت ارتفاع دارد از قبیل کوتلهای زیدیک ، شوئی ، شوال ، پربت و غیره . رویم رفته بلورستان یکولایت کوهستانی و از صعب المرور ترین دامنه های هندوکوه است ، ساختمان اراضی اینولایت برنجی است که میتوان گفت در سر تا سر آن تقریباً هیچ یکقطعه زمین وجود ندارد که بتوان او را میدان نامید . وادیهای بزرگ اما غیر مرتب و عمیق و تنگ بلورستان (که چندین وادیها و درهای عمیقتر و تنگتر و کج و پیچتری ازان منشعب گردیده) بواسطه جبال مرتفعه که نشیب و فرازهای دشوار گذاری دارد ارهمدیگر جدا و آنها تقسیم می شود . این رودهای پر آب و سریع السیری که درهای ولایت را تقاطع می کند غالباً پاهای بروی خود بسته دارند که عبارت است از تنه درختان قطور یا یک دودانه چوبهای تیر ، اغلب راها از کرش

صخرها و کنار رنگها گذرمی کند، و پیاده روهای مس-دیگ و ادبهای همجواری را هم مربوط میسازد بستر ارده هزار فوت بیست و بیست و نه ۱۴ درازت از آنج دارد، و راهائیکه در کوتلهای قسمت غربی ولایت است - چنان در شوارنگد راست که حتی در تابستان بدون رهنمای بومی عبور از آن شمال است، و در این در قتل شامحه این کوتلهای که در اعراق دره های آن آنها بپرینت دارد، در پشته های متعاد اربابان بمنزل خیل مورچه ها می نمایند در صورتیکه این کوتلهای در این دیدن آنها عاجز است. در هنگام سرما و بر بارش و برف و برف و برف و برف تقسیم می شود که ابدأ با هم روت و آمدی می شود، و در این - ۱۴ بیشتر اربابان سال هیدچگونه ارتباطی برقرار نیست، و نام است که در این ملک مسئله وحدت وطنی و ملی ساکنه موسوم بدرد، و این مسئله در این طوایف بلورستان اختلافات چهره، در بار و بار و غیره بیشتر است - در این آب و هوای بلورستان نظر باخسار و رتق و عاب و این - و این - و این تابستان در تمام ارتفاعات هوای گرم می باشد و در هر سال به - و این - و این شدید و حکه فرماست، و عموماً در این هائیکه در این - و این - و این زیاد می شود. بعضی اربابان در این - و این - و این شدید بادسختی بپر دارد، در حالیکه در این - و این - و این وزد، و معیناً هوای ولایت را من - و این - و این صفا و شیرین می توان نامید.

کوتلهها و راهائیکه شما لا شاسا - و این - و این متجاوز از ۱۵ هزار فوت ارتفاع دارد. - و این - و این مندل، و کامه، کبی، کلام، و این - و این - و این دریای کبری می گذرد (۱۸۵۰۰ - ۱۸۵۰۰)

بلوستان عموماً بدرمان کمال میریزد، که از شهر تری آسپا در حصص شری ولایت دیای چترال یا کبر است، و بو میان اورا بیلام و گاهی کاشغر خواسد، منبع دریای حیرال بندآب نایر و هصب او نزدیک حلال آباد دریای کابل اسر، این دنا در طول (٢٧٠) میل حرمان دارد و در ساحل عرضی خود از جنوب ارنندو از معاویین آب میگردد که موسومند به اسپار ارسون، چنجریت کوه، دیر، آئین، اچست، حترال، شبلی، اوردگل، (گل یا گول در زبان چترالی حوی را خواسد) ارد، ارکاری، لنگو، معاویین آن آر سال شری (جزو آسپال) عبسارت است ار اهار ارنندو (بلهجه پشتو ارنوی) دمل، شربیت، گله تک، دروش، ششی کوه، گیسو، کهرت، روز، حمور، دین، بوردت، گولنگو. معاویین آن محمت شمال گولنگو اسپاسا - حوی حرام (عمیق است و آب نمی دهد) بری ایت، سروای، بری، بری، برگل، ریشون، گوکر، تبرج، تورکو، بون، براگرم، نوغور، لاسپور، چرکند، یارخون. دریای باشکل حصه وسط مشرقی بلوستان را آب یاری عمده نزدیک ارنندو در دیای چترال می اوست. دیای مدکو، دقرب دهن وادی باشکل سه منبع مهم دارد، وار معاویهای عمده او یکی دریای گوریک است که قدری بالاتر ارقیه شوئی ناو ملحق یدو، دیگر دریای منان گل که از دره شوال به تندی و در حاح شاه در نزدیک براگمتن (لوت ده) دریای باشکل میریزد، دریای باشکل در حوار دکوه - زار قلاب یدر ره تاریک و تنگ داخل ویرک هر حوه ان و خروشد و نمیل یامته تده هار صخیم اشجار و صخرهای بزرگ را که در راه او واقع میشرند، به مینماید وار جوار قریه با گل گروم سرع. گذشته بدور یکد مانعه عطیحی دور میخورد که (١٨٠٠) فو بلندی

دارد ، جوهای وادی تپه کک و وادی گردیش نیز بکنار چپ دریا باشک داخل میشود . دریا نیکه باسهای چهار گانه خوانده میشود یعنی بیچ ، کاسه ، پریسون ، و برون وادیهای مسکن قبایل پریسون ، کتی ، آشخون ، وائی را در وسط بلوستان آب داده و از چشمه ها و برفهای وادی بالائی پریسون و جوییکه از کلمه می آید (نزدیک قریه شبتوگروم) آب میگیرد ، ایندرا یا از قرب مرغزاریکه سابق بصفه ارض مقدس نگهداشته میشد بخاموشی عبور کرده و تمام قریه های پریسون را شاداب میسازد . آخرین دریاها بملاقه سنگلاخ تساروداخل شده ، از ساحل راست از جوهای کتی ، آشخون ، واز ساحل چپ از جوهای وائی آب گرفته ، نزدیک چنرسرای مدربای جترال میریزد . بلورستان دارای جنگلهای بلوت و ارچه و اشجار سبب ، ناک ، شفتالو ، انار ، انجیر ، آلو بخارا ، چار مغز ، زیتون ، صنوبر و سرو آزاد ، باغهای و حشی بوده ، گندم ، جو ، برنج ، جواری ، ارزن ، ناقلی ، نخود ، ماش ، ناسک ، میرو یاند . حیوانات و سباع اوعباره است از گاو ، گوسفندگدی ، بز ، اوردیال ، فزگاو ، اسب ، خر ، مار خور ، خرس ، پانگک ، بوزینه ، کرک ، روباه ، خفک ، سگ آبی ، آهوی ناه ، مرغ زری . مرغ چریده . کبک ، کفتز . روی همرفته بلورستان ولایتی است که مماندره های پر بدج و تاب ، سنگ های غیر قابل عبور ، رودهای خروشنده و بر آب ، جنگلهای عظیم و سیاه ، و درنشین آبجنگلهای غلو و ظلم مر سنا رهای کو چک و زمردین ، و در پهلوی جویبارهای درخشنده اشجار بیشمار زیسون و اوط سب و سایه دار ، سرو و صنوبر دیده و هوش را می فریبند . واز طرفی مدیره ککوتامه می مرتفع ، قال ساکت و خاموش . بسته های خشک و صعب المرور . اراضی برف و یخچال . طوفانهای باد و باران او خاطر را افزوده و مملو می نماید .

قری و قصبات مشهورهٔ امروزهٔ بلورستان عبارت از اینهاست : - چترال (پابه تخت چترال) دروش ، آئین ، بروزه، لشغور ، درشپ (دوقریه موخرالذکر بدرهٔ واقع است که بزبانه محلی رود) ریشون ، بونی، سنوغور ، استوج ، یارخون (عموماً در درهٔ کوه باو خان میرود واقع می‌باشد) لاسپور ، ملسگره ، تو. یکو [اینها در درهٔ استند که به گلگت می‌رود] بتسی گروم ، نشوئی ، آپسانی ، شیدکل ، براگا، تل ، باجندره ، بادا، مک ، اولاکل ، چپو ، پپروک، پرستم ، ار میر ، کا هدیش ، میر گروم ، کامو، سارت ، پنی گن ، باز گل (اینها در وادی باشگل افتاده اند) کتی ، شمو، و در درهٔ وای قریه های انجی ، نیشی ، جه ، امرنی ، جچی اون ، کیگلی ، آکون ، مللایش ، بارکل ، پرینته ، ودر درهٔ بریسون قصبات شیتو گروم ، پرونز گروم ، دیور گروم ، کسینکی گروم ، ستسو گروم . اما بقول بعضی ها جغرافیای ولایت بلورستان وسیعتر از آنست که ما گفتیم، منجمله مستریلو می‌گوید بلورستان شامل علاقه های کافرستان (نورستان) چترال (کاشکر) یاسین و گلگت (در شمال غرب علاقهٔ کشمیر حالیه بجهت راست نهرسند) سکار دو (در شمال سری نگر - پابه تخت کشمیر - بکنار چپ نهرسند) است .

بابر مرزای مشهور نیز در قرن ۱۶ (۱۵۰۴) نه تنها چترال و نورستان را با اسم کافرستان ذکر کرده ، بلکه موضع چغن سرای (چغه سرای حالیهٔ اسمار) را جزو کافرستان شمرده است ، و ازین پاك معلوم میشود که در عهد بابر اهالی بلورستان بر قطعات متجاور باجور (شرق دریای کنر) قابض بودند . مسیو بارتولد بحوالهٔ قول محمد حیدر که یکی از نویسندگان قرن ۱۶ است مینویسد کلمهٔ بلور و بلورستان به تمام مملکتی که از وادی کابل بطرف شمال مشرق تا کشمیر و یارکند و کاشغرستان کشیده شده اطلاق میگردد . « مر هنری پول که در عهد

وخت سفر به بلور و بلورستان را مشاهده نمودند ، من چه ساعت از بلور
 بلورستان را مشاهده نمودم و بلورستان را دیده و به تشکیل جینی پرداخته اند ،
 بلورستان را مشاهده نمودم و بلورستان را دیده (باخر) همان نام موسوم بودند و آهسته
 آهسته تحریف کلمه باخر بلور و بلور شده به آنها مشهور به بلور و بلور گردید
 و ملوک اینها نیز بلور و بلور خوانده شد ، بقول بارتولد هنوز طایفه معروف
 بسپاه پورشهای بلورستان گاهی خود را بلور میخوانند ، او میگوید بلور کلمه
 ایست که در تألیفات مورخین چین (قرن اول مسیحی) دیده میشود ، هم در
 تألیفات چین تا قرن هجدهم در تصنیفات مسلمین ، بلانگارشات محمد حیدر
 کلمه بلور و بلورستان به تمام مملکتی اطلاق شده که از وادی کابل تا کشمیر و کاشغر
 و یارکند متداست ، در بلورستان شرقی « چترار » که سابقاً اوراکتور میخواندند ،
 دریای چترار « کنر » بلهجه بومی هنوز با اسم بیلام که همان تحریف بیلاور است
 نامیده میشود .

مستر بیلو میگوید اسم بلور فی حد ذاتها محض یک تحریف طبیعی از لفظ باخر
 است . ، کلمه چترار یا چترال بجای کتور بعد از قرن ۱۶ مشهور و عمومی شده ،
 در قرن هفدهم این کلمه در مورد کتور به نگارشات محمد انولی دیده می شود ،
 و بارتولد اشارتی بدین معنی میکند . چترال گاهی نام کاشکار یا کاشقار نیز از جانب
 اهالی یاد شده ، چونکه در قرن شش و هم در قرن هجدهم بتصرف چینی ها بوده

بلورستان غربی در مواردیکه ملوک شوریه را نقطه مقابل مسلمین قرار میدادند، نام
دریاچه را در مورد خود استعمال نموده اند، ممکن است نام کاپره یسان کافره و
کافرهستان گردیده باشد.

بلورستان در عهد قدیم جزو ولایت باختر بوده و بعضی جزایر آنها آراد در ضمن ولایت
باختر شناخته و اسم برده اند چنانچه مستریلو حدود ولایت باختر را بدین هیچ تعریف
مینماید باختر در شمال و مشرق افغانستان شامل تمام علاقه های است که در میان
دو یای آسون، سرحد پانچ و حصه بالای دریای سند واقع گردیده، و سرحد
مذکور از سلسله کوه دوما که بطرف مشرق و مغرب از متابع سوات و پنجکوره
امتداد دارد منقطع می شود، و در جهت جنوب و غرب سرحد باختر متوازیست
به کوه های بقمان الی سلسله جبال لیمور، که باین حساب علاقه های لهوگرد
و وردک بطرف سرحد باختر می ماند و شیرین دهن دره غزنی را بدره پری
جکدک متصل می سازد؛ و بدشتر این علاقه دریای کابل تا محلی اتصال بدریای
چترال سرحد باختر را تشکیل می نمود، پس بطرف شمال و مشرق ولایت بلور
داخل حدود باختر یا شمرده می شد.

آرین های بلورستان بعد از تشکیل جمعیت در این ولایت دارای همان مذهب
زرتشتی قدیم بوده و حتی تا قرن ۱۹ علایم آتش پرستی در میان مذهب بت پرستی
آنها دیده می شد، چنانیکه انسکلپدی بریتانی درین موضوع اشارتی می کند.
دکتر کارل گوستاوفن بلاتن المانی بعد از مسافرت علمی خود در بلورستان
تشریحی به کلینشه تسایتونک مطبوعه کلن مرقوم نموده و ضمناً اظهار داشت
نژاد هند و ژرمن در شمال هند و کوه دوات قدیم باختری را تشکیل نموده و

مذهب روشنی پرست زرتشت را از بین خود ایجاد کردند و در ۲۵۰۰ سال قبل از مسیح طبقه فرمانروا ساختند، اکنون این نژاد شم‌لی آریائی در تمام مشرق ایران (افغانستان) باطبقات زبردست مخلوط شده و منحصل گشته اند، فقط ساکین امروزی کافرستان (بلورستان) که خود را در میان قلل جبال از دیگران جدا کرده اند، از حیث نژاد خالص مانده اند می‌توان گفت از ملاحظه دردین اخلاق، عادات، اسلحه و سایر امور اهالی بلورستان، بطرز حیات پدران و اجداد آریائی خود مان بی‌برده می‌شود. ولی از تحقیقات علمی سایر محققین معلوم می‌شود که مرور زمان این شاخه خاص آریائی افغانستان را از اختلاط سایر طوایف آریائی داخله و حتی نژادهای خارجه چندان معاف نداشته است که ما در سطور نزدیکی بآن اشاره خواهیم نمود.

بعد از سقوط دولت باختری و نفوذ سلسله هخامنشی در افغانستان، بلورستان با استقلال داخلی زیست کرده، و از روی هیچ علایمی نمیتوان گفت کمترین سلطه از آنها درین مملکت داخل شده باشد، هکذا در دوره تسلط یونانیان و اقامت تاجران علایمی بدست نیامده که بتوان گفت یونانیان در بلورستان به تشکیل دولت و مدنیتی پرداخته اند. ولی بعد از آنکه دولت‌های کوشانی و هیطل از قرن اول تا شش مسیحی در افغانستان حکم فرما بوده و یونانیان برای ابد سقوط کردند، عده از باختریهای مدنی در همان محساریات اولین تخارها با باختر، مخلوباً بدره‌های بلورستان بنام بردند و ضمناً با اهالی آمیخته رسوم و عادات مدنیته باختری را بآنها ارمغان دادند، چنانکه هنوز آداب نشستن و خوردن غذا در روی میز و صدنی و مراسم تکفین و نجهیز و اصول خطابه و نطق‌ها و تشکیل انجمن و جرگه‌ها برای حل و فصل امور قبیله وی و طرز شرب مدام و رقص و غیرها بیادگار همان مدنیته قدیم باختری در بلورستان آشکارا و پدیدار است.

درین ضمن ارباب انواع پرستی یونانیان باختر نیز در مذهب روشنی پرست بلورستان تاثیر کرده و تا قرن ۱۹ در جامعه بت پرستی باقی ماند ، هر چند ارباب انواع بلورستان بسی زیاد بوده و بهر يك قربانی ها تقدیم می شد ولی از همه بزرگتر همان اسرار النوع اعظم تمام قوتها و کیش رب النوع جنگ بود ، موتی از قدیمترین ارباب انواع بحساب میرفت ، ماده کاو قربانی امرا و کانونز قربانی کیش و گوسفند برای رب النوع ثروت و بالعموم بزها تخمخه سایر ارباب انواع و معابد عمومیه شمرده می شد ، و گاهی اسپر حرب هم بقربانگاه سوق می گردید ، شیخ کلان هدایا و قربانی را بواسطه پاشیدن آب تطهیر و خون قربانی را همراه آرد و شراب و مسکه بر معبد انداخته فریاد می کرد : - سوچ ! سوچ ! یعنی پاك شو پاك شو ! (سچه در پشتو عیناً همین معنی پاك را دارد) .

درین مباحه دین بودا نیز از مؤلفی سند در بلورستان شرقی پانهاده ، و در قرون اولیه مسیحی چنانیکه انسکا بیدی بریتانی میگوید حتزال از صرف زوار چین بصفت يك مرکز مقدس بده شمرده میشد ، در سایه همین مذهب بود که لغات پراکریت هند قسماً در لهجه های بلورستان منتشر گردیده و حتی زبان طایفه سیاه پوشها بطوریکه نیدولف میگوید و بار تولد اشاره میکنند منسوب بشاخه هندی السنه اریائی گردیده است ، معیناً آثاری از مذهب بودا در کافرستان دیده نشده و درین مورد حکمی نمیتوان کرد .

دوره های کوشانی و هیاطله ها تاثیرات مهمی در هوزد بلورستان نداشته ، و تاریخ اینولایت در آن عهد بسی تاریک است . در قرن ششم میلادی تورکاییکه با اتقاق ساسانی های فارس دولت هیاطله افغانستان را منقرض نموده ، و خود در ولایت تخارستان و شرق شمال (بدخشان) حکمران شده بودند ، از طرف قوای مهاجم چینی ها طرد و تبعید شده ، بلورستان ضمیمه حکومت چین

گردید ، و ضمناً نفوس تبت ها در حصص انتهائی شرقی بلورستان ، مثل کلکت و کنجوت و لاک ریشه گرفت که تا امروز باقیست ، با این مراتب تسلط چینی ها در بلورستان غربی موقتی و عارضی بود ، فقط بلورستان شرقی (چترال) مدتی در تحت اداره ککا شغریستان چین واقع گردیده ، و حتی پساً طایفه زبردست رونا و یاروناس را که از جهت شمال فرود آمد ، و زمام حکمرانی چترال را بدست گرفته بودند ، نیز در خود تحلیل کردند ، با اندازه که زبردست های خارجی مجبور شدند زبان و اطوار اهالی اصلی و زبردست خود را در چترال اختیار نمایند .

با کل حال تا زمان ظهور اسلام در چترال و نورستان مذهب عمومی همان بت پرستی بوده و ولایت در تحت امر رؤسای بومی ملقب به ادا یا ادا شو (عدا شو) که پساً به جاشت یا جاست معروف شدند اداره میشد ، چنانکه بلورستان غربی تا قرن ۹ و بلورستان شرقی تا قرن ۱۷ بهمان مذهب بت پرستی قدیم و استقلال داخلی باقی بوده و حتی تا حال نمونه از مذهب بت پرستی در دره های ارسون ، جنجریت کو ، بریر ، بمبوری ، رنبور (ساحل راست در یای چترال در بلورستان شرقی) باقیست و کافرهای آنجا بدو دسته گائ و بش گلی یا کافر سرخ منقسم میشوند ، که اول الذکر از باشندگان اصلی چترال و دویمی از فرادیه های نورستان بوده و بدانجا مهاجرت نموده اند . در قرن دهم مسیحی که اسلام در صفحات افغانستان شرقی ترویج میشد ، دسته دسته مردم ارق قبایل آنحصص از قبول اسلام انکار نموده و بدره های بلورستان پناه می بردند ، این پناه برده گان بمرور زمان طوایف کمزور بلورستانی را مغلوب و مطیع خود ساخته و ضمناً با آنها آمیختند ، انسکلبندی بریتانی در بنمورد میگوید باشندگان موجوده از اخلاف همان قبایل افغانستان شرقی هستند که در قرن دهم از مقابل اسلام گریخته و در اینجا

پناه آورده اند . »

بایستی دانست دراز منة قدیمه طایفه بزرگ داد پکای پختانه (ناریک ها) از ولایت پاختنا و گنده هاریا بجا نب شرق شمال افغانستان و سایر حصص مملکت منتشر گردیدند که از انجمله بود اهالی قدیم کوهستان ، خنجان ، سیستان ، پشهئی (ولوموخر لندکر زبان غیر اریانی تکلم میناید) ارمیهای قدیم لهوگرد ، کافی کرم (و حصه مسعود و زیر) که لهجه معروف به بارکستا تکلم میکنند ، طوایف کالاسای و اخان بدخشان (ناریکهای سرقول ، و اخان ، شغنان ، منجان سذکایچ ، اشکاشم) که بزبان مشهور به کالسا تکلم مینایند ، سارت های شمالی هندوکوه ، سایر حصص بدخشان و در واز که فارسی صاف تلفظ مینایند ، و حق بعضی ها زبان دری قدیم را منسوب بآنها میدانند ، منجمله قسمتی از شاخه دادیکا در نهایت شرق شمالی ولایت گنده هاریا (صفحات سوات ، در ، باجور) سکونت داشتند ، این قسمت از طرف شعبه کند اربن های پختانه بالتدریج بطرف بالا رانده میشدند ، در قرن پانزده یوسف زی ها بکلی آنها را از صفحات با جور طرد و تبعید نمود ، عدّه از اینها بدرهای بلورستان مشرق (چترال) کشیده و با اهالی آمیختند . اما قسمت عمده دادیکها دراز منة قدیمتری با اهالی بلورستان اختلاط ورزیده اند که تا هنوز قصبات سارت و پشوئی دروادی باشکل (بلورستان غربی) و دره که به گلگت می رود (در بلورستان شرقی) نماینده کی آنها (دادیک ها) را میناید . بعلاوه چون اهالی بلورستان نظر به حصان و متانت مکان و مقام سلحشور و جنگجو و اغلباً با همجو ران خود در سبیز بودند ، در محارب اکثراً فاتح و عدّه زیادی اسیر می گرفتند ، این اسرا بعنوان غلام بکار و ا داشته شده و تقریباً با حقوق محدودی زنده کی میکردند ، البته آنها سیاه و بعضاً در خانها و برخی بصناعت های نجاری و آهنگری و چرم

دوزی خدمت می نمودند و به بعضی مقامات مقدسه نزدیک شده نینوانستند ،
 عده این غلامان نسبتاً زیاد است و دایرت المعارف انگلیسی احتمال میدهد آنها
 از احفاد باشند کان بسیار قدیم ملک استند .

این اختلاطهای طوایف داخلی افغانستان از قبیل باختری ، دادیک های
 بخنانه ، اهالی افغانستان مشرقی ، محبو سین جنگی اهالی منجان و اندراب
 تخارستان ، اهالی مهاجم تبت و کاشغرستان چین با وضعیت جغرافیائی بلورستان
 که راهای دشوار گذار و عدم سهولت حمل و نقل و عسرت رواج باهمی را
 التزام مینماید ، دست بدست داده سکنه بلورستان را در عادت ، اخلاق ،
 زبان و سایر امور حیاتی از هم متفاوت و ممتاز ساخت بحدیکه جنگ های داخلی
 بین شان بشدت مشتمل گردید و مشهورترین این محارب خانگی همان جنگی
 است که در قرن ۱۶ و آخر قرن ۱۹ بین طوایف سیاه پوش واقع شده
 باندازه که تصادمات مسلمین در برابر آن قابل مقایسه نبود .

اهالی بلورستان بچندین اسم معروف و منسوب بوده باهمچه های مختای تکلم
 میکنند در بلورستان شرقی یعنی چترال اهالی بدو حصه عمده منقسم میگردد که دسته اول
 ساکنین قدیم اینسر زمین و دارای اکثریت بوده موسوم به خو یا فوسند ،
 و زبان مستغلی بنام خو وار تکلم مینمایند ، دسته دوم موسوم به رونا یار و ناس است
 که از مهاجرین صحاح سالی بوده و صفت ریاست را گرفتند ، همراذ در اهالی
 چترال تخلیل شده زبان و اطوار آنها را اختیار کردند . در باورستان غربی
 اگر از تقسیمات قدیم بنام (سیاه پوشان و سفید پوشان) که ابداباعت سهولت
 شناخت نیست ، صرف نظر کنیم باید بگوئیم اهالی سه دسته سیاه پوش ،
 وایگی ، بریسنگلی یا پروون منقسم میشوند ، سیاه پوشها مشتمل است بر یک
 قبیله عظیم یعنی کنبرها و چهار قبیله خورد کام ، مادوگی ، کشنان یا گشتوز ،

گردیش ، زبان سیاه پوشها با آنکه تحقیقات عمیق علمی نشده عجلانه بشاخصه السنه هندی آریائی منسوب است . و ایگی هسا بزبانی تکلم میکنند که از لسان سیاه پوشها و بریسینگی ها جدا و متمایز است . بریسینگی ها در همه اوضاع تقریباً با سیاه پوشها و ایگی ها اختلاف دارند ، و اگر چه در سلاحشوری از آنها کمتر استند ولی در زحمت کشی و قوت تحمل ممتاز میباشند . زبانهای بلورستان چنانچه که گفتیم بعلاوه محاورهای مختلفه بجه از دسته تقسیم میشود چترالی یا خوروار ، زبان سیاه پوشها که بسیار مروج است ، زبان وای و بریسون . اهالی میگویند که زبان وای را بجه ها هم یاد گرفته میتوانند ، اما زبان بریسون را تا کسی در آن منطقه تولد نشده باشد یاد گرفته نمیتواند .

راجع بتاریخ ولایت بلورستان بالیستی بگوئیم سخت تاریک و مجهول است ، روایات وطنی اینها در پرده های اساطیری و آمیخته باقص پرهای قشنگ و عفاریت خشن است ، معیناً تا اندازه بس مختصری از صفحات تواریخ میتوان در بنوع معلوماتی بدست آورد ، در تاریخهای مسلمان نسبتاً بطور و ضوح اولین ذکری که راجع باین ولایت شده همان تاریخ تیمور کور کان است ، با برنیز در ترك خود اسمی از اهالی بلورستان میدهد ، و آئین اکبری گاهی از اینها یاد مینماید . شرف الدین هم در جلد ۲ کتاب خود از زبان اهالی بلورستان ذکری کرده میگوید لسان آنها به بتورکی و هندی و به فارسی شباهتی دارد . از فرنگیها اولین کسی که دست باین کار زد سردبلیولوک هارت Sir W Lockhart است مشارالیه در ۸۶ - ۱۸۸۵ باوقد مخصوصی بفرض معاينه درهای هندو کوهزیمت نموده و تا حصص فوقانی وادی باشکل در بلورستان غربی رفته تو نست ، بعدها ببلورستان شرقی (چترال) عودت نمود . ماژور تانور Major Tanor نیز کوشش نمود که براه جلال آباد به نورستان داخل شود ، ولی بعلم بیماری نا کام ماند .

مستر نیر M.Noir کشف معروف (در شعبه کشافی هند) به تبدیل لباس از هند براه چترال عازم نورستان شد ، و او علاقه کلاش چترال را که مسکن اهالی بت پرست بود نورستان صحیح پنداشت ، این اشتباه او از صورت راپورتی که داده است معلوم میشود . در سال ۱۸۸۹ مستر رابرت سن G.S.Rabertson داخل نورستان شد و بعد از یکسال این مسافرت خود را تکرار نمود ، معلومات این شخص راجع به بلورستان غربی نسبتاً مفید و دلچسپ است . بنیدکت کوز BenedictGoes نیز وقتیکه از پشاور بکابل میرفت در باب نورستان شنیده بود از ترس مرگ هیچ مسلمانانی در آنجا رفته نمیتواند ، و تجارانی هندورفته میتوانند اما در معبد اجازه داخل شدن ندارند ، مشارالیه شراب کافر را هم نوشیده بود و گمان می کرد آنها نصاری هستند . ازان بعد راجع باین ولایت چیزی شنیده نشد حتی در تذکره نقشه هندوستان « منتشره رنیل Rennell و کتاب « کابل » مصنفه الفذین .

ره پیمرفته می توان فهمید بلورستان در دوره اسلام تا ظهور تیمور مستقل و مطلق العنان زنده گئی کرده و بمذهب قدیم خویش پاینده بودند ، چون ولایت دارای قلاع متین و هر قریه ای قلعه ئی داشت بزرگان قلاع در عین حال سمت ریاست عسکری را در محارب داشته و در مقابل رئیس قویتری مطیع شمرده می شد . تیمور در سال ۱۳۹۸ هنگامی که بهندوستان حمله میبرد در اثر ظلم رعایای اندراب نخرستان ازینمای کتورها و بلورها بجانب بلورستان عسکر کشید ، و از جهت شمال از گردنه خاواک برای حصه فوقانی وادی پنجشیر عبور کرد ، تیمور درین مسافرت زهستانی در سیدی نشسته بواسطه یخها لك خوردن از کوه سرازیر شد ، و او می گوید در جناح چپ خود يك دسته ده هزار سواری روان کردم معلوم میشود این عده مهم بمحصه شمالی نوره تان

رفته و تباه شده اند ، اما تیمور دعوی میکند من غالب بودم بهر حال تیمور بسرعت این ولایت صعب المرور و جبال مخوف را تخلیه نموده و از راه خا واک بدررفت ، و ضمناً در دره کتور کتیبه بیاد کار این سفر خود گذاشت ، در داخل نورستان بر کنار دریای نا جل یا الیشنگک تاحال قلعه موجوده است که اورا قلعه تیمور نامند ، در قلعه قلوم سنگی است که بر آن آخرین نقطه پیشرفت تیمور منقوش گردیده و اعلی حضرت امیر عبدالرحمن خان در همان سنگ یادگاری نقر کرده است . بعد از تیمور نازمان امیر عبدالرحمن خان ازین راه شمال غرب دیگر عساکری ببلورستان داخل نشده است ، مسبو با تولد میگردد علاوه بر هجومی که ازین راه به نورستان شده ، از بدخشان در شمال و از وادی کابل در جنوب و چترال در شرق نیز حملاتی به بلورستان غربی شده است .

تذکره باری در ذکر کری که از اهالی بلورستان میباشد میگردد و ادی پنجشیر چیاولها میاندازند و شراب مینوشند ، و هر آدمی بوطلی از چرم مملو از شراب در گردن حمل دارد . آئین اکبری در ذیل نوشته های خود یکبارگی گفته است که کافر ها (اهالی بلورستان) احقاد یونانی ها استند . ، همین تذکار آئین اکبری است که مصدر این قصه نادرست گردیده و ناهنوز مردم را راجع به نژاد بلورها در اشتباه میاندازد ، مستریول این نوشته را تردید نموده و انکه کابیدی بریتانی ذکر کری از آن میکند . بعد از تیمور بابر و محمد حیدر نیز حملاتی بلورستان نمودند ، ولی دسته های سواره آنها عاجز بود از اینکه موفقیت محکمی در اینجا احراز نمایند ، این حملات فقط در منزلت یما و چا ولی بشمار رفت . بهر حال بعد از قرن شانزده با اندر بیج اسلامیات در بلورستان شرقی قدم نهاد ، در قرن دهم شاهرا های بزرگی از راه هند و کوه بوادی پنجشیر که از شعبات رود کابل است میرفت ، علاوه بر آن بکراهی هم از بدخشان به نیت ذکر می کنند یعنی بولایت سمت علیای هند که سکنه آنها از اهل تبت و در این زمان ولایات تحت الاطاعه انگلیس (کلسکت ،

کنجوت) ، لاک در انجا واقع است ، نفوذ اسلام هم از همین راها در چترال پیش میرفت . در وسط قرن هجده بلورستان شرقی (چترال) زیر تسلط چینی ها رفت ، و بعد ها دوباره ازاد گردیده در تحت رایت مهترهای چترال مستقل گردید و حتی بعضی قبایل سیاه پوشهای بلورستان غربی نیز اطاعت سیاسی مهتر چترال را قبول نمودند . و بقول محمد ابن ولی یکی از مهتران چترال با بر شاه نام به امام قلی خان بخارائی اظهار تمسکین و انقیاد نمود .

در قرن ۱۹ مطابق معاهده دیورند (۱۲ نومبر ۱۸۹۳) منقده بین دولین افغان و انگلیز حقوق افغانستان از چترال سلب گردیده و در ۱۸۹۵ عسا کر انگلیز تمام آنعلاقه را اشغال نمود . عمرخان رئیس جندول و شیر افضل خان باجوری پناه گزین سیاسی کابل که بر ضد استعمار انگلیز و امیر المملک برادر نظام المملک مهتر چترال حرب می نمودند اسیر گردیدند ، و چترال بصفه یکم علاقته مربوطه کشمیر قرار داده شد و شجاع المملک مهتر چترال در جنوری ۱۹۰۳ بدر بار تاج پوشی دهلی حضور بهم رساند . در عهد و ابسرائی کرزن عسا کر انگلیز در متهای جنوبی علاقه چترال در قله دروش قامت داشت و درها بوقت تها نه های سرحدی بعوض عسا کر منتظم به پیشای چترالی تحویل داده شد .

در همان حالیکه قدرات چترال بر نهج مذکور فیصله میشد ، مطابق مواد معاهده دولین افغان و انگلیز علاقه بلورستان غربی (نورستان) از احتراصات مستقیم بریتانیا محفوظ ماند ، و لهذا اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان بسرعت در سال ۱۸۹۵ داخل اقتداهات عسکری شده ، و بواسطه اشاعه اسلامیت ولایت مذکور را جزو لاینفک افغانستان قرار داد ، و امروزه اهالی ذکی و فعال بلورستان در دردیف متدین و وطن پرست ترین طبقات افغانستان بشمار میروند . انتهی .

فهرست مندرجات دوره سال اول مجله کابل

قسمت علمی

صفحه	شماره	نویسنده	مضمون
۳۱	۴	شهرزاده احمد علیخان	اهمیت ترجمه
۶	۵	غلام جیلانی خان اعظمی	ضرورت توحید رسم الخط
۱	۶	شهرزاده احمد علیخان	رننگ آمیزهای قدرت
۵	۶	ترجمه حبیب الله خان طرزی	تهذیب نفس
۱	۷	شهرزاده احمد علی خان	تغییرات جسمیه یا افعال حسیه
۱۳	۷	ترجمه محمد بشیر خان	ذکاوت و غباوت اطفال
۱	۱۰	محمد یعقوب خان	تأثرات وانعکاس آن
۱	۱۱	غلام جیلانی خان اعظمی	دین فطری است
۳۷	۱۱	محمد کریم خان قاضی زاده	دیانت و تهذیب اخلاق
۳۳	۱۲	شهرزاده احمد علیخان درانی	مزایای اسلام

قسمت ادبی

صفحه	شماره	نویسنده	مضمون
۶	۱	قاضی زاده	اهمیت ادبیات
۲۰	۱	غلام جیلانی خان اعظمی	نویسنده کی
۱۴۳۷	۲۴۱	هاشم شفق	اسلوب
۱	۳	ترجمه رشید الطیوب	شعر در آینده

(پ)

قسمت اجماعی

صفحه	شماره	نویسنده	مضمون
۱	۲	محمد کریم خان قاضی زاده	حادث و نفوذ آن
۱	۴	غلام جیلانی خان اعظمی	روز ترقی
۱	۵	محمد کریم خان قاضی زاده	وظیفه شناسی
۱	۸	محمد بشیرخان منشی زاده	زنده گی و قرن حاضر
۱	۹	غلام جیلانی خان اعظمی	علم و تربیت
۳۳	۱۰	محمد کریم خان قاضی زاده	انتقاد و وزیک
۲۳	۱۱	ترجمہ محمد بشیرخان منشی زاده	قضایای اجتماعی
۱	۱۲	غلام جیلانی خان اعظمی	ما و مدنیت
۸	۱۲	سرور جوہا	تقریر و تخریر ما

قسمت اخلاقی

صفحه	شماره	نویسنده	مضمون
۲۶	۵	محمد کریم خان قاضی زاده	اعجاز قرآنی
۷۴۶	۸، ۷	غلام جیلانی خان اعظمی	اخلاق
۳۴	۱۱	غلام جیلانی خان اعظمی	عفت زبان

قسمت تاریخی

صفحه	شماره	نویسنده	مضمون
۱۲	۱	میر غلام محمد خان غبار	ادبیات در افغانستان
۴۴	۱	د	شهر کابل
۳۶	۳	حافظ نور محمد خان	نظری بتاریخ کابل

(ج)

صفحه	شماره	نویسنده	مضمون
۳۹	۲	میرغلام محمد خان غبار	افغانستان و نگاه تاریخی آن
۴۲	۴	د	نخا رستان
۳۳	۵	د	باکتريا
۲۷	۶	احمد علی خان مترجم فرانسه	مدنیت قدیم افغانستان
۴۶	۶	میرغلام محمد خان غبار	آریانه یا هری
۴۹	۷	د	سکاستین یا سیستان و فراه
۳۰، ۳۳	۹، ۸	شهزاده احمد علی خان	اسلام و کشف امریکا
۴۱	۸	میرغلام محمد خان غبار	زابل یا اراکوسیا
۱	۹	مولوی فضل ربی	زبان ها در بابل
۱۳	۹	ترجمه محمد بشیر خان نشی زاده	انسان چگونه بکتابت آشاهد
۴۱	۹	میرغلام محمد خان غبار	پاکتیا یا پاختیا
۸	۱۰	احمد علی خان مترجم فرانسه	صنایع کریک و بودیک در افغانان
۱۷	۱۰	ترجمه سرور گوپا	عروس نیل
۴۱	۱۰	میرغلام محمد خان غبار	کندها یا
۴۴	۱۱	د	غوا یا غرجستان
۴۵	۱۲	د	بلو یا
۳۹	۱۲	ترجمه احمد علی خان درانی	عقاید مسلمانان

قسمت شرح حال مشاهیر

۳۰	۱	سرور گوپا	مهم شاه هم شاعر
۷، ۱۳	۳، ۲	د	کاهی کابل
۱۹، ۱۷	۳، ۲	غلام جبرائیل خان اعظمی	مید جلال الدین افغانی

(د)

مضمون	نویسنده	شماره	صفحه
میرزا عبدالقادر بیدل	قاری عبدالله خان	۴	۱۲
ادیب پشاوروی	سرور گویا	۴	۲۱
شاعرہ ہری	سرور جو یا	۵	۱۲
یادی ار فضلائی غزنی	شہزادہ احمد علیخان	۸۷، ۶۵	۲۳، ۲۳، ۲۷، ۵۱
بہزاد ونگارستان مرآت	سرور گویا	۷، ۶	۳۳، ۱۶
پدر کھربا	مترجم رشید لطیفی	۶	۲۲
حیات توماس ادیسون	بقام »	۷	۴۰
جبلی غر جستانی	سرور گویا	۹، ۸	۱۰، ۱۱
فا ریاب و ظہیر	اعظمی	۸	۱۸
غیاث لدین غوی	اعظمی	۹، ۸، ۷، ۶	۲۷، ۲۸، ۴۷، ۵۱
فضائی فراوش شدہ	عبدالله ان فغان نویس	۱۱، ۱۰، ۹، ۸	۲۸، ۴۰، ۳۹، ۵۹
			۲۸
دو کتور اقبال	سرور گویا	۱۰	۱۹
شہر یار شاعر	»	۱۱	۷
گوئہ و صد مین سال	عبدالملک خان	۱۱	۱۰
فسوت او			
امہ شاہ فہموف	اقتباس از دانشکده	۱۱	۱۲
نیرا محبہ الہدائی	سرور گویا	۱۴	۱۵

قسمت اشعار

صفحه	شماره	نویسنده	مضمون
۲۵	۱	انور بسمل	اتفاق
۳۶	۱	مستغنی صاحب	اندرز بشعرای وطن
۱۵	۲	غلام حضرت شایق	اندرز بخویش
۱۸	۳	مستغنی صاحب	علم
۱۷	۳	غلام جیلانی اعظمی	شمس
۲۷	۴	مستغنی صاحب	توصیه باخلاف
۱۶	۵	اعظمی	بند پدر
۱۰	۶	مستغنی	تشویق بهام رفتن
۱۷	۷	مستغنی	مبارزه در حیات
۱۶	۸	»	نیکوئی
۳۹	۸	سرور صبا	کوشش
۱۸	۹	مستغنی	علم و عمل
۲۴	۱۰	»	فلاحت
۲۴	۱۰	مستغنی و صبا	ترجمه منظومه شاعر هند
۱۴	۱۱	مستغنی	احتیاجات عصری
۱۷	۱۲	»	کابل
۲۵	۱۲	دیده الرسول خان	پیغام به مصعبین افغانی
۳۹	۱۲	از علامه آکرم محمد اقبال	مضمونی به انژاد نو

(و)

قسمت های متفرقه

صفحه	شماره	نویسنده	مضمون
۱	۱	غلام جیلانی خان اعظمی	افتتاحیه و تشکر
۵	۱	سرور گویا	مرام مجله
۲۶	۱		مرام انجمن و پروگرام آن انجمن
۱۰	۲	پیر غلام محمد خان غبار	کاروان زرد
۵۸	۴	انجمن	قدر شناسی
۶۰	۵	غبار	یاد آوری و تصحیح
۵۹	۱۰	انجمن	تشکر و یاد آوری
۶۱	۱۱	د	نقد و تشکر





هدیه انجمن ادبی

شماره پنجم - سال - بردهم از هلال

افغانستان



۲۹ ربیع الاول ۱۳۵۰ هـ - ۲۲ اسد ۱۳۱۰ هـ - ۱۳ کمر ۱۹۳۱ - یادی

تبریکیه انجمن ادبی

بمخوور امانحضرت نادر شاه غازی بمسأبت ورود

سینزد همین جشن مقدس استقلال ملی

امانحضرتا!

امره ماخواهم انجمن ادبی نام ارباب علم و وطن ، تهانی و تبریکات صمیمانه
خوب را ، مسأبت ورود سینزد همین مسأبت استقلال ملی ، بمخوور
مردان شهنشاه سرعه و هدیه های ...

امانحضرتا!

نیکم اعتبار حدیث ، امروز ذاب امانحضرت شما ، مسأبت این فرزندان
رشید این آب و خاک هستید ، مسأبت باطنی تهیت و بریدها این جشن تاریخی
ملی را ، از ماری تمام طبقات و صنوف مات افغانستان ، وحتی سایر مال جهان
گوس اوخار استیع فرمائید . آری در انانی که ابرهای سیاه حمایه سیاهی
اجت ، آیین استقلال و وطن را ، یره و تازساخه بود ، و ماگهسان جایش
تاریخی ، و هیجان ملی افغان ، عاشقید رعد مهمی در محضه آسیا ظهور نمود ،
دران ایامه اشعه خود بار شمسیر شرر بار ذات والای شما بود ، که مثل تاربان
های برق ، در مخذات حرب و وطن درخشیده ، و پرده های مظلم آن ابرهای

مصادر اعمال پرشاملی میشود ، که مختص جذب مذکوره است . ولو که مدت‌های طولانی و سالهای درازی از آن وقایع و خاطرات گذشته باشد .

و در روی همین اساس و خصایص روحی بشر است . که پایه‌های اعیاد دینی ، جشن‌های شخصی و ملی هر ملت و دیانتی احراز و استوار گردیده است . و بلا استثنا هر يك از اعیاد و جشن‌های ملل و ادیان بانده و حالیه امم اینکه دینی باشد یا شخصی و ملی . عبارت از یاد همان روزهای فیروز بر افتخار و تذکار همان خاطرات شور انگیز و کامیابهای ملی و دینی است . که قبل از چندین سالها ملل مذکوره و پیروان ادیان موصوف بشرف اکتساب آن واهب بزرگ نائل گردیده ، و بتجدید آن ، خوشی و خرمی‌ها سالیانه در ایام همین عیدها و جشنها گرفته میشود ، بعدها بواسطه تکرار و محاکات ، اینک اساس اعیاد و جشنهای دینی و ملی گذاشته شده و علی‌الدوام تا منقرض نشدن سلسله دیانت و مابیت ، یاد آن ایام شادمانی و پراقتخار ملی و دینی است ، که هر ساله ملتها ، قوم‌ها ، دولت‌ها ، عیدها میکنند ، جشن‌ها میگیرند ، خوشی‌ها مینمایند . مانند عید گرفتن مسلمانین سالیانه روزهای اول ، دوم ، سوم شوال را بادهم ، یازدهم ، دوازدهم ذی‌الحجه . و هکذا سایر اعیاد مسیحی و غیره و غیره

باسالیانه بنام جشن استقلال جشن گرفتن ما از ۲۲ الی ۲۸ اسد بیاد بهرین ایام میمون تاریخی و خاطرات کامیابی و عظمت‌های ملی خویش در ستمه حرب استقلال و آزادی . زیرا حرب استقلال اراغماخار بزرگت ملی و تاریخی بشمار رفته ، حیثیت و علوه‌قام جشن آن باندازه در نزد ما عزیز و بانده است . که میتوانیم آنرا ارسایر اعیاد خویش به اهمیت اش قائل نشویم .

و همچنان این جشن نجات وطن نیز بنا بر منزلت تاریخی و اهمیت سیاسی خویش